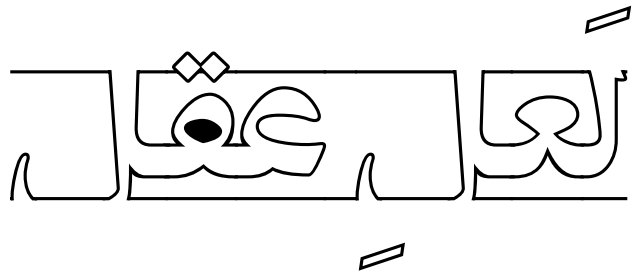


بسم الله الرحمن الرحيم



شاخصه‌هایی برای اینکه بدانیم چقدر عاقلیم

حجة الاسلام والمسلمين استاد

شیخ مهدی نخاوی

ماجرای این نوشته

این نوشتار بدنبال غبار رویی از چهره عقل و ملاک‌های آنست. بذر اولیه این گفتگو در سال ۱۳۹۰ هجری شمسی در مباحث کارگاه انتخاب همسر در جمع صمیمی دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد گذاشته شد. از آنجا که شاخصه عقلانیت، حرف اول در انتخاب همسر را می‌زند، این بحث حدود یک سوم مباحث را به خود اختصاص داد. بعدها که مراجعات مکرر به استاد محترم درباره عقل و شاخصه‌های آن می‌شد، تصمیم بر آن شد که این بحث به صورت مجزا چاپ شود تا بهره آن، عمومی‌تر شود.

مخاطب جوان و بانشاط این مباحث، استاد محترم را از بسط و تفصیل تحلیلی مطالب به سمت شفاف-سازی مفهوم عقل و مثال‌های کاربردی برای آن سوق داده است تا در عین دقت و موشکافی، اثری برای همه کسانی که هنوز عقلانیت را می‌ستایند، به جا بماند.

حالا این شما و این جواهر بی‌بدیل آفرینش انسان: لعل عقل.

دفتر حفظ و نشر آثار

حجه الاسلام و المسلمین استاد حاج شیخ مهدی نخواستی

مشهد مقدس

فهرست

۱.....	ماجرای این نوشته
۸.....	مقدمه: عقل دقیقاً کجاست؟
۸.....	زمینه‌های ظهور و بروز عقل
۱۱.....	معنای واژه «عقل»
۱۴.....	دو نکته
۱۴.....	کارکردهای عقل
۱۴.....	کارکرد اول: تشخیص
۱۷.....	کارکرد دوم: ترجیح
۱۸.....	کارکرد سوم: مهارِ رقبای عقل
۱۹.....	کارکرد چهارم عقل: بسیج قوا
۱۹.....	اشارات آیات و روایات به کارکردهای عقل
۲۰.....	شاخصه‌های کلان عقل
۲۲.....	شاخصه ۱. ایمان و عمل صالح
۲۳.....	شاخصه ۲. اخلاق صحیح
۲۳.....	شاخصه‌های دیگر عقل

۲۳	شاخصه ۳. بلوغ جسمانی
۲۴	بلوغ در دختران
۲۶	معیار سن ازدواج، رشد است، نه بلوغ
۲۷	یک استثنا و راه حل آن
۲۸	سن ازدواج در روایات و در زمانه ما
۲۸	شاخصه ۴. صداقت
۳۰	دروغ مصلحتی
۳۲	شاخصه ۵. صراحت
۳۳	شاخصه ۶. جامع نگری
۳۳	شاخصه ۷. ژرف نگری
۳۴	شاخصه ۸. عاقبت نگری
۳۴	شاخصه ۹. پابندی به قول و قرار
۳۵	شاخصه ۱۰. مسئولیت پذیری
۳۵	شاخصه ۱۱. نپذیرفتن مسئولیت فوق طاق
۳۶	زندگی عاقل در حد وسعش است
۳۷	شاخصه ۱۲. واکنش سریع نشان ندادن
۳۷	شاخصه ۱۳. زود منفعل نشدن
۳۸	شاخصه ۱۴. انتظار فوق طاق از دیگران نداشتن
۳۸	شاخصه ۱۵. زودباور نبودن
۳۹	شاخصه ۱۶. هدف داری در زندگی و برنامه ریزی برای آن
۳۹	شاخصه ۱۷. تحمل خلوت ها و استفاده از آن ها
۴۰	اول خودمان را محک بزنیم

مرور شاخصه‌ها، گامی برای رشد خود	۴۰
تمرین خلوت	۴۰
تناسب بین خلوت و جلوت	۴۱
در خلوت باید کنیم؟	۴۱
توان مدیریت زمان در اوقات خاص	۴۲
زمان‌های اساسی مؤثر در رشد انسان	۴۳
طرح دین برای فعالیت و استراحت روزانه	۴۴
شاخصه ۱۸. مراقبت از زبان	۴۷
میزان حرف زدن در خانم‌ها و آقایان	۵۰
تمرین سکوت	۵۱
سکوت؛ افزایش ظرفیت روحی	۵۱
سکوت فکری	۵۳
شاخصه ۱۹. طمع نداشتن و دوری از تجمل‌گرایی	۵۴
تمرین مهار طمع مادی؛ مهارت مقایسه نزولی	۵۴
مقایسه نزولی و صعودی	۵۵
آفات مقایسه صعودی در مادیات	۵۶
مزایای مقایسه صعودی در جهات انسانی	۵۹
مراقب آفت مقایسه صعودی در امور معنوی باشیم	۶۰
شاخصه ۲۰. مشورت	۶۰
شاخصه ۲۱. تن ندادن به ذلت	۶۱
شاخصه ۲۲. ترجیح دادن اهم بر مهم	۶۴
ملاک اهم و مهم	۶۴
ترجیح اهم در جانب‌داری از افراد در خانواده	۶۶

- شخصه ۲۳. ترجیح مورد بدون جایگزین بر مورد دارای جایگزین ۶۶
- شخصه ۲۴. ترجیح غیردل خواه نفس بر دل خواه نفس ۶۸
- شخصه ۲۵. ترجیح سخت بر سهل ۷۰
- شخصه ۲۶. ترجیح فاسد بر افسد ۷۱
- شخصه ۲۷. گذشت از دیگران ۷۲
- شخصه ۲۸. واقع نگری در عین آینده نگری ۷۲
- افراط در آینده نگری ۷۴
- شخصه ۲۹. التزام به احکام شریعت ۷۵
- تبعات نداشتن التزام به دین در یکی از دو طرف ۷۶
- شخصه ۳۰. داشتن انتقادات صحیح و سازنده ۷۷
- اول عمل؛ سپس انتقاد ۷۷
- شخصه ۳۱. تناسب ظاهر و باطن ۷۹
- شخصه ۳۲. پرهیز از جدال در گفت وگوها و رعایت حدومرز آن ۸۰
- درون خلوت و بیرون شلوغ ۸۲
- تنها راه مصونیت از دشمن ۸۲
- شخصه ۳۳. توجه به مراتب وجودی خود و دیگران ۸۳
- شخصه ۳۴. گذشت و کرامت ۸۵
- شخصه ۳۵ تا ۴۴. ده گانه عقل در کلام امام رضا (علیه السلام) ۸۶
- اول: الخیر منه مأمول ۸۶
- دوم: و الشر منه مأمون ۸۶
- سوم و چهارم: یستقلّ کثیر الخیر من عنده و یستکثر قلیل الخیر من غیره ۸۶
- پنجم: لَا یَتَبَرَّمُ مِنْ طَلَبِ الْحَاجَةِ ۸۷

- ششم: وَلَا يَسْأَلُ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ طَوْلَ عُمُرِهِ ۸۷
- هفتم: الْفَقْرُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى ۸۸
- هشتم: وَالذُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْعِزِّ ۸۸
- نهم: نَصِيْبُهُ مِنَ الدُّنْيَا الْقُوْتُ ۸۸
- دهم: أَنْ لَا يَرَى أَحَدًا مِنَ النَّاسِ إِلَّا قَالَ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي ۸۹
- دیگر شاخصه‌های عقل ۸۹
- شاخصه ۴۵. خوش فهمی ۸۹
- شاخصه ۴۶. جلب رضایت وقتی به کسی آسیب زده ۸۹
- شاخصه ۴۷. عجل نبودن ۹۰
- شاخصه ۴۸. حرص و طمع نداشتن ۹۰
- شاخصه ۴۹. حلم و بردباری ۹۰
- شاخصه ۵۰. اهل مطالعه بودن ۹۰
- شاخصه ۵۱. خطر نامعقول نکردن ۹۰
- شاخصه ۵۲. پشیمانی مکرر نداشتن ۹۰
- شاخصه ۵۳. احساس شکست نداشتن در تنهایی ۹۰
- شاخصه ۵۴. نداشتن احساس یأس ۹۰
- شاخصه ۵۵. کلام مستحکم ۹۱
- شاخصه ۵۶. کنجکاوی بیجا نداشتن ۹۱
- شاخصه ۵۷. عمل به گفته‌ها ۹۱
- شاخصه ۵۸. کنترل کردن خود در عصبانیت‌ها ۹۱
- شاخصه ۵۹. میانه‌روی ۹۱
- شاخصه ۶۰. وفا به وعده ۹۲
- شاخصه ۶۱. احتیاط حاصل از عاقبت‌نگری ۹۲
- شاخصه ۶۲. برخورد همراه با رأفت با دیگران ۹۲

- شاخصه ۶۳. تلّون و تزلزل نداشتن در افکار و رفتارها ۹۲
- شاخصه ۶۴. حفظ دوستی ها ۹۲
- شاخصه ۶۵. آرامش ۹۳
- شاخصه ۶۶. استفاده از تجارب خود و دیگران ۹۳
- شاخصه ۶۷. برخورد ملایم با مخالفان ۹۳
- شاخصه ۶۸. تلاش در موقع مناسب ۹۳
- شاخصه ۶۹. اعتماد کامل نداشتن به فکر و تشخیص اولیه خود ۹۴
- شاخصه ۷۰. آرزوپردازی نکردن ۹۴
- شاخصه ۷۱. کوچک ندیدن دیگران ۹۴
- شاخصه ۷۲. در معرض تهمت و غیبت قرار ندادن ۹۵
- شاخصه ۷۳. لایابالی نبودن ۹۵
- شاخصه ۷۴. انسان عاقل با کسی که می داند تکذیبش می کند، بیهوده حرف نمی زند ۹۵
- شاخصه ۷۵. درخواست نابجا نکردن ۹۵
- شاخصه ۷۶. به کسی که نباید امید داشته باشد، امید نمی بندد ۹۶
- شاخصه ۷۷. دائم عذرخواهی نمی کند و سرزنش نمی شود ۹۶
- شاخصه ۷۸. برای اصلاح شدن به سرزنشش نیاز نیست ۹۶
- شاخصه ۷۹. غضبش را به زبان نمی گوید ۹۶
- شاخصه ۸۰. عالم به زمانه خویش است ۹۷
- شاخصه ۸۱. محاسبه نفس ۹۷
- شاخصه ۸۲. حجب و حیا ۹۷
- شاخصه ۸۳. پاسخ بهتر به احسان افراد ۹۷
- شاخصه ۸۴. پافشاری نکردن بر فکر یا کاری که خطا بودنش را فهمیده ۹۷

مقدمه: عقل دقیقاً کجاست؟

«خدایا! آن را که عقل دادی، چه ندادی؟ و آن کسی را که عقل ندادی، چه دادی؟»^۱ این قدر این مطلب اساسی است که هیچ چیز در کنارش به چشم نمی آید. در میان شاخصه های انسان، عقلانیت جایگاهی محوری دارد. اما مسئله دقیقاً از همین جا شروع می شود. همه افراد عقل را می ستایند و مرتب به یکدیگر می گویند: «عقل باش!» اما وقتی می پرسیم منظورتان دقیقاً چیست، جواب روشنی نمی گیریم؛ زیرا شاخصه ها و معیارهای آن با شفافیت بیان نشده است. در این گفت و گو می خواهیم کمی از این گردوغبار نشسته بر این جواهر وجود انسان را پاک کنیم تا بدانیم وقتی از عقل صحبت می کنیم، دقیقاً از چه سخن می گوئیم. پس به دنبال شاخصه های عقلانیت هستیم.

از طرفی عقل امر محسوس نیست که بتوانیم آن را با معیارهای محسوس وزن کنیم؛ بلکه از امور نامحسوس است و سنجیدن آن به کاوشی ریشه ای نیاز دارد. پس باید چند قدم به عقب برویم تا از شلوغی شاخ و برگ ها رها بشویم و نمای کلی این درخت تنومند را به دست بیاوریم.

زمینه های ظهور و بروز عقل

وقتی از شاخصه های عقل صحبت می کنیم، ابتدا باید بدانیم که عقل در چه فضاها و زمینه هایی خودش را نشان می دهد؛ پس باید به دنبال زمینه های ظهور و بروز عقل بگردیم. عقل در سه زمینه خودش را نشان می دهد:

۱. برخی از نمودهای عقل، در افکار است. مثلاً اندیشه فردی این چنین است: «مردها کلاً آدم های مفت خوری اند» یا: «زن ها کلاً موجوداتی اضافی هستند.» برخی افراد همواره نظرشان را به صورت حکمی کلی و عام می گویند. این یعنی این فرد در عقلانیت، ضعف دارد.

۲. بخشی از عقل، در حالات و روحیات بروز می کند. انسان متکبر برای خودش عظمت و کبرiایی قائل است، در حالی که در اوج ضعف قرار دارد؛ اما فرد متواضع با دیدن جایگاهش در عظمت هستی، این حال

۱. این سخن به عنوان مَثَل از خواجه عبدالله انصاری نقل شده است (نک: سیدجعفر شهیدی، شرح مثنوی، ج ۵، ص ۳۲۰، چ ۲، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰ش).

درونی برایش ایجاد می‌شود که چیزی برای خود برترینی ندارد. این از آثار عقل یا ضعف عقلانیت است که در حالات درونی ما بروز می‌کند.

۳. گاهی هم عقل در رفتارهای ظاهری ما آشکار می‌شود.

مشکلات ارزیابی عقل در رفتارهای ظاهری انسان

سنجش عقلانیت در ظهور و بروزهای رفتاری، راحت‌تر است؛ چون با امور محسوس روبه‌رو هستیم؛ اما در بسیاری اوقات، نمی‌توانیم به راحتی تمام رفتارهای فرد را ببینیم؛ زیرا تمام شبانه‌روز همراهش نیستیم. از طرفی همه رفتارهای بیرونی ما ریشه در حالات روحی درونی مان دارند. مثلاً گاهی روحیه تکبر موجب می‌شود بالای مجلس بنشینیم. بنابراین برای ارزیابی رفتارها، باید معیارهایی داشته باشیم که حالات را برایمان ارزیابی کند. اما در مسیر ارزیابی حالات و روحيات نیز مشکلاتی وجود دارد که کمتر و ساده‌تر از ارزیابی رفتارها نیست.

مشکلات ارزیابی حالات درونی

ارزیابی حالات، کار بسیار مشکلی است؛ به طوری که خیلی اوقات خودمان را هم نمی‌شناسیم. گاهی می‌گوییم: «من اصلاً حسود نبودم و از وقتی در آزمون کارشناسی ارشد شرکت کردم، حسود شدم.» چون یک نفر پیدا شده که به او حسادت کنیم!

مشکل اول: پنهان بودن حالات

مسئله اینجاست که تا حالا رقیبی نداشته‌ایم که به او حسادت کنیم. حسد حالی درونی است و تابه‌حال، پنهان بوده و ظهوری نکرده است و الان تازه خودش را نشان داده. شیطان هم نمی‌داندست تا این اندازه متکبر است؛ زیرا آزمونی مثل سجده بر انسان برایش پیش نیامده بود تا این تکبر درونی‌اش ظهور کند. شاید اگر می‌دانست، حتماً خودش را اصلاح می‌کرد. مسئله دقیقاً همین جاست که چون این حالات در وضعیت عادی ظهوری ندارد، گمان می‌کنیم از این روحيات و حالات بد، منزّه و مبرا هستیم.

مشکل دوم: طغیانی و ناگهانی بودن ظهور حالات

خطر بعد این است که این حالات وقتی بروز می‌کنند که در معرضش قرار گرفته باشیم؛ یعنی ظهورشان همراه با طغیان‌شان است. ناگهان در معرض این حالت قرار می‌گیریم و حسمان تحریک می‌شود و مثلاً با کسی دشمنی می‌کنیم.

فرض کنید دانشجوی دکتری و رئیس انجمن علمی دانشکده هستیم. ناگهان یک دانشجوی دکتری ترم یک یا دو را به ریاست انجمن نصب می‌کنند و می‌گویند: «شما پُست خود را تحویل دهید و از امروز معاون این دانشجوی ترم دو بشوید.» می‌گوییم: «عجب آدم‌هایی! این چه حساب و کتابی است؟! چه کاری است؟!» آنجا حس ناراحتی مان تحریک می‌شود. شیطان دقیقاً به همین شکل در برابر فرمان خداوند جبهه گرفت. گفت: «این انسان هنوز از راه نیامده، چرا از من برتر باشد؟! مگر برتری به رفتار نیست؟! او که هنوز کاری نکرده و تازه خلق شده است!»

از طرفی ما انسان‌ها وقتی تحریک می‌شویم، عقل ظاهری مان برای توجیه کار خودمان به دنبال تراشیدن برخی توجیه‌ها می‌گردد. بنابراین لازم است که این حالات را بشناسیم؛ چون وقتی گرفتار طغیان شویم، مثل دویدن در سراسیمگی است که دیگر نمی‌توانیم خودمان را کنترل کنیم. اگر در جای مسطح بدویم، می‌توانیم خودمان را کنترل کنیم؛ اما اگر در سراسیمگی تندی بدویم، آیا کنترل از دست ما خارج نمی‌شود؟ اگر هم بخواهیم بایستیم، احتمال زمین خوردن زیاد است. در سراسیمگی فشار نفسانی هم، به ندرت می‌توانیم خودمان را کنترل کنیم.

فرض کنید شخصی پیش ما آمده و می‌گوید: «هم‌سرم که به خانه آمد، گفتم: 'سلام عزیزم، چطوری؟' اما او گفت: 'مرض و سلام! بی‌شعور، تو نمی‌توانستی یک زنگ به من بزنی؟! من هم گفتم: 'اصلاً تو مگر آدمی که به تو زنگ بزنی! با این برخوردت، با این زبانت، مار این زبان را ندارد. بعد همین‌طور قهر و دعوا ادامه پیدا کرد.' حالا آمده به ما می‌گوید: «ما با هم آشتی کردیم. اما اگر چنین مسائلی دوباره پیش بیاید، باید چه کار کنیم؟» می‌گوییم چه کند؟ احتمالاً با یک محاسبه سریع عقلانی می‌گوییم: «اگر این‌طور که می‌گوییم جوابش را بدهی، آرام می‌شود؛ اما اگر جروب‌بحث را ادامه دهی، سودی برایت ندارد؛ بلکه او تحریک می‌شود و کار به کتک‌کاری می‌کشد و بعد هم تو لیوان را پرت می‌کنی و او هم گوشت‌کوب را به تو می‌زند و... این فضا تمام نمی‌شود.»

اما سؤال اینجاست: فرض کنیم خودمان در این موقعیت هستیم. چه کار می‌کنیم؟ هیچ بعید نیست که ما هم با پرخاش جواب بدهیم؛ درحالی‌که به آن شخص گفته بودیم صبر کند. چرا متفاوت با سخنمان رفتار می‌کنیم؟ چون آنجا حسمان تحریک نشده بود؛ اما در اینجا احساسات خود ما نیز به غلیان می‌آید. برای همین است که می‌گویند هوای نفس مانع عقل است؛ یعنی عقل می‌فهمد که اینجا باید چه کار کند؛ اما احساس تحریک شده نمی‌گذارد این فهم، عملیاتی شود.

معنای واژه «عقل»

در کتاب‌های لغت، برای واژه «عقل» معانی حبس، منع، بازداشتن، گره زدن، بستن چیزی به جایی محکم آمده است.^۲ برای همین است که به اعتقادات و به قوه درک و ادراک، عقل می‌گویند؛ چون باعث بستن آن حقیقت و مفهوم به قلب و جان است.

واژه‌های هم‌معنای «عقل»

واژه‌های هم‌معنای «عقل» اغلب بر همین معنای منع و بازداشتن دلالت می‌کنند. در اینجا به دو واژه «حجر» و «لبّ» می‌پردازیم.

حجر

کلمه «حجر» واژه‌ای قرآنی است. قرآن می‌فرماید: «هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ»^۳ آیا (در این امور [سوگند خورده شده]، برای اهل خرد جای سوگند نیست؟) «حجر» یعنی منع. این واژه از «حَجَرَ» گرفته می‌شود و «حَجَرَ» یعنی منع کرد. هنر اصلی آدم عاقل این است که موانع را کنترل کند. البته کنترل موانع، بر شکوفاتر شدن عقل مؤثر است.

چرا نمی‌توانیم تشخیص درست بدهیم؟ چون به یکی از سمت‌وسوها تمایل داریم. اگر بتوانیم تمایلاتمان را به صفر برسانیم، عقل برای تشخیص، کارایی پیدا می‌کند. تمایلات است که نمی‌گذارد به درستی تشخیص بدهیم؛ مثل مادری که با عروس و دخترش رفتارهای متفاوتی می‌کند و ممکن است با

۲. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۵۸؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۸، ص ۱۹۴.

۳. فجر، ۵.

توجه به تمایلاتش، قضاوت‌های متفاوتی بکند. اگر گرایش و تمایل قلبی به یک طرف وجود داشته باشد، هدف پوشیده می‌شود.

لَبّ

کلمه «لَبّ» نیز بر معنای منع دلالت می‌کند. لَبّ عالی‌ترین مرتبه عقل است. لَبّ یعنی عقل خالص.^۴ گردو یا بادام یک پوست سبز (قشر) دارند. وقتی آن را جدا می‌کنیم و سپس آن پوستِ چوب‌مانندش را هم می‌کنیم، با مغز گردو یا بادام مواجه می‌شویم. اگر آن پوستِ نازکِ دیگرش را هم که معمولاً نمی‌کنند بکنیم، به آن مغز خالص داخلش لَبّ می‌گویند.^۵ «اولوالالباب» یعنی صاحبان عقل ناب و خالص. خالص یعنی به شوق‌ها و تمایلات، آلوده نباشد و حشو و زواید نداشته باشد. عقل خالص یعنی عقلِ رهیده از وهم و خیال و غضب و شهوت، عقلی که رقبایش آلوده‌اش نکرده باشند.

نکته بسیار مهم این است که اگر ناخالصی‌ها در کار عقل دخالت نکنند، تصمیم صحیح به راحتی ایجاد می‌شود. عقل برای تصمیم‌گیری با بسیج قوای وجودی، خودش را فعال می‌کند و انسان را به طرف آن کار یا به طرف انجام ندادنش پیش می‌برد.

مثلاً آیا مُرده به ما آسیب می‌زند؟ آیا ناگهان بلند می‌شود و یقه‌مان را می‌گیرد یا ما را می‌کُشد؟ آیا اگر یک جسد اینجا باشد، با صد تا جسد فرقی دارد؟ یا اگر در مرده‌شوخانه باشیم، چطور؟ شب باشد یا روز، دسته جمعی باشیم یا یک نفره؟ فرق دارد چراغ خاموش باشد یا روشن؟

مسئله عقل حکم می‌کند که فرقی ندارد. اما اگر نیمه شب در مرده‌شوخانه یا وسط قبرستان تنها باشیم و کسی همراهمان نباشد و ناگهان برق برود، چه می‌کنیم؛ درحالی که عقل می‌گوید فرقی ندارد؟ از نظر آسیب زدن، دو تا مرده از هم نیرو نمی‌گیرند و یکی‌شان نمی‌گوید: «بلند شو این را بکشیم!»

ولی قوه دیگری در وجود ما هست که این قوه در تشخیص‌های عقل، انحراف وارد می‌کند. علاوه بر تشخیص، حکم هم می‌کند. چون ترس تشخیص نیست، یک حالت است. حکم را بر نفس ایجاد می‌کند و اتفاقاً حکمش بر عقل، غلبه هم پیدا کرده است. و هم قوه‌ای قوی است.

۴. مفردات الفاظ القرآن، ص ۷۳۳.

۵. لسان العرب، ج ۱، ص ۷۲۹؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۰، ص ۱۷.

فکر و عقل

واژه‌های «فکر» و «تفکر»^۶ به معنای زیروورد کردن و کوبیدن و تکاپو کردن هم آمده است؛ البته تکاپوی درونی که در حقیقت نوعی حرکت درونی است. در مقایسه فکر و عقل متوجه می‌شویم که تعقل غیر از تفکر و عقل غیر از فکر است. اگر بخواهیم در قالب یک تشبیه بگوییم، عقل مدیر است و فکر مسئول اجرایی.

کارکردهای عقل، تشخیص، ترجیح، کنترل و در نهایت تصمیم است که همان بسیج قواست. پس وظیفه فکر در این میان چیست؟ وقتی فکر می‌کنیم، به این معناست که برای کشف مسئله‌ای علمی یا روشی یا عملی، تلاش ذهنی می‌کنیم. مثلاً می‌گویند تا یک ساعت دیگر ممکن است زلزله بیاید و این هزار نفر باید از ساختمان خارج شوند. برای حل مشکل بیرون رفتن این تعداد در این مدت، شروع به فکر کردن می‌کنیم. فکر یعنی تلاش برای کشف و پیدا کردن راه‌های مختلف رسیدن به هدف.

مثلاً اگر دانشجو با شیم و قصد ازدواج داشته با شیم، ذهن ما شروع به فعالیت می‌کند و راه‌هایی برای تأمین مالی و چیدن برنامه درسی مطابق با موقعیت جدید پیدا می‌کند. همه این کارها به ذهنمان می‌آید و فکر می‌کنیم و فکر تا به راه‌های مختلفی برسیم. اما عقل است که اولاً آن دستاوردهای فکر را ارزش‌گذاری می‌کند و سپس گزینه بهتر را برمی‌گزیند. فکر در این میان، مشاور و عامل عقل است و اطلاعات را کشف می‌کند. برای فکر فرقی ندارد که راه‌های پیشنهادی‌اش چه ارزشی دارند. مثلاً می‌گوید یک راه تأمین مالی هم دزدی است.

در کارگاه‌های بهره‌وری می‌گویند بارش فکری کنید و هرچه به ذهنتان می‌رسد، بگویید. این یعنی فکر افسارگسیخته. سپس عقل است که این محصولات فکر را ارزیابی می‌کند. عقل مدیر است و نتیجه افکار را مدیریت می‌کند. فکر راه‌های مختلف ارائه می‌کند و عقل آن‌ها را مدیریت می‌کند.

۶. به معنای «فرک» که مقلوب شده است. برخی گفته‌اند: زیاد دست کشیدن تا پوستش کنده شود (مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۴۳).

دو نکته

نکته اول اینکه عقل مدنظر ما به معنای هوش نیست. ممکن است کسی که در علم تجربی قوی یا از لحاظ هوش اداره زندگی تیزهوش است، بی عقل باشد.

نکته دوم اینکه این عقل، موهبت ابتدایی است و می شود آن را پرورش داد یا تضعیف کرد. اگر عقلمان را تقویت کنیم، ممکن است از معلم انسانی بیشتر بهره ببریم و در صورت تضعیف آن، ممکن است از آن بهره ای نبریم.

بنابراین این صرفاً به تلاش ظاهری ربطی ندارد. همه دیده ایم کسانی را که خیلی تلاش می کنند و نزد معلم های خیلی عالی هم می روند؛ اما چندان هم رشد نکرده اند. این دیگر طبق استعدادها و نفوس و حالات و ملکات نفسانی متفاوت است. فرد نمی تواند بگوید: «من که تلاش کردم؛ پس چرا بهره بیشتری نبردم؟!». چون ظرفش همان قدر بوده است. در یک لیوان نمی شود یک پارچ آب ریخت. گنجایشش همین قدر است و به اندازه مشخصی آب در یک لیوان جا می شود، نه بیشتر.

بعضی ها هم برای شان راه باز می شود. این به آن قابلیت ها برمی گردد. قابلیت که با شد، مسئله حل می شود؛ اما قابلیت که نباشد، آدم خودش را بکشد هم نمی تواند کاری بکند. البته بخشی از قابلیت ها به اعمال خود انسان برمی گردد. مثلاً آن فردی که ملحد است، اصلاً نمی تواند حقایق عالی را بفهمد و راهش بسته است. بخشی از این قابلیت ها به ملکات برمی گردد که البته همه آن ملکات هم اکتسابی نیست.

کارکردهای عقل

پس از این آشنایی اندک با معنای واژه «عقل»، وقتش رسیده به این سؤال پردازیم که عقل دقیقاً چه می کند. به دنبال کارکردهای عقل هستیم. با مطالعه آثار عقل به این نتیجه می رسیم که عقل چهار کارکرد و در مقابل هر کدام از این کارکردها، چهار رقیب دارد. کارکردهای عقل از این قرار است:

کارکرد اول: تشخیص

تشخیص یعنی فهم درست و غلط در حیطه هست ها و نیست ها. از آنجاکه هر انسان سه جنبه وجودی افکار و حالات و رفتار دارد، این تشخیص هم به سه بخش تقسیم می شود:

۱. تشخیص افکار درست از افکار غلط در حیطه افکار؛

۲. تشخیص درست و غلط، خوب و بد یا نفع و ضرر در حیطه حالات و صفات؛

۳. تشخیص درست و غلط در حیطه رفتارها.

اکثر افراد فطرتاً این تشخیص را دارند؛ خصوصاً در امور کلان. کسی را پیدا نمی‌کنیم که مثلاً بگوید: «من مشکل مالی داشتم و فلانی ده تومان به من قرض داد. حالا نمی‌دانم بروم بزنم توی گوشش یا از او تشکر کنم.» برای همین است که فرموده‌اند عاقل آن کسی نیست که خیر و شر و درست و غلط را تشخیص می‌دهد؛ چون این حداقل عقل است. کار مشکل، تشخیص خوب و خوب‌تر و بد و بدتر است،^۷ یا انتخاب بین خوب و بدهای پیچیده. مثلاً رشته تحصیلی مان مکانیک است و نمی‌دانیم ادامه تحصیل بدهیم یا برویم رشته روان‌شناسی یا اصلاً برویم حوزه یا همه را رها کنیم و برویم سر کار یا خانه‌دار شویم. در این گونه حالات است که به حیرت می‌افتیم.

بیایید شبیه‌سازی کنیم که اگر به جای اویس قرنی بودیم، چه می‌کردیم. مادرمان در خانه می‌گوید: «بیا خانه را جارو بزن!» همین جا ناگهان می‌گویند: «امام زمان (علیه السلام) به مسجد دانشگاه آمده‌اند و هرکسی هم برود، یک ساعت وقت خصوصی می‌دهند.» اما مادرمان اصرار دارد که: «اینجا بمان و خانه را جارو بزن.» چه می‌کنیم؟ اویس چه کرد؟ می‌بینید که این تشخیص‌ها به راحتی به دست نمی‌آید. اینجاست که عقل خودش را نشان می‌دهد و مشخص می‌شود چقدر پختگی عقلانی داریم. یا مثلاً همسرمان خیلی دوست دارد به خانه دایی اش برویم؛ ولی آنجا یک مشکل اخلاقی دارد. نوعاً در جاهایی که چند خوبی و چند بدی دارد یا درجاتی از خوبی و بدی دارد که تشخیصش مشکل است، قدرت تشخیص عقل خودش را نشان می‌دهد.

وهم و خیال؛ رقبای علمی عقل

وهم و خیال در تشخیص‌های عقل خراب‌کاری می‌کنند. هر جا فکر غلطی هست، پای وهم و خیال در میان است. مثلاً به شهر دیگری می‌رویم. به محض ورود به آن شهر، راننده تاکسی ده برابر از ما پول می‌گیرد

۷. امام علی (علیه السلام): «لَيْسَ الْعَاقِلُ مَنْ يَعْرِفُ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ وَلَكِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ يَعْرِفُ خَيْرَ الشَّرِّينِ» (مطالب السنول، ص ۲۵۰). عاقل آن نیست که خوب را از بد تشخیص دهد. عاقل کسی است که از میان دو بد، آن را که ضررش کمتر است، بشناسد.

و بعد هم آنجا با فردی دعوا می‌کنیم. بعد از این اتفاقات، دربارهٔ مردم آن منطقه چه می‌گوییم؟ همه شنیده ایم که گاهی گفته می‌شود: «اهالی فلان منطقه آن‌طورند!» درحالی‌که ما صرفاً با چند نفر درگیر شده بودیم و نه همه. تازه این‌ها در فرضی است که حق با ما باشد. در این جُک‌هایی که می‌سازند و می‌گویند اصفهانی‌ها، رشتی‌ها، مشهدی‌ها، زنان، آخوندها، دکترها، خیاط‌ها و... این‌طوری‌اند، براساس همین ذهنیت‌ها قضاوت می‌کنند. این‌ها تعمیم دادن‌های بدون ملاک و غیرعقلانه است.

رفتارهای غلط ریشه در روحیات غلط و روحیات ریشه در افکار غلط دارند.

هرجا ما رفتار غلطی مثل یک تعمیم کلی غلط داشتیم، ریشه در روحیه‌ای غیرمعتدل دارد و هرجا روحیه‌ای غیرمعتدل است، ریشه در فکری غلط دارد. مثلاً پولی احتیاج داریم و می‌خواهیم از کسی قرض کنیم و آن فرد هم پول دارد؛ اما می‌گوید: «برو، آقا جان! خدا روزی‌ات را جای دیگری حواله کند.» این رفتار از کجا ناشی می‌شود؟ از روحیه و صفت و خلقی به نام بخل. حساست از کجا ناشی می‌شود؟ از این فکر که آن فرد با خودش می‌گوید: «اگر این پول را بدهم، ممکن است خودم لازم داشته باشم و او هم به موقع پس ندهد و در این وضعیت، فرد دیگری هم به دادم نمی‌رسد. پس پول را نمی‌دهم تا امنیتم بیشتر شود.»

حالا اگر این فکر به این صورت تغییر کند: «قانونی است در این عالم به نام قانون خلأ: اگر پولی به کسی بدهیم، حفره‌ای ایجاد می‌کند و دو برابرش را به ما برمی‌گرداند»، در این صورت برخورد آن شخص به کلی تغییر می‌کند و می‌گوید: «بیا لطفاً این پول را بگیر. دیگر پول لازم نداری؟ بگو. روبرایستی نکن.»

افکار غلط گاهی اوقات حالات غلط را نتیجه می‌دهد. مثلاً یک بار هستهٔ زردآلو را شکسته و مغز آن را خورده‌ایم و یک دفعه دیده‌ایم چیز نرمی داخل دهانمان است. وقتی بررسی کردیم، دیده‌ایم کرم است. حالمان بد می‌شود و هسته را بیرون می‌اندازیم و می‌گوییم: «من دیگر هیچ‌وقت هستهٔ زردآلو نمی‌خورم.» پس از این اتفاق هروقت هستهٔ زردآلو ببینیم، باینکه کرم ندارد، باز هم نمی‌خوریم. چرا؟ قطعاً عقل نیست که به نخوردن حکم می‌کند؛ بلکه حالات درونی ایجاد شده توسط وهم و خیال است که این‌طور حکم می‌کند. این حالات درونی همراه با انزجار از کرم است. مشکل اصلی آنجاست که شخص مطلبی را می‌داند؛ ولی نمی‌خواهد.

کارکرد دوم: ترجیح

کار بعدی عقل پس از تشخیص، ترجیح است. همه تابه حال این را تجربه کرده ایم که کاری را تشخیص می دهیم؛ اما آن را ترجیح نمی دهیم، یعنی به سمتش گرایش نداریم. این کارکرد عقل از سنخ عمل است و حالتی نفسانی است. مثلاً می دانیم که آقای الف آدم بهتری است؛ ولی ترجیح می دهیم با آقای ب باشیم. باینکه می دانیم اگر با آقای الف باشیم رشد می کنیم، چون در همراهی آقای ب خوش می گذرد این را ترجیح می دهیم.

ترجیح چه چیزی؟ ترجیح درست بر غلط، ترجیح خوب بر بد، ترجیح نافع بر مضر، ترجیح خوب تر بر خوب، ترجیح درست تر بر درست، ترجیح بد بر بدتر که خیلی مهم است. گاهی ناچاریم و باینکه هر دو طرف مسئله اشکال دارد، باید یکی را انجام دهیم که خرابی اش کمتر است.

شهوَت و غضب؛ رقبای روانی عقل

شهوَت خواستنِ خواسته هایی است که احساس می کنیم به ما لذت می دهند. حالا گاهی شهوَت صحبت کردن است یا شهوَت به چشم آمدن یا هر چیز دیگری که احساس می کنیم لذت بخش است. شهوَت معادل است با جلب منفعت و لذت؛ در نتیجه جلب لذت، عامل و قوه ای است برای جلب مطلوب ها.

غضب هم قوه ای است برای مقابله با از دست دادن لذت یا مطلوب یا منفعت، قوه ای برای مقابله با رنج. مثلاً یک نفر گوشی همراهمان را برمی دارد و بی اجازه محتویات آن را نگاه می کند. چرا ناراحت می شویم؟ چون احساس می کنیم یک لذت که همیشه هم مادی نیست، یا یکی از مطلوب های ما مثل پنهان ماندن ا سرارمان، خدشه دار شده است. به همین دلیل است که عصبانی می شویم. این منفعت ممکن است هر چیزی باشد: خانه، مال، آبرو، عزت و ...

سؤال اینجاست که آیا این چهار قوه (وهم، خیال، شهوَت و غضب) بد هستند؟ پاسخ این است که به هیچ وجه. اگر غضب نباشد، اصلاً مفاهیم ارزشمندی مثل جهادفی سبیل الله بی معنا می شود. افراد به دشمنان کاملاً بی اعتنا می شوند. دشمن می آید و شهر را می گیرد؛ ولی می گویند: «نوش جان!» این افراد اصلاً قوه ای برای برافروخته شدن ندارند.

اگر شهوت نداشته باشیم، از گرسنگی خواهیم مرد؛ چون اصلاً هیچ میلی به غذا خوردن و میلی به جلب لذت نخواهیم داشت. وهم و خیال هم کارایی‌های خاص خودشان در فضای ادراک را دارند که در جای خود بحث می‌شود. خداوند هیچ چیز را در وجود انسان زائد نگذاشته است.

خطر این قوا وقتی است که از اعتدال خود خارج شوند. این رقبای عقل وقتی مفیدند که تحت کنترل و مهار عقل باشند. مثلاً دستان مفید است یا مضر؟ اگر در کنترلمان باشد، مفید است؛ اما اگر دستان ناخودآگاه هر چند لحظه یک بار عضلاتش منقبض شود و ناگهان توی گوشمان بزند، می‌گوییم: «کی دستم قطع بشود تا از دستش راحت بشوم!» هرچیزی از کنترل و از حدود اعتدالش خارج بشود، مضر می‌شود.

بنابراین یکی از وظایف عقل، مهار این قواست؛ یعنی مهارِ وهم، خیال، شهوت و غضب.

کارکرد سوم: مهارِ رقبای عقل

گفته شد که تشخیص، کاری علمی و ترجیح، کاری روانی و نفسانی است؛ پس عقل، رقبای علمی دارد که اوهم و خیالات اند و رقبای روانی دارد که شهوت و غضب اند. عقل علاوه بر تشخیص و ترجیح، همواره تحرکات آن چهار رقیب را رصد می‌کند و تلاش می‌کند آن‌ها بر فضای وجود انسان حاکم نشوند. اگر از من پرسید مهم‌ترین کار عقل کدام است، می‌گویم همین چهارمین کارکرد. به همین دلیل است که واژه‌های مرتبط با عقل معنای کنترل کردن می‌دهد. قبلاً معنای واژه «عقل» بیان شد که یکی از معانی اصلی آن منع است.^۸ به همین دلیل به کسی که در رفتارهایش کنترل ندارد، می‌گویند: «یک چیزی کم دارد»؛ یعنی عقل ندارد و خواسته‌ها و رفتارهایش را مهار نمی‌کند. اگر عقل فعال نباشد، مثلاً می‌گوید: «عصبانی شدم و قاتی کردم.» اما اگر در جایگاه دو طرف دعوا نبودیم، چه می‌گفتیم؟ می‌گفتیم: «کوتاه بیا! صبر کن! یک چیزی گفت دیگر.» ولی وقتی خودمان در این موقعیت قرار می‌گیریم، باینکه این تشخیص‌ها وجود دارد، برانگیخته شدن احساسات اجازه نمی‌دهد این تشخیص‌ها را اعمال کنیم.

۸. برای درک بهتر معنای منع برای عقل، جالب است بدانیم که به زانو بند شتر عقل می‌گویند (مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۷۹).

کارکرد چهارم عقل: بسیج قوا

وقتی عقل توانست قوا را کنترل کند، آن‌ها را در راه هدف، بسیج می‌کند. اینجاست که وهم و خیال و شهوت و غضب همگی در رکاب عقل به ما کمک می‌کنند تا به هدفمان که همان پیوستن به نامحدود است، برسیم.

اشارات آیات و روایات به کارکردهای عقل

در بعضی آیات قرآن بر هرکدام از این کارکردها تکیه شده است. مثلاً: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^۹ (حقیقتاً کتابی بر شما نازل کردیم که در آن، آنچه موجب فکر شما می‌شود، وجود دارد. آیا تعقل نمی‌کنید؟) در این آیه، عقل شأن تشخیصی دارد؛ چون می‌فرماید آن چیزی که موجب شرف و فکر برای توست، در این کتاب آمده است؛ البته اگر بتوانی تشخیص بدهی (افلا تعقلون).

یا مثلاً امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «كَفَّاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ غِيكَ مِنْ رُشْدِكَ»^{۱۰} (از کارها و کارکردهای عقل برای تو همین بس که راه انحطاط و سقوط را از راه درستی و خیر به تو نشان می‌دهد و این دو راه را برای تو جدا می‌کند).

اما گاهی اوقات آیه بر کارکرد ترجیحی عقل دلالت می‌کند. مثلاً در انتهای آیه ۱۰۹ سوره یوسف می‌فرماید: «وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ» آخرت خیلی بهتر است. یعنی اگر بخواهی در تعارض دنیا و آخرت یکی را انتخاب کنی، آخرت ترجیح دارد. «افلا تعقلون؟» برای این ترجیح نمی‌خواهی عقلت را به کار بیندازی؟

گاهی اوقات هم آیات و روایات، به شأن کنترل عقل توجه می‌دهند. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «قَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ»^{۱۱} (خواسته‌ها و تمایلات سرکش و بی‌محابای خودت را با عقلت کنترل کن). یا مثلاً خداوند در سوره جاثیه می‌فرماید: «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا»^{۱۲}

۹. انبیاء، ۱۰.

۱۰. نهج البلاغة، به تصحیح صبحی صالح، ص ۵۵۰.

۱۱. الکافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ص ۱۰.

۱۲. فرقان، ۴۳.

(دیدنی آن کسی را که معبود [یعنی مرکز توجهات و مرکز تصمیمات و مرکز عشق و علاقه] خودش را، هوا و تمایلات خودش قرار داده است؟ آیا تو وکیل او هستی؟) در آیه بعد می‌فرماید: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»^{۱۳} فکر می‌کنی افرادی که این‌گونه‌اند، عاقل‌اند؟ این‌ها اصلاً عقل ندارند؛ بلکه فردی که هواپرستی و افسارگسیختگی در تمایلات دارد، به چهارپایانی که تابع غرایز خودشان‌اند و عقلی ندارند که غرایز را کنترل کند، شبیه‌اند. در حقیقت می‌فرماید عقل را آن کسی دارد که بتواند تمایلاتش را کنترل کند و اگر ماده کنترل‌ی ندارد، مثل چهارپاست و همان‌طور که چهارپا عقلی ندارد، این فرد هم ندارد.

از امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه السلام) روایت شده است: «العاقل مَنْ يملكه نفسه إذا غضب.»^{۱۴} (عاقل آن کسی است که نفسش را کنترل کند وقتی که غضب می‌کند.) این‌ها برخی آیات و روایاتی است که به کارکردهای گوناگون عقل اشاره می‌کند.

شاخصه‌های کلان عقل

قبل از ورود به جزئیات شاخصه‌های عقل، باید بدانیم عقل آثار کلانی دارد که از مهم‌ترین شاخصه‌های عقل و سرچشمه شاخصه‌های دیگرند و خوب است که جداگانه به آن‌ها اشاره شود. با توجه به کارکردهای عقل، می‌فهمیم از جدی‌ترین آثار عقل، همان تشخیص و ترجیح خیر و شر است که در چند عنوان درباره آن گفت‌وگو شد؛ اما قبل از آن، اشاره‌وار آیات قرآن درباره این نوع شاخصه‌های کلان مرور می‌شود:

قرآن در مقام اینکه اگر برخی از همسران پیامبر به آزارهای خود ادامه دهند همسرانی بهتر را جانشین آن‌ها می‌کند، به ویژگی‌های همسر مناسب اشاره می‌فرماید: «عَاسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَغَتْ أُنْثَىٰ مِنْكُمُ الْإِسْكَانَ أَنْ يَبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُم مِّسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِيَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيَّابَاتٍ وَأَبْكَارًا»^{۱۵} شما را که طلاق بدهد، خداوند همسرانی بهتر از شما با این ویژگی‌ها برای ایشان در نظر دارد. این‌ها ویژگی همسر مطلوب است: ۱. مسلمه است؛ یعنی حداقل مقید به احکام باشد.

۱۳. فرقان، ۴۴.

۱۴. عیون الحکم و المواعظ، الفصل الاول مما اوله الالف و اللام، ص ۱۷.

۱۵. تحریم، ۵.

۲. مؤمنه است؛ به این معنا که به بیشتر از احکام حداقلی مقید است و به ارزش‌های اخلاقی پایبند است، نه صرفاً به واجبات و محرمات.

۳. قنوت یعنی اطاعت؛ ولی فرقی با اطاعت این است که قنوت اطاعت با رضایت و خضوع است.^{۱۶} یعنی وقتی تکلیفش اطاعت است، آدم پرخاشگری نیست. بعضی‌ها اطاعت می‌کنند؛ ولی هزار تا غر هم می‌زنند. چنین افرادی قنوت نمی‌شوند. مثلاً اگر کسی برایمان چای بیاورد و بعد بگوییم: «یک چای دیگر هم برای من می‌آورید؟» ممکن است با خودش بگوید: «این فرد چقدر چایی می‌خورد!» و بعد برود و چای هم بیاورد. این صدق اطاعت می‌کند؛ ولی قطعاً صدق قنوت نمی‌کند. می‌فرماید که زنِ باشخصیت باید در سطح ایمان حرکت کند.

۴. تائبه است. کم پیش نمی‌آید که آدم خطا کند. اختلافات خانوادگی از خطا کردن‌ها نیست؛ بلکه مشکل و دعوای از لج‌بازی پیش می‌آید. اگر کسی چیزی را بشکند و بعد بگوید: «وای، چه اشتباهی کردم!» آیا طرف مقابل با او دعوا می‌کند؟ اگر کسی در مقابل خطایی مؤاخذه‌مان کند، ممکن است یکی از پنج واکنش غلطی را نشان دهیم که قبلاً بیان شد.^{۱۷} در مقابل این پنج واکنش غلط، اگر بگوییم: «من اشتباه کردم. عذرخواهی می‌کنم. پشیمانم. دیگر تکرار نمی‌کنم. حتماً جبران می‌کنم»، این می‌شود توبه. اگر کسی هزار اشتباه بکند ولی این‌طوری توبه کند، آیا در خانواده‌ها مشکل پیش می‌آید؟

۵. عابده یعنی اینکه اهل عبادت و بندگی خاص باشد.

۶. سائحه یعنی گردشگر باشد. البته نه اینکه مارکوپلو باشد و کره زمین را بگردد. «ماء سائح» به آبی می‌گویند که یک جا نایستد، آبی که در جریان و در حرکت دائم است.^{۱۸} «سیاح» و «سیاحت» هم از همین ماده می‌آید. «سیاح» یعنی جهانگردی که دائم در حال گردش است و آرام‌وقرار ندارد. حالا سائحات چه مطلبی را می‌خواهد بگوید؟ سائحه کسی است که تعصب و جمود ندارد و درونش دائم در حال حرکت است. یعنی این‌گونه نیست که بگوید: «چون این را گفته‌ام یا این کار را انجام داده‌ام، باید تا آخرش بروم.» دنبال کشف حقیقت است و دائم در تلاش برای این مسئله است. در تکاپوی دائم برای تحقیق و دنبال حق

۱۶. الْقُنُوتُ: لزوم الطاعة مع الخضوع (مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۸۴).

۱۷. در بحث حق‌پذیری، این پنج واکنش غلط تشریح شد.

۱۸. السَّائِحُ: الماء الدائم الجری فی ساحة (مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۳۱).

رفتن است. در یک فکر و در یک نگاه متوقف نیست. دائم در حال جدّ و جهد و سیرو سلوک فکری و عملی است؛ زیرا می‌خواهد وادی‌های جدیدی از معرفت و ایمان را طی کند.

در انتها هم می‌فرماید توجه کنید که ارزش‌ها این‌هاست: خانم‌هایی که مسلمنه باشند، مؤمنه باشند، اهل عبادت باشند، اهل حق‌پذیری باشند، اهل برگشت از خطاها به بهترین نحو باشند، این‌ها خوب‌اند؛ حالا چه بیوه باشند و چه بکر باشند، فرقی نمی‌کند.

اتفاقاً جالب است. بعضی از همسران پیامبر بکر بودن را برای خودشان شرفی می‌دانستند و می‌گفتند که مثلاً موقع آمدن به خانه پیغمبر دختر بودیم. قرآن اتفاقاً ثیب یعنی بیوه را مقدم آورده است. می‌گوید مهم نیست باکره باشید. یک بیوه با خصوصیات فوق به هزار باکره فاقد این خصوصیات می‌ارزد.

البته توصیه نمی‌شود که مثلاً دخترها همسر مرد زن‌دار یا همسر کسی که زنش مرده یا زنش را طلاق داده بشوند و پسرها هم بروند زن بیوه بگیرند؛ اما اگر کسی در برابر انتخاب یکی از دو نفر قرار گرفت (یکی ازدواج نکرده و یکی کسی که قبلاً ازدواج کرده) و ارزش‌ها و معدل شاخصه‌های اصلی کسی که قبلاً ازدواج کرده بر کسی که بکر است چربید، چه پسر و چه دختر، انتخاب آن فرد قبلاً ازدواج کرده ارجح است؛ چون این شاخصه را آخر ذکر کرده است.

شاخصه ۱. ایمان و عمل صالح

اولین کاری که عقل سلیم می‌کند، تصمیم درباره ایمان و عمل طبق آن است؛ یعنی اولین اثر عقل، پیدایش ایمان است؛ چون خیر بودن ایمان را تشخیص و سپس ترجیح می‌دهد. با همین منطق، قرآن می‌فرماید غیر مؤمنان آدم‌های بی‌عقلی‌اند: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^{۱۹} (بدترین جنبندگان و مخلوقات نزد خدا، کر و لال‌هایی‌اند که تعقل نمی‌کنند).

این عبارت «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ» دو جا آمده است و دو تعریف برای بدترین جنبندگان آمده است. یک جا همین آیه است که آورده شد. یکی دیگر هم در سوره انفال است: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^{۲۰} بی‌ایمانی یعنی کفر و کفر یعنی بی‌ایمانی. چرا بعد «کفروا» دوباره فرمود «لا

۱۹. انفال، ۲۲.

۲۰. انفال، ۵۵.

یؤمنون»؟ چون خیلی‌ها هستند که کافرند؛ ولی بعداً مؤمن می‌شوند. می‌گویند بدترین جنبندگان کافرانی هستند که راسخ در کفرند؛ یعنی کافرانی که بعداً هم ایمان نمی‌آورند و در کفر رسوخ دارند. حالا اگر دو آیه را کنار هم بگذاریم و آن‌ها را که کنار هم نگاه کنیم، با حذف جمله «إِنْ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ» از دو طرف معادله، نتیجه می‌شود: تعقل نکردن منجر می‌شود به بی‌ایمانی و رسوخ در کفر.

شاخصه ۲. اخلاق صحیح

اخلاق خوب نشانه عقل است. قرآن می‌فرماید بی‌ادبان آدم‌های بی‌عقلی‌اند: «إِنَّ الَّذِينَ ينادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^{۲۱} (کسانی که تو را از پشت حجره‌ها با بی‌ادبی، بلند صدا می‌زنند، بیشترشان نمی‌فهمند.) بی‌ادب جایگاه شناس نیست و تشخیص نمی‌دهد در چه موقعیتی باید چه کاری بکند. اخلاق و ادب مجموعه‌ای از حالت‌ها و رفتارهاست که به تعدادی از آن‌ها در قسمت شاخصه‌ها اشاره می‌شود.

این آثار، از آثار کلان عقل است و هر کدام شعبه‌هایی دارد که بحث شاخصه‌های عقل به همین موضوع می‌پردازد.

شاخصه‌های دیگر عقل

بعضی از شاخصه‌های عقل از حیث فکری سنجش‌پذیر است؛ یعنی عقل بروز ذهنی و فکری دارد. گاهی هم عقل، ظهور و بروز نفسانی و اخلاقی دارد و گاهی خودش را در رفتار بروز می‌دهد. در نتیجه، عقل چتری روی کل وجود آدم دارد و خودش را در همه جنبه‌های وجودی انسان نشان می‌دهد.

شاخصه ۳. بلوغ جسمانی

عقل از لحاظ جسمی با بلوغ همراه است؛ به همین دلیل بلوغ، هم شرط ازدواج است و ازدواج قبل از بلوغ منعقد نمی‌شود و هم شرط عقلانیت است. بلوغ و عقلانیت با هم تناسبی دارند و معمولاً بلوغ عقلانی پس از بلوغ جسمی و جنسی است. در بعضی از آثار روان‌شناسی نوشته‌اند بلوغ عقلانی دو سال پس از بلوغ

۲۱. حجرات، ۴.

جسمانی اتفاق می افتد. البته ممکن است این دو بلوغ هم زمان شود و گاهی می شود بلوغ عقلانی زودتر باشد؛ یعنی بچه هنوز بالغ نشده، به بلوغ عقلی برسد. این ها دیگر استثناهاست؛ مثل علامه حلی، ابن سینا و بعضی از نوابغ خاص. مثلاً می گویند مرحوم شهید صدر این طور بوده و قبل از اینکه به بلوغ برسد، در آستانهٔ اجتهاد بوده؛ یعنی همراه با بلوغش مجتهد هم شده است.

این ها استثنائایی است که فرد تحت تربیت خاص قرار داشته است؛ یعنی پدر و مادرش واقعاً دقت های فوق العاده ای کرده اند. از طرفی خودش هم قابلیت های نفسانی چشمگیری داشته است. اما در بیشتر افراد این طور نیست؛ چون تربیت ها و ویژگی رفتاری پدر و مادر باعث می شود گاهی اوقات بچه ها سقوط عقلی هم بکنند. مثلاً شیطان در بچه های کوچک هم اثر می گذارد که این نوعاً بر اثر رفتار پدر و مادر است. این طور نیست که شیطان بگوید: «من فقط بزرگ ترها را اغوا می کنم.» این است که یکی از حقوق بچه ها و وظایف پدر و مادر در برابر بچه ها این است که دغدغهٔ اصلاح و حفظشان را داشته باشند و برای مصونیتشان از شیطان دعا کنند. اگر شیاطین در بچه ها اثری نداشته باشند که معنا ندارد مادر حضرت مریم (سلام الله علیها) وقتی بچه اش به دنیا آمد، بگوید: «إِنِّي أُعِيدُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»^{۲۲}

به هر صورت پدر و مادر، هم می توانند موجب انحطاط بچه بشوند و هم می توانند زمینه رشد بچه را فراهم آورند. در اینجا چند مطلب دربارهٔ سن بلوغ هست که باید مطرح شود:

بلوغ در دختران

همه ما مقلدیم و قصد فتوا دادن نداریم. مراجع در رساله های عملیه گفته اند که سن بلوغ پسران، پانزده سال قمری و سن بلوغ دختران، نه سال قمری است و برای هر جنسیت هم علاماتی ذکر کرده اند. البته در عمل مشاهده می کنیم که آن علامات در پسران قبل از پانزده سالگی ظهور می کند؛ اما در دختران، تازه پس از نه سالگی علامات مخصوصشان شروع به ظهور و بروز می کند. در زمانه فعلی و کشورهای مثل کشور ما، دختران در نه سالگی به بلوغ جنسی نمی رسند؛ بنابراین حداقل عقلانیت لازم برای تکلیف را ندارند؛ چون در تکلیف لازم است که فرد، تشخیص هایی داشته باشد که لازم شود تکلیف را انجام بدهد. بنابراین عقلانیت بر بلوغ جنسی تقدم پیدا کرده است؛ چون بلوغ جنسی مقوم عقل داشتن و عقلانیت است.

۲۲. آل عمران، ۳۶.

البته با توجه به روایاتی که می‌فرماید نه سال، ممکن است بفهمیم که در اقلیم‌های متفاوت، بلوغ متفاوت است و مثلاً در نقاط گرمسیر زودتر بالغ می‌شوند. درحالی‌که در سوند و آن طرف کره زمین که سرد است، ممکن است سن بلوغ، پانزده‌شانزده سال باشد. البته آفت جدیدی که محصول صنعت و هنر جدید است، پدیده شوم بلوغ زودرس است.

به هر صورت در آن روایات، روایتی وجود دارد که سن بلوغ دختر نه سال است و آخرش می‌فرماید: «أَنَّهُا تَحِيضُ»^{۲۳} (به خاطر اینکه خون می‌بیند و به بلوغ جنسی می‌رسد). این نشان می‌دهد تلازمی بین بلوغ عقلی لازم برای پذیرفتن تکلیف و بین بلوغ جنسی وجود دارد.

به هر حال مشکل این است که بعضاً دختر بچه نه‌ساله ظرفیت پذیرش تکلیف را ندارد و برای تربیت شرعی‌اش، نوعاً پدر و مادرانی که مقیدند، گرفتاری‌ها و مشکلات زیادی دارند. اگر هنوز ظرفیت پذیرش تکلیف در کودک پیدا نشده است، قدم اول برای پذیرش دین، فهم حقانیت دین است و اینکه بفهمد اسلام، دین برتر است. معرفت به دین هم کار مشکلی است. قدم بعد این است که باید این‌ها را باور کند؛ یعنی ایمان به حقانیت دین، مقوم دین‌دار شدن است. سوم، اراده محکمی لازم است که بعد از ایمان عمل کند. به سختی ممکن است این‌ها در بچه نه‌ساله وجود داشته باشد. به هر صورت، موظفیم به تکلیف شرعی فقهی خودمان عمل کنیم.

نکاتی دیگر هم وجود دارد. مثلاً بازیگوشی بچه‌ها در نه‌سالگی غلبه دارد؛ درحالی‌که تکلیف یعنی آن حداقل عقلی را داشته باشد که بتواند بر حالت بچگانه و بازیگوشی خودش غلبه کند. عقل عن صر کنترل است؛ ولی آن قوام شخصیتی که او بتواند بر غرایز بچگی‌اش که بازیگوشی است غلبه کند، در بچه نه‌ساله به سختی پیدا می‌شود و حداقل سن تکلیف زمانی است که این قوام شخصیتی پیدا شده باشد.

همچنین ما گاهی اوقات تکلیفی بر کودک بار می‌کنیم که ممکن است در سنین بالاتر بشکند؛ چراکه تکلیف سخت بوده و بچه توانش را نداشته است. یعنی ممکن است آسیب شخصیتی به او بخورد و در سن بازی و حالت کودکی، چیزی بر او تحمیل کنیم.

۲۳. الکافی، ج ۷، ص ۶۸.

پدر و مادرها باید برای اینکه بچه احساس سنگینی نکند، او را ترغیب کنند که با حالت تفریح و بازی و سرگرمی وظایف شرعی را انجام دهند تا احساس نکند تکلیف سخت است. مثلاً یک جانماز گل‌گلی برایش بخرند و کارهایی بکنند که او حواسش از اینکه دارد کاری سخت انجام می‌دهد، پرت بشود. ولی نباید این کار به شکلی انجام شود که دین از معرفت و کسب معارف و خواندن نماز، به اسباب‌بازی بچه‌ها تبدیل شود. نکند که نماز هم مثل الاکلنگ، یک اسباب‌بازی بشود. دین این را نمی‌پسندد. مذاق شریعت این نیست که با دین بازی بشود؛ زیرا این فرد بعد از این، بین الاکلنگ و این عبادت، خیلی فرقی نمی‌گذارد و اینجاست که دین سبک شمرده می‌شود و در روحیه بچه، شریعت چیزی سبک و بازی قلمداد می‌شود و آن حرمت و قداست دین می‌شکند که این آسیب روانی شدیدی دارد.

پس باید طوری با بچه‌ها تعامل کرد که نه احساس بازی کنند و نه احساس ثقل و سختی. این دیگر به هنر پدر و مادر برمی‌گردد.

معیار سن ازدواج، رشد است، نه بلوغ

سن رشد الزاماً مساوی با سن بلوغ نیست. رشد سن مشخصی ندارد و به تربیت پدر و مادر بستگی دارد. به طور متوسط دو تا چهار سال بعد از سن بلوغ، سن رشد فرامی‌رسد. به همین دلیل است که قرآن راجع به بچه‌های یتیم می‌فرماید: «وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ»^{۲۴} (وقتی یتیم‌های تحت سرپرستی شما به سن بلوغ جنسی رسیدند و می‌توانستند ازدواج کنند، آن‌ها را امتحان کنید... یعنی علاوه بر اینکه از لحاظ شرعی مکلف شده‌اند و به پانزده سال رسیده و بالغ شده‌اند، باز هم نباید پول‌هایشان را به دست خودشان بدهیم؛ بلکه باید آن‌ها را امتحان کنیم. وقتی به سن رشد رسیدند، اموالشان را به خودشان می‌دهیم؛ یعنی حداقل اینکه تصمیم‌های روزمره را صحیح بگیرند و بتوانند برخورد عاقلانه سالم را مدیریت کنند و اموالشان را مدیریت کنند. بنابراین اگر هنوز حالت بچگی دارند و حداقل تدبیر را هم ندارند، نباید مال را به دستشان بدهیم. پس به طریق اولی، همسر هم نمی‌توانند بگیرند؛ چون همسر از جنس جان انسان است و از مال مهم‌تر است.

معیار سن ازدواج، رشد است. کسی که نمی‌تواند مال را مدیریت کند، به طریق اولی زندگی را نمی‌تواند مدیریت کند. با ازدواج، مسئولیت اداره مالی و سرپرستی یک نفر دیگر هم به این فرد سپرده می‌شود. ولایت و سرپرستی دختر در خانه خودش که به دست پدر بود، حالا به شوهر منتقل می‌شود و شوهر باید تعهد بدهد که می‌تواند آن را مدیریت کند. او باید بداند به چه چیزهایی تعهد می‌دهد و حداقل عقلانیت لازم است. این همان رشد است و اگر این قدر توان اداره ندارد، اصلاً امضا و تعهد بی‌معناست.

اتفاقاً در بحث قرض، قرآن می‌فرماید وقتی کسی که مالش دست کسی است می‌خواهد امضا بدهد، اگر سفیه باشد، فرد دیگری این کار را بکند: «فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَمِلَّ هُوَ فَلْيَمِلْ لَهُ بِالْعَدْلِ»^{۲۵} (اگر نمی‌تواند و آن فرد سفیه است و عقلش رشد کافی نکرده است، ولیّ اش باید امضا بدهد).

یک استثنا و راه حل آن

حال در صورتی که بچه‌ای به بلوغ رسیده و رشد عقلی نکرده ولی در معرض خطر آسیب جنسی است و به خطر می‌افتد، چه باید کرد؟ مثلاً سیزده سالش است و به پدر و مادر می‌گوید: «من دارم به گناه می‌افتم.» این پدر و مادر باید فرزند را ازدواج بدهند؛ ولی فرزند به سن رشد نرسیده است. در این چنین مواقعی، چه بچه کوچک باشد و چند سالی تا سن رشد و تعقل فاصله داشته باشد و چه سفیه باشد و هیچ وقت به سن تعقل لازم نرسد، ولیّ اش باید به جای او متعهد شود و سپس او را ازدواج بدهد. تا زمانی که به آن قوام عقلی نرسیده، ولیّ اش متعهد است. تعهدش هم نه به اینکه صرفاً امضا کند و آن‌ها را به حال خودشان رها کند؛ بلکه باید زندگی‌شان را مدیریت کند.

این مطالب درباره پسر بود؛ اما اگر دختر به سن رشد نرسیده باشد، مشکلی ندارد؛ چون او تصمیم گیرنده و اداره‌کننده زندگی نیست. دختر مدیریت می‌شود؛ ولی پسر اداره می‌کند و باید حداقل شاخصه‌های مدیریت را داشته باشد.

سن ازدواج در روایات و در زمانه ما

روایاتی وجود دارد^{۲۶} که می‌فرماید خوب است ازدواج در اوایل بلوغ انجام شود؛ یعنی برای دختران، حدود دوازده سیزده سالگی و برای پسران حدود پانزده شانزده سالگی. شاید در زمانه ما که برخی دختران سی ساله مان با عروسک بازی می‌کنند و پسران چهل ساله مان هم گیم‌نت می‌روند، این سنین خنده‌دار باشد؛ اما این سنین برای کسانی که در خانواده‌ای با قوام تربیت شده‌اند و می‌توانند زندگی را اداره کنند، کاملاً مناسب است. به هر صورت و با نگاهی جامع، سن ازدواج در فرهنگ اسلام برای پسر بین ۱۷ تا ۲۱ سال است و برای دختر هم با همان تفاوت سنی ۵ سال یعنی از ۱۲ سال تا ۱۶ سال است. مناسب بودن این سنین یعنی با ازدواج در این سن و سال، از خیلی خطرات مصون می‌مانیم. از طرفی تمام شادابی ما در همین سن حدود ۲۰ سالگی است.

البته هر زمانه‌ای در رشد و افول عقلی فرزندان آن زمان مؤثر است. مثلاً در دوران دفاع مقدس، نوجوانان سیزده چهارده ساله را می‌دیدیم که به سن رشد رسیده بودند.

شاخصه ۴. صداقت

شاخص بعدی صداقت است. صداقت فوق‌العاده مهم است. صداقت اولین شاخص عقل رحمانی است و در فرد دروغ‌گو وجود ندارد. به همین دلیل است که گفته‌اند: «خیر مفاتیح الامور الصدق»^{۲۷} و «النجاة فی الصدق»^{۲۸} (راه نجات از هر شری صداقت است).^{۲۹} جالب است که صداقت، هم شاخصه عقل است و هم شاخصه حیا و اخلاق و هم شاخصه دین؛ یعنی کسی که می‌خواهد به سمت شاخص‌های انسانی برود، باید این عادت را حتماً در خودش ریشه‌دار کند. از آن طرف، شاخص ایمان هم هست و در قرآن می‌فرماید منافق دو صفت دارد که این دو صفت در مؤمن جمع نمی‌شود: یکی کذب و یکی خُلف

۲۶. الکافی، ج ۵، بَابُ مَا يَسْتَحَبُّ مِنْ تَزْوِيجِ النِّسَاءِ عِنْدَ بُلُوغِهِنَّ وَ تَخْصِيْنِهِنَّ بِالْأَزْوَاجِ.

۲۷. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۱.

۲۸. دیلمی، ارشاد القلوب، ترجمه مسترحمی، ج ۳، تهران: مصطفوی، ۱۳۴۹ ش.

۲۹. برای مطالعه احادیث در این موضوع به باب «صدق و ادای امانت»، ج ۲ از کتاب کافی مراجعه کنید.

وعده و خیانت در امانت.^{۳۰} این‌ها هم نشانه‌های بی‌عقلی است و هم بی‌دینی. در فرد منافق این صفات گسترش دارد. البته دو صفت دیگر هم اگر هر دو در یک فرد باشد، نشان می‌دهد که این فرد در حال حرکت به سمت نفاق است: یکی بداخلاقی و دیگری بخل. بخل و بداخلاقی در مؤمن جمع نمی‌شود.^{۳۱} ممکن است فرد مؤمنی کمی بداخلاق باشد؛ ولی بالاخره نمی‌شود هم بخل باشد و هم بداخلاقی.

با این‌ها می‌شود شخصیت‌شناسی کرد؛ اما ما بیشتر دنبال نماز خواندن و امور ظاهری هستیم. پس اگر به دنبال این هستیم که ببینیم اول خودمان و در مرتبه دوم طرف مقابلمان چقدر عاقل است، باید شاخصه صداقت را بررسی کنیم.

بعضی از حوادث در سیره حضرت امیر (علیه‌السلام) اتفاق افتاده که ما را از اهمیت بعضی از امور آگاه می‌سازد. یکی از آن‌ها صداقت حضرت امیر در شورای شش نفره تعیین خلیفه بعد از خلیفه دوم است. این شش نفر حضرت امیر (علیه‌السلام)، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف بودند. عبدالرحمان بن عوف شوهر خواهر عثمان بود و به او حق و توهّم داده شده بود؛ یعنی ابوبکر گفته بود اگر دو گروه سه نفری شدند، هر طرفی که عبدالرحمان در آن بود، منتخب آن دسته خلیفه بشود. زبیر گفت: «من نظرم با علی است.» طلحه رفت سراغ عثمان. سعد بن ابی وقاص هم رفت سراغ عثمان. شدند سه به دو. عبدالرحمان آمد سراغ حضرت امیر و گفت: «من با شما بیعت می‌کنم که خلیفه شوید، به این شرط که کتاب خدا و سنت و طریقه دو خلیفه قبلی را رعایت کنید.» حضرت فرمودند: «کتاب خدا و سنت، بله؛ ولی طریقه شیخین، نه! خودم طریقه دارم و طریقه آن دو اصلاً باطل است.» عبدالرحمان سپس رفت سراغ عثمان و گفت: «تو به این شروط عمل می‌کنی تا با تو بیعت کنم؟» او هم گفت: «بله» و بیعت کرد و شد خلیفه سوم.^{۳۲}

اگر حضرت اینجا می‌گفتند: «باشد عمل می‌کنم»، بعد هم به مردم می‌گفتند: «مردم من دروغ گفتم ولی این دروغم باعث شد که صدها جان و مال و ناموس و آبروی شما حفظ بشود»، در این صورت مردم چه

۳۰. «فَاعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (توبه، ۷۷) (پس برای آنکه به وعده‌های خود با خدا وفا نکردند و به سبب آنکه همواره دروغ می‌گفتند، نفاق [ثابت] را در دل‌هایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند، باقی گذاشت).

۳۱. بحار الانوار، ج ۷۴، باب ۷: ما جمع من مفردات کلمات الرسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و جوامع کلمه، ص ۱۳۷.

۳۲. بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۳۸۴.

می گفتند؟ لابد می گفتند: «خدا خیرت بدهد! عجب دروغ بجایی گفتی! اگر راست گفته بودی که خیانت کرده بودی!»

دروغ مصلحتی

جایگاه دروغ مصلحتی کجاست؟^{۳۳}

۱. فقط در جایی که جان مسلمان مظلوم در معرض خطر باشد، دروغ گفتن جایز است. نه اینکه بخواهند قاتل را بگیرند یا جان در میان نباشد؛ بلکه بخواهند کل زندگی اش را به آتش بکشند و انسان دروغ بگوید. بنابراین اگر می گویند: «فلانی کجاست؟» می خواهیم از او حالی بگیریم و دست و پایش را بشکنیم»، انسان اینجا حق دروغ گفتن ندارد.

۲. درباره ناموس مسلمان که خدای نکرده بخواهند به ناموس کسی تجاوز کنند و بگویند: «آدرسش را بده.» در اینجا فرد می تواند دروغ بگوید.

۳. در صحنه جنگ، دروغ جزو خدعه های جنگی است. مثلاً ما جزو نیروهای نظامی هستیم و اسیر می شویم. می گویند: «فرمانده تیپ کجاست؟» یا مثلاً «زاغه مهمات آن طرف کجاست؟» نباید مقدس بازی مان گل کند و بگوییم: «آنجا است!» در صحنه جنگ، دروغ جزو خدعه های جنگی محسوب می شود.

۴. اصلاح ذات البین یعنی بخواهیم بین دو نفر، خصوصاً یک خانواده، آشتی برقرار کنیم. منتها هر جایی حق دروغ گفتن نداریم. بعضی اوقات چندین دروغ می گویند، چون می خواهند دو نفر را آشتی بدهند. جایگاه این نوع دروغ، زمانی است که فرد در عصبانیت و ناراحتی چیزی از زبانش درآمده و خودش هم الان بر آن عقیده نیست. مثلاً گفته: «فلانی خیلی آدم دزدی است!» این حرف ناگهان از دهانش درآمده؛ بعد هم از این نظر برگشته است. در اینجا فردی که می خواهد اصلاح کند، می تواند دروغ بگوید. نه زمانی که فرد عقیده ای دارد و نسبتی داده و اصلاً هم نظرش همین است. مثلاً می گوید: «اصلاً به نظر من فلانی آدم کلاهبرداری است!» حال اگر بگوییم که آن کسی که این حرف را زده، این را نگفته و نظرش این نیست، اینجا هم دروغ است و هم فریب دادن. اینجا این دروغ گفتن، اغفال مردم محسوب می شود. مثلاً اگر بگوییم: «فلانی گفت تو را خیلی دوست دارد»، طرف مقابل براساس همین حرف خلاف واقع، اعتماد می

۳۳. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۱، حدیث ۱۶ و ۱۸ و ۱۹.

کند و وارد زندگی یا شراکت می‌شود. این‌ها آسیب‌های بعدی و تبعات روانی دارد و ما متأسفانه بروز و ظهورش را درست تعریف نکرده‌ایم.

بنابراین دروغ مصلحتی فقط در این چهار حالت است، نه اینکه مرتب مصلحت‌های بی‌پایه بتراشیم و دروغ بگوییم. این موقعیت‌ها نیز به ندرت در زندگی پیش می‌آید که مثلاً بخواهند یک نفر را بکشند و از ما آدرسش را پرسند.

نکته دیگر این است که دروغ مصلحتی، آخرین راهکار است، نه اولین کار؛ یعنی اگر می‌توانیم اصلاً حرف نزنیم، باید همین کار را بکنیم. مثلاً وقتی وکیل یا حکم طرفین نیستیم، لازم نیست سخنی بگوییم. از طرفی اگر امکانش هست، باید مطلب را کتمان کنیم و جواب ندهیم. مثلاً می‌پرسند: «فلانی کجاست؟» اگر می‌شود بگوییم: «نمی‌خواهم جواب بدهم»، دیگر دروغ گفتن جایگاه ندارد. آیا لازم است همه چیز را جواب بدهیم؟

اگر مجبور شدیم جواب بدهیم، می‌توانیم به صورت توریه^{۳۴} جواب بدهیم. توریه تدبیری است در آن اوقاتی که گیر می‌کنیم. زمانی عده‌ای از دشمنان متعصب اهل بیت (علیهم‌السلام) اگر می‌فهمیدند کسی محب حضرت علی (علیه‌السلام) است، او را می‌کشتند. از یک نفر پرسیدند: «وصی پیغمبر کیست؟» او هم گفت: «مَنْ بِنْتُهُ فِي بَيْتِهِ.» (وصی پیغمبر آن کسی است که دخترش در خانه‌اش بود.) آفرین به این تدبیر! این فرد توریه کرد. زرنگ بود. اگر ضمیر اول را به خلیفه اول یا دوم و ضمیر دوم را به پیامبر برگردانیم، می‌شود سنی مذهب؛ اما اگر برعکس ضمیر اول را به پیامبر برگردانیم، دختر ایشان حضرت صدیقه (سلام‌الله علیها) می‌شود که در خانه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بودند. در نتیجه این شخص شیعی است. او هم جان خودش را نجات داد و دروغ هم نگفت. به این طور سخنان توریه می‌گویند.

البته توریه هم در همه جا جاری نیست که بخواهیم همیشه این گونه حرف بزنیم. فقط اگر با گفتن صریح، خود یا دیگران به مشکل می‌افتیم، جایز است. یا مثلاً اگر میل به یک خوراکی نداریم (میل به معنای فقط میل شکمی نیست)، اشکال ندارد که بگوییم: «میل ندارم بخورم.» چون اگر این مال در خانه خودمان هم باشد، میل نداریم بخوریم. این اشکال ندارد. این‌ها تدبیر ما را نشان می‌دهد و از طرفی صادق هم بوده‌ایم.

۳۴. مازندرانی، شرح الکافی؛ الاصول و الروضة، ج ۱، تهران: اسلامیه، ۱۳۸۲ق.

توریه در حقیقت، صدق است؛ گرچه طرف مقابل، چیز دیگری فکر می‌کند. توریه قدرت تدبیر و عقلانیت ما در مواقع حساس را می‌رساند. البته توریه در مواقعی است که نمی‌توانیم عقیده خودمان را صریحاً بیان کنیم و تصریح به آن مشکل‌ساز است.

در زندگی روزمره لازم نیست توریه کنیم. توریه قائم مقام کذب است و یک پله به آن نزدیک است. وقتی که مجبوریم دروغ بگوییم، یعنی اگر دروغ نگوئیم آسیب‌های گفته‌شده را دارد، گام اول این است که سکوت کنیم و چیزی نگوئیم. گام دوم این است که توریه کنیم. اگر با توریه هم مسئله حل نشد، یعنی مثلاً شمشیر بالای سرمان گذاشته‌اند و می‌گویند: «بگو بینم و صی پیامبر کیست؟ اشمش را بگو»، آن وقت دیگر مجبوریم دروغ بگوییم و طبیعتاً تقیه کنیم.

شاخصه ۵. صراحت

صراحت هم سایه دیوار به دیوار صداقت است؛ همان‌طور که کتمان هم سایه دیوار به دیوار کذب است. هدف کذب این است که انسان می‌خواهد واقعه‌ای در ذهن مخاطبش به شکلی غیر واقعی نقش ببندد و کتمان هم همین هدف را دنبال می‌کند. کتمان در آدم‌هایی که مقداری مذهبی‌اند، خیلی رایج است. از طرفی یک حربه شیطانی خیلی محترمانه هم برای افراد ضعیف‌الایمان است. بخشی از واقعیت را کتمان می‌کنند و مثلاً می‌گویند: «فلانی استکان را به طرف من پرت کرد که اگر خودم را کنار نکشیده بودم، سرم شکسته بود.» با این بیان، در ذهن مخاطب چه تصویری ایجاد می‌شود؟ حالا اگر بگوید: «قبلش فحش زشتی به او داده بودم»، فضای ذهنی مخاطب کاملاً تغییر می‌کند. این شخص همان نتیجه‌ای را که با کذب می‌خواست بگیرد که القای غیر واقع بود، با کتمان می‌گیرد و این روش متأسفانه خیلی رایج است.

فرد با کتمان، ادراک غلطی در مخاطبش ایجاد می‌کند و این ادراک خلاف واقع مشکل خیلی از زندگی هاست. مثلاً زن یا شوهر در جلسه مشاوره به دیگری می‌گوید: «تو این کار را کردی!» در حالی که بخشی از واقعیت را کتمان می‌کند و با وجدان خود می‌گوید: «مهم این است که دروغ نگفته باشم. حالا اشکال ندارد اگر طوری بگویم که او ضایع بشود.»

شاخصه ۶. جامع‌نگری

جامع‌نگری از نشانه‌های مهم عقل است. جامع‌نگری یعنی توجه به تمام عواملی که در مشکلات هست؛ به‌طوری که از بعضی عوامل غفلت نکند. عموماً در مشکلاتی که با تمام تلاش باز هم حل نمی‌شوند، مشکل این است که جامع‌نگری وجود ندارد. فرد دعا می‌کند اما به تمام شروط استجابت دعا توجه ندارد و بعد می‌گوید: «عجب! سفارش‌های دین هم همه‌اش دروغ بود.»

تک‌عاملی دیدن مشکلات و از چند عامل غفلت کردن، ناشی از ضعف عقل است و مقداری هم ناشی از هوای نفس است. بخشی‌نگری در مقابل جامع‌نگری، نشان‌دهنده نقصان عقل است و بسیار آسیب دارد. چرا جزئی‌نگری نشانه ضعف عقل است؟ چون عقل یکی از تجلیات بارز اسما و صفات خداوند و بلکه تجلی تمام اسما و صفات خداوند هست. در روایت آمده است که عقل، رسول باطنی شماست.^{۳۵} به همین دلیل انسان عاقل باید جامع‌نگری داشته باشد.

شاخصه ۷. ژرف‌نگری

ژرف‌نگری در مقابل سطحی‌نگری و ظاهرینی مطرح می‌شود. تفاوت ژرف‌نگری و جامع‌نگری این است که در جامع‌نگری باید تک‌تک عوامل را ببینیم؛ اما در مسئله اخیر، به ظاهر و باطن عوامل توجه می‌شود. ظاهر و باطن خیلی مهم است. اگر به زندگی روزمره مبتلا شویم، همه‌چیز را ظاهری می‌بینیم و معیارهایمان در ارزیابی مسائل، معیارهای ناقصی است. در یک کلام، باید بینیم قیمت مسائل دنیوی و اخروی و باطنی نزد ما چه میزان است، در تراحم ارزش‌ها چگونه ارزش‌گذاری می‌کنیم و به حوادث متفاوت، چه ضریبی می‌دهیم و در تعارض‌های ظاهر و باطن، ترجیح‌مان با ظاهر است یا باطن.

این مسئله را می‌شود در صحبت‌های خواستگاری ارزیابی کرد. مثلاً دختر و پسر ازدواج کرده‌اند و می‌خواهند زندگی مستقلی تشکیل دهند. اگر الان سر خانه و زندگی بروند، عزت نفسشان حفظ می‌شود؛ اما اگر بخواهند کمی بیشتر در عقد بمانند که پول بیشتری به دست بیاورند یا مجلس آن‌چنانی بگیرند، مجبورند یک سال دیگر صبر کنند، به قیمت از دست رفتن عزت‌ها و بروز مشکلات. باید بینیم طرف

۳۵. یا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَيِّمَةُ (عليهم السلام) وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ (الكافي، ج ۱، ص ۱۶).

مقابل با چه ملاکی مسائل را ارزیابی می‌کند. برای مثال، اگر در صحبت‌های خواستگاری پرسند: «بهتر است هرچه زودتر سر خانه و زندگی خودمان برویم یا دو سال دیگر در عقد بمانیم که بتوانیم مجلس خیلی بهتر و تالار آن‌چنانی بگیریم؟» از نوع استدلالی که او می‌آورد، می‌توانیم به نوع ارزیابی‌اش پی ببریم. سرووضع و تیپ و ظاهر برایش مهم‌تر است یا معنویت؟ در انتخاب خانه، محله و همسایه‌ها برایش مهم‌تر است یا تجملات خانه؟ آیا اگر اهمیت ویژه‌ای به لباس و آرایش و تیپش می‌دهد، همین حساسیت را برای باطن خودش و عقل و درک خودش دارد یا نه؟ به این راحتی می‌شود ارزیابی کرد.

شاخصه ۸. عاقبت‌نگری

عاقبت‌نگری یعنی توجه به عواقب کارها و بازخوردهای آن. اتفاقاً در انتخاب همسر هم خودش را نشان می‌دهد که آیا فرد طبق معیارها و انتظارات همسرش براساس عاقبت‌نگری و ژرف‌نگری و جامعیت در نگاه، عمل می‌کند یا نه. مثلاً می‌گوید: «خانواده‌ها مهم نیستند. خودت مهمی.» این فرد در حقیقت نقصان عقل دارد؛ چون خانواده را که نمی‌شود کاملاً کنار گذاشت. این عامل، خودش را بعد از چند سال نشان می‌دهد. یا مثلاً می‌گوید: «خودش دختر یا پسر خوبی است؛ گرچه خانواده‌شان مشروب‌خور و چنین‌وچنان‌اند.» این فرد، عاقبت‌نگری درباره‌ی فرزندان آینده‌اش را ندارد که پدر بزرگ بچه‌هایشان چه کسی است و دایی‌ها و خاله‌هایش کیستند. فرزندانش زمانی ضایع می‌شوند که دیگر نمی‌داند چه بکند.

همین‌طور عاقبت‌نگری در رفاقت‌ها خودش را نشان می‌دهد. رفاقت‌ها اشتراکاتی جدی در زندگی افراد هستند؛ یعنی زمینه‌های اساسی در این فرد بوده که براساس آن تصمیم گرفته او را همراه و رفیق خودش انتخاب کند. خیلی اوقات از طریق رفیق فرد، می‌توانیم به مسائلی پنهانی از او پی ببریم که از طریق بررسی مستقیم آن فرد به آن پی نمی‌بریم.

شاخصه ۹. پابندی به قول و قرار

این شاخصه را خیلی راحت می‌توانیم تشخیص دهیم. مثلاً می‌توانیم بررسی کنیم در خوابگاه، کسی روی قول و قرارش حساب می‌کند یا نه. مثلاً اگر گفت: «فردا می‌آیم» و هیچ‌کس روی حرفش حساب نکرد و همه گفتند: «رفت تا کی بیاید!» یا اگر گفت: «کتابت را دو روز دیگر می‌آورم» و همه گفتند: «دیگر با این کتاب خدا حافظی کن!» این فرد خوش‌قول نیست. درباره‌ی این‌ها خیلی راحت می‌شود تحقیق کرد.

شاخصه ۱۰. مسئولیت‌پذیری

معنای مسئولیت‌پذیری روشن است. مثلاً اگر می‌گوید: «من این کار را انجام می‌دهم» می‌توانیم ببینیم چند درصد درست انجامش می‌دهد. یا می‌توانیم بررسی کنیم در دانشگاه چند ترم بدون دلیل موجه مشروط شده است. یا اگر مسئولیتی داشته است و گفته: «من می‌خواهم این کار را انجام بدهم»، می‌توانیم بررسی کنیم چگونه بوده است. در غیر زمان‌هایی که ممکن است مشکلی برایش پیش آمده باشد، باید در حالات عادی ببینیم چگونه مسئولیت‌هایش را انجام می‌دهد.

فرد مقابل همین است که تابه‌حال بوده و به یک‌باره معجزه نمی‌شود که فرد تحول ذاتی پیدا کند. کسی که در درسش یا در برابر پدر و مادرش یا در قبال کاری که دارد انجام می‌دهد مسئولیت‌پذیری ندارد، دیگر هیچ فردی کار به دستش نمی‌دهد. این‌ها خیلی راحت به دست می‌آید. البته نباید مستقیم از خودش یا پدر و مادرش پرسیم. احراز کردن این‌ها راه دارد که در جای خودش بحث می‌شود.

در تحقیقات دربارهٔ پسرها باید همت و غیرت و تلاش آن‌ها را بررسی کرد؛ چون زندگی روی تلاش این مرد و حداقل بُعد اقتصاد زندگی بنا می‌شود؛ در نتیجه اگر فاقد چنین شاخصه‌ای باشد، بحران‌های اساسی به زندگی تحمیل می‌شود. مثلاً می‌بینیم با اینکه هنوز دانشجویست، با غیرت است و حداقل یک کار دانشجویی برداشته است. در مقابل، فردی دیگر هم دانشجویست و وقت اضافه‌اش را در خوابگاه تا ساعت ۲ شب به بازی می‌گذراند. از روی اینکه اوقاتش را چه کار می‌کند و در چه کاری، وقت اضافه‌اش را صرف می‌کند، می‌توانیم همت فرد را بسنجیم. آیا در اوقات آزادی که دارد، درس می‌خواند؟ بازی می‌کند؟ روزی دوازده ساعت می‌خوابد؟ سر کار می‌رود؟ چه کار می‌کند؟ این کار چقدر با آینده‌اش تناسب دارد؟

شاخصه ۱۱. نپذیرفتن مسئولیت فوق‌طاعت

از دیگر شاخصه‌های عقل، تعهد ندادن و نپذیرفتن در برابر مسئولیت فوق‌طاعت است. آیا همان مقدار که مسئولیت در طاقتش است، همان را می‌پذیرد یا نه؟ اگر الان به کسی بگوییم: «ده تا هندوانه را می‌آوری؟» و بگوید: «بله»، بعد یکی یکی هندوانه‌ها را وسط راه می‌اندازد و می‌شکند.

خانمی می‌گفت: «کسی به خواستگاری من آمده و خیلی هم خوب است. هرچه بگویم، کم گفته‌ام. گفته: 'هرچی بخواهی، تهیه می‌کنم.'» به او گفته شد: «اتفاقاً این آدم خیلی آدم بی‌عقلی است. اگر گفته:

‘هرچی بخواهی، تهیه می‌کنم’ آیا در توانش هست؟» آدم عاقل اول تأمل می‌کند، سپس ارزیابی می‌کند و آن وقت تعهد می‌دهد؛ زیرا بعد از پذیرش، مسئولیت دارد. کسانی که این کلمات مرتب از دهانشان بیرون می‌آید: «هرچی تو بگویی! هرچی تو بخواهی!»، این‌ها آدم‌های کم‌عقلی هستند. به‌طور کلی، در کارها باید به‌گونه‌ای عمل کنیم که بتوانیم بعدها طبق توقعی که ایجاد می‌شود، پیش برویم.

زندگی عاقل در حد وسعش است

در نتیجه این چند شاخصه، عاقل زندگی را در حد وسع خود تعریف می‌کند تا محتاج نشود، بیش از قدرتش وعده ندهد و بیش از قدرت دیگران هم نخواهد. بنابراین سعی کنیم کسی را انتخاب کنیم که در محدودیت‌هایش، صبر و سازگاری و انعطاف داشته باشد. آدم‌های کم‌طاقت در محدودیت‌ها می‌خواهند سریع مسئله را جمع کنند و در وام و مشکلات مالی می‌افتند و نمی‌توانند درست اقدام کنند و آبروی خود را می‌برند.

یکی از نشانه‌های مسئولیت فوق‌طاقت آنجاست که مرد از نظر مالی، در سطحی زندگی را شروع می‌کند که نمی‌تواند در آینده ادامه بدهد. باینکه در توانش نیست که چنین مجلسی برگزار کند، می‌گوید: «حتماً باید این کار را بکنم.» این‌ها در گفت‌وگوهای قبل ازدواج مشخص می‌شود. مثلاً می‌توانیم بگوییم: «جشنی فاخر در خانه خودمان می‌گیریم.» بعد طرف مقابل ممکن است بگوید: «نه! مردم چی می‌گویند؟! ما هم می‌گیریم. چیزی نمی‌شود.» این فرد در بقیه زندگی هم همین‌طوری است. البته صرفاً با یک سؤال نمی‌شود همه‌چیز را به دست آورد؛ بلکه به انسان نگاهی اجمالی می‌دهد.

انتخاب و زندگی با این شاخصه‌ها، عزت و مناعت طبع و احساس رشد معنوی به ما می‌دهد و این دو با هم دریچه‌های غیب را به رویمان باز می‌کند. در روایت هم آمده است که اگر بنا را بر قناعت بگذاریم، با حداقل‌ها می‌توانیم زندگی رضایتمندانه‌ای شکل دهیم. اما اگر بنا را بر قناعت نگذاریم، عالم را هم که به ما بدهند، سیر و قانع نمی‌شویم.^{۳۶}

۳۶. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ ابْنُ آدَمَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مِنَ الدُّنْيَا مَا يَكْفِيكَ فَإِنَّ أَيْسَرَ مَا فِيهَا يَكْفِيكَ وَإِنْ كُنْتَ إِنَّمَا تُرِيدُ مَا لَا يَكْفِيكَ فَإِنَّ كُلَّ مَا فِيهَا لَا يَكْفِيكَ (الكافي، ج ۲، ص ۱۳۹).

پس عاقل، مسئولیت‌های فوق‌طاعت قبول نمی‌کند: «يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ اللَّيْبَ مَنْ تَرَكَ مَا لَا طَاقَةَ لَهُ بِهِ.»^{۳۷} «لایب» یعنی کسی که لُب و مخ عقل را دارد.

سؤال: چرا طبق آیات آخر سورة آل عمران، از خداوند می‌خواهیم که آنچه فراتر از طاقت ماست، برای ما مقدر نکند؟

باید بدانیم که اولاً و بالذات این‌گونه نیست؛ بلکه خودمان کارهایی می‌کنیم که مجازات‌هایی بر ما تحمیل شود و این مجازات‌ها فراتر از طاقت ما ست. از خداوند می‌خواهیم آن کارهایی را ببخشد که ما را مستحق آن عذاب‌ها می‌کند. این عبارت دعایی در سورة آل عمران، در دنباله این عبارت است: «ما را ببخش بر آنچه به نسیان یا خطا انجام داده‌ایم.»

شاخصه ۱۲. واکنش سریع نشان ندادن

بعضی‌ها در صحبت‌ها، نقد کردن‌ها، کارها و جریان‌های زندگی، زود واکنش نشان می‌دهند، یا زود برافروخته می‌شوند، یا دست‌وپایشان را گم می‌کنند و باید همان‌جا انتقام بگیرند. اتفاقاً این شاخصه را در همان جلسه خواستگاری می‌شود ارزیابی کنیم. گاهی می‌بینیم آنجایی که داریم حرف می‌زنیم، هنوز جمله بندی‌مان تمام نشده، او جوابش را می‌گوید؛ خصوصاً آنجاهایی که موافق رأیش نیست و مخالفت دارد.

شاخصه ۱۳. زود منفعل نشدن

آدم‌هایی که در برابر تحریکات و ناملايمات زود منفعل می‌شوند، نشان می‌دهند که قدرت کنترلی و به عبارتی عقلشان کم است. امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه‌السلام) فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ، اَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ بِعَاقِلٍ مَنْ اِنْزَعَجَ مِنْ قَوْلِ الزُّورِ فِيهِ.»^{۳۸} امور تحریک‌آمیز باطل و ناحق، انسان‌های عاقل را زود تحریک نمی‌کند و در برابر حرفِ ناحق دیگران یا واکنش ناحق دیگران، زود از کوره در نمی‌روند. آن‌هایی که می‌گویند: «قاتی کردم‌ها!» و کلمه «قاتی کردم» و «هنگ کردم» ورد زبان‌شان است، این نشان‌دهنده کاستی عقلشان است. عاقل قاتی نمی‌کند و بر نمی‌آشوبد و از کوره در نمی‌رود. مؤمن هم که یعنی عاقل، از کوره

۳۷. تحف العقول، وصیته علیه السلام لهشام و صفته للعقل، ص ۳۸۳.

۳۸. الکافی، ج ۱، ص ۵۰.

در نمی‌رود. از کوره در رفتن از دو حالت خارج نیست: یا حق با ما است که آن را بگیریم و استفاده کنیم، یا ناحق است و چون ما در این دنیا زندگی می‌کنیم، باید در برخورد با مسائل مختلف با حلم برخورد کنیم. «حلم» یعنی ظرفیت داشتن. البته با ظرفیت بودن به معنای بی‌رگ بودن نیست. بی‌رگ بودن یعنی بی‌غیرت بودن. این طور نیست که اگر با ظرفیتیم و به ما فحش ناموس می‌دهند، بخندیم. این بی‌غیرتی است، نه با ظرفیتی. با ظرفیت یعنی آنجا که باید صبر و حلم داشته باشیم، ظرفیت بالای ایمانی داشته باشیم؛ چه برسد به حرف حق. البته گاهی اوقات اگر به ما حرف حق بزنند، رگ گردنمان برجسته و صورتمان سرخ می‌شود. این بدیهی است که اگر به ما حرف حق می‌زنند، باید بپذیریم.

شاخصه ۱۴. انتظار فوق‌طاعت از دیگران نداشتن

انسان عاقل همان طور که خودش فوق‌ظرفیتش مسئولیت قبول نمی‌کند، انتظار مسئولیتی فوق‌طاعت و قدرت از افراد را ندارد. نباید اصرار بیجا داشت که طرف مقابل باید حتماً این کار خاص را بکند؛ چون فوق‌طاعتش است نمی‌تواند انجام بدهد؛ در نتیجه خود فرد و طرف مقابل لطمه می‌خورند.

شاخصه ۱۵. زودباور نبودن

گاهی می‌گویند: «فلانی دهن‌بین است.» این دهن‌بینی نشان‌دهنده کمی عقل است. یا می‌گویند: «عقلش به چشمش است» یا «می‌شود سریع سرش کلاه گذاشت.» در روایت آمده است^{۳۹} که مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود؛ یعنی زودباور نیست. البته مؤمن دیرباور و بدبین هم نیست؛ ولی زودباور هم نیست که هرکسی سرش کلاه بگذارد. علاوه بر این، زود تحریک شدن که در اصطلاح می‌گویند «فلانی را شیر کرده‌اند»، مصداق زودباوری است.

افراد شاید از این خصلت منفی زود تحریک شدن به اضافه زودباوری مردم استفاده می‌کنند. مثلاً برای افراد پیامک می‌فرستند: «اگر به فلان جا این قدر پول بفرستید، یک بنز برنده می‌شوید.» این خصلت صدمات متعددی می‌زند. همه کسانی که در دام عرفان‌های کاذب می‌افتند، گرفتار زودباوری بوده‌اند. آن

۳۹. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السُّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «الْمُؤْمِنُ حَسَنُ الْمَعُونَةِ، خَفِيفُ الْمُؤَوَّنَةِ، جَيِّدُ التَّدْبِيرِ لِمَعِيشَتِهِ لَا يَلْسَعُ مِنْ جُحْرِ مَرَّتَيْنِ» (الكافي، ج ۳، ص ۶۱۲).

هایی که در دام آدم‌های شیاد افتاده‌اند و با کلمات محبت‌آمیز دروغی دامن خود را آلوده به روابط نامشروع کرده‌اند، از همین زودباوری‌شان ضربه خورده‌اند.

شاخصه ۱۶. هدف‌داری در زندگی و برنامه‌ریزی برای آن

هرقدر روی اهدافمان بیشتر تأمل کرده باشیم، یعنی زندگی آگاهانه‌تر و عاقلانه‌تری داریم. عاقل از لحاظ فکری در جهات مختلف زندگی‌اش هدف دارد. اصل اینکه طرف مقابل در زندگی‌اش هدف دارد، نشانه عقل است؛ اما اینکه چه اهدافی انتخاب کرده، نشانه درجات عقل است؛ یعنی هرچه اهدافش اهداف بلندتری باشد و با دقت عقلی آن‌ها را انتخاب کرده باشد، نشان‌دهنده این است که آن فرد کارکرد عقلش را تقویت کرده است. بنابراین هم‌رتبه بودن اهداف، آن هم به نحو اجمالی، در انتخاب طرف مقابل شرط است. به تبع این هدف‌داری، شاخصه دیگر، برنامه‌ریزی برای اهداف زندگی است. عاقل هدفش را فقط در خیالات و کاغذ ننوشته است؛ بلکه براساس آن برنامه‌ریزی دارد. یک نفر می‌گوید: «هدفم این است که فلان کار را بکنم»؛ ولی هیچ برنامه‌ای برای آن در زندگی‌اش ندارد و زندگی‌اش بدون برنامه مشخصی می‌گذرد و حوادث زندگی‌اش را مدیریت می‌کند، نه خودش. مشخص است که این فرد هدف چندان روشنی هم ندارد.

شاخصه ۱۷. تحمل خلوت‌ها و استفاده از آن‌ها

آیا برای خودمان خلوت داریم؟ اصلاً آیا به خلوت و تنهایی اشتیاق داریم؟ امام موسی کاظم (علیه السلام) به هشام فرمودند: «الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عَلَامَةُ قُوَّةِ الْعَقْلِ.»^{۴۰} (صبر بر تنهایی، نشانه قوت عقل است.) البته این نشانه مربوط به مراتب بالای عقل است؛ یعنی کسی که در خلوت‌ها و تنهایی‌ها، قدرت استفاده مفید از این فرصت‌ها را دارد. مثلاً ما را در سلول انفرادی گذاشته‌اند. نه موبایلی دستانمان است، نه اینترنتی، نه تلویزیونی و نه رادیویی. هیچ‌چیز! آن وقت چه می‌کنیم؟ اگر این را از طرف مقابل پرسیم و بگوییم: «نمی‌توانم هیچ کاری بکنم»، او این شاخصه را ندارد.

۴۰. الکافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ص ۱۰.

اول خودمان را محک بزنیم

البته اول باید از خودمان پرسسیم. قبل از اینکه بخواهیم دیگران را محک بزنیم، خودمان را محک بزنیم و ببینیم در تنهایی ها چه می کنیم. آیا از تنهایی ها فرار می کنیم؟ اگر هم جایی و زمانی تنهایی برایمان پیش بیاید و همه رفته باشند و مثلاً در اتاق های دیگر کسی باشد، به اتاق های دیگر می رویم و با آن ها گپ می زنیم و وقت تلف می کنیم یا نه؟ اگر همه خوابگاه خالی شده باشد و تنها باشیم، چه می کنیم؟ آیا کانال تلویزیون را عوض می کنیم یا با اینترنت یا گوشی یک جوری سرمان را گرم می کنیم؟ اگر این گونه است، نمی توانیم با خودمان خلوت کنیم و مشکل جدی داریم! همین نشانه ضعف عقل است. معمولاً حوصله مان سر می رود و اگر بخواهیم یک لحظه در خلوت فکر کنیم، وحشت می کنیم و با خودمان می گوییم: «وای! به چی فکر کنم؟! اصلاً حال فکر کردن ندارم.» این نشان می دهد که قدرت فکر ایجاد نشده و باید جداً اصلاحش کنیم.

مرور شاخصه ها، گامی برای رشد خود

این شاخصه ها که درباره اش گفت و گو می کنیم، صرفاً برای انتخاب همسر نیست؛ بلکه بیشتر برای اصلاح خود است. باید جزو مسائل خودمان بنویسیم که اینجاها ضعف داریم. مثلاً بنویسیم در خلوت چه کنیم.

تمرین خلوت

یکی از راه ها تمرین خلوت است. این تمرین خلوت را خداوند در موقعیت های مختلف برای ما توصیه کرده است. گاهی اوقات ساکتیم و خلوت داریم؛ ولی غرق در خیالات و هزاران کثرت هستیم. عمدتاً طاقت تنهایی نداریم؛ بنابراین مرتباً می خواهیم خودمان را سرگرم کنیم که این، هم علامت ضعف عقل است و هم ضعف ایمان. مؤمن اصلاً دنبال خلوت است. خداوند به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا»^{۴۱}

نکته دیگر اینکه در خلوت ها باید به خودمان پردازیم؛ اما ما عموماً در خلوت ها به دیگران می پردازیم.

۴۱. مزمل، ۲.

تناسب بین خلوت و جلوت

چقدر برنامه برای خلوت داریم و چقدر برای جلوت؟ جلوت یعنی حضور بین مردم. اگر جلوتمان غلبه داشته باشد، خلوت و شخصیت معنوی و عقلمان روز به روز رو به سمت کم شدن می‌رود. یکی از رفقای من می‌خواست برای کار فرهنگی مسئولیت بگیرد. قبلش برای کسب اجازه پیش استادمان رفته بود. ایشان فرموده بودند: «اگر شب کاسبی می‌کنی و خلوت داری، برو؛ و الا داری از جیب می‌خوری و یک روزی کفگیر به ته دیگ می‌خورد.» این است که برای پیامبر که می‌خواهند با جلوات کار کنند، خلوت خاص لازم است. خلوت ایشان دو ثلث از شب است؛ یعنی در تابستان ساعت ده‌یازده شب برای عبادت و خلوت برمی‌خاستند. باورتان می‌شود؟ ما این ساعت هنوز نخواستیم؛ چه برسد به اینکه بیدار شویم. این طوری است که می‌شود رهبری کرد.

در خلوت باید کنیم؟

در خلوت چند کار را باید انجام دهیم:

- تفکر؛

- محاسبه و ارزیابی؛ یعنی خودمان را زیر ذره‌بین بینیم؛

- تأملات باطنی و درونی؛

- ذکر یعنی یاد محبوب بودن نه صرفاً ذکر لسانی؛

- عبادت مثل نماز و قرآن و ادعیه مأثوره.

بالاخره باید زمانی باشد که با خودمان تنها کار داشته باشیم و به خود پردازیم. ولی اصل خلوت بیشتر معطوف به تأملات باطنی و درونی است. جلوت در مقابل خلوت است و معنایش همین کارهایی است که مشغول آن‌ها هستیم: ارتباطات و برخوردها با هم‌کلاسی‌ها و استادها، با خانواده، با پدر و مادر، با دوستان، با قوم و خویش‌ها و... همه این‌ها جلوت است. جلوت لزوماً به معنای کوچه و بازار نیست. خانم خانه داری که با همسر و فرزندانش است نیز در اجتماع است. جلوت یعنی با دیگران بودن. ما با دیگران که هستیم و داریم خودمان را خرج می‌کنیم. حالا چه در کوچه و بازار و دانشکده باشیم، چه در خانه باشیم و تلفنی با یکی از دوستانمان صحبت کنیم، فرقی نمی‌کند.

مسئله این است که باید تناسبی برقرار شود بین آنجا که فقط خودمان هستیم و خودمان، و جایی که خودمان با دیگران هستیم. اگر این مسئله را تمرین کنیم و خوب به آن پردازیم، احساس نیاز به خلوت پیدا می‌کنیم؛ مثل احساس نیاز به غذا. انگار روحیه‌مان گرفته است و یک چیزی کم دارد و می‌خواهد تنها باشد. کشش به سوی تنهایی پیدا می‌کنیم. این حال مبارکی است. اگر درونمان این حال پیدا بشود که بعد از مدتی با دیگران بودن، احساس کنیم به خلوت نیاز داریم، این احساس ما را سوق می‌دهد به سمت اینکه مثلاً ساعت را کوک کنیم تا نصفه شب بیدار بشویم، آن هم فقط برای خلوت و نه برای اینکه دستور داده‌اند و مستحب است. آیا چون مستحب است غذا می‌خوریم یا چون گرسنه‌مان می‌شود؟ ایجاد شدن حس، با اینکه بخواهیم به تکلیف عمل کنیم، تفاوت دارد. دقت کنید!

این حال مبارکی است که حس کنیم به دعا، قرآن، محاسبه، ارزیابی خود، رفتن در اعماق وجود خود، مناجات، تفکر، تأمل و ایجاد رابطه قلبی با خدا نیاز داریم. این‌ها را اگر داشته باشیم، متعادل می‌شویم و اگر نداشته باشیم، کم‌کم در مرداب زندگی روزمره فرومی‌رویم و غرق می‌شویم.

مسئله اصلی در رشد، همان خلوت اختیاری است که برای خودمان داشته باشیم؛ یعنی برای خلوت داشتن برنامه بریزیم. در مقابل خلوت اختیاری، خلوت اجباری قرار دارد؛ مثل اینکه همه به خانه‌هایشان رفته‌اند و در خوابگاه تنها مانده‌ایم. البته باید از این‌ها هم استفاده بکنیم و زمانمان را مدیریت کنیم.

توان مدیریت زمان در اوقات خاص

در روایت آمده کسی که برای زمانش برنامه‌ریزی ندارد، صید شیطان می‌شود.^{۴۲} باید ببینیم آیا زمان‌های متفاوت، برایمان یکسان است یا نه؟ این مسئله چند سطح دارد: گاهی کل زمان‌ها برایمان یکسان است؛ مثلاً ایام تا سوعا و عاشورا برایمان مانند سایر زمان‌هاست و همان‌گونه از این زمان‌ها استفاده می‌کنیم و به سفر تفریحی می‌رویم و لذت می‌بریم. در بررسی شاخصه فوق، باید این سؤالات را جواب دهیم:

- آیا همه زمان‌ها برایمان مساوی است یا برخی زمان‌ها مهم‌تر است؟

- آیا ماه‌های رجب، شعبان، رمضان و شب قدر و ایام محرم برایمان فرق دارد؟

- از دهه اول ذی‌الحجه و ایام عرفه استفاده می‌کنیم یا نه؟

۴۲. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ... أَمَّا الْمُهْمِلُ لِأَوْقَاتِهِ فَهُوَ صَيْدُ الشَّيْطَانِ لَا مَحَالَةَ (مصباح الشریعة، ص ۸۰).

- آیا معاشرت هایمان را در این ایام کمتر می کنیم و جلوت ها و کثرات خود را کم می کنیم یا نه؟ به خودمان می رسیم یا نه؟

اگر به خودمان نرسیم، آن ارتباط متعادل با بیرون را هم کم کم از دست می دهیم. وزن دهی به زمان ها بحث مهمی در مدیریت زمان است.

زمان های اساسی مؤثر در رشد انسان

بحث دیگری هم در مدیریت زمان مطرح است و آن اینکه در شبانه روز از زمان های اساسی که شخصیت را رشد می دهد، استفاده می کنیم یا نه؟ دین ما طراحی فوق العاده عجیبی درباره زمان بندی کرده است که علاوه بر تعادل روح، باعث سلامت جسم هم می شود. با این پیشرفت روزافزون بهداشت، چرا عمر مردم به دویست سال نمی رسد؟ چرا مرتب سگته می کنند؟

پادشاهی داشت روزبه روز ضعیف می شد؛ درحالی که هیچ مرضی هم نداشت. طبیبان هرچه معاینه اش می کردند، می دیدند نه قلبش اشکال دارد و نه مغزش. اما او روزبه روز داشت ضعیف تر می شد. در بستر افتاده بود و داشت می مرد. طبیب حاذقی آوردند. گفت: «او مشکلی ندارد. خودش و مزاجش سالم است. عاملی بیرونی دارد مزاجش را خراب می کند.» بعد گشت و یافت که درباری ها می خواسته اند او را بکشند؛ ولی سمی را که باید مثلاً صد گرم می دادند تا بمیرد، تبدیل کرده بودند به یک دهم گرم در هزار روز. او دچار ضعف و انحطاط و بیماری و مشکلات می شد، بدون اینکه خودش هم متوجه بشود.

غذاهای شیمیایی که می خوریم، بین الطلوعین هایی که می خوابیم، شب هایی که بیداریم، همه این ها از هوا و آب و غذا و خواب و بیداری بیجا و استراحت های بدموقع گرفته تا استرس ها در زندگی های ما، سم هایی هستند که خردخرد در وجودمان ریخته می شوند. در نتیجه کسی که باید دویست سال عمر کند، در نود سالگی سگته می کند و می میرد. البته بعضی از این عوامل را نمی توانیم کنترل کنیم؛ چون نمی توانیم برویم در غار زندگی کنیم. ولی حداقل می توانیم مواد غیرطبیعی را کنترل کنیم و به خاطر شکم، سلامتی مان را از بین نبریم. باید از سلطنت شکمان بیرون بیاییم. چون پفک خوش مزه است، آن را می خوریم.

شیاطین فهمیده‌اند ما تحت سیطره شکم هستیم و مزه‌ها را بر سلامتی غلبه داده‌اند. منشأ اکثر بیماری‌ها از شکم است: ^{۴۳} پُر خوری و بد خوری.

طرح دین برای فعالیت و استراحت روزانه

هر یک ساعت خواب سر شب، معادل چهار ساعت خواب نیمه شب به بعد ارزش دارد. دین می‌گوید برنامه‌هایمان را طوری تنظیم کنیم تا هم سلامت جسمی داشته باشیم و هم فرصت پرداختن به خود برای رشد درونی را پیدا کنیم و برای خودسازی مان و خلوتمان و محاسبه‌مان و تفکرمان برنامه‌ریزی جدی بکنیم.

با این برنامه‌ریزی، فعالیت کاری روزانه باید از طلوع آفتاب شروع شود تا نیم ساعت به اذان ظهر. مردم باید نیم ساعت به اذان دست از کار بکشند. به‌طور کلی خداوند سه وقت استراحت تعریف فرموده است:

۱. قبل از ظهر: از نیم ساعت قبل از اذان ظهر، استراحتی حدود پانزده تا بیست دقیقه‌ای در نظر گرفته شده که به آن می‌گویند خواب قیلوله. این برای وقتی است که از اذان صبح بیدار بوده باشیم که طبعاً خسته می‌شویم و به استراحت نیاز می‌یابیم. نه اینکه تا لنگ ظهر بخوابیم و بعد بخواهیم قیلوله‌ای هم بزنیم!

۲. بعد از ظهر: این استراحت در قرآن آمده است: «وَحِينَ نَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ» ^{۴۴} منظور بعد از نماز ظهر و قبل از نماز عصر است.

۳. شب: اگر شب را سه قسمت کنیم، خواب باید ثلث دوم به اضافه یک بخش از ثلث اول باشد. ما معمولاً ثلث سوم شروع می‌کنیم به خوابیدن یا اواخر ثلث دوم. برنامه‌های تلویزیون، ما را به سمت بی‌تقوا شدن و کاهش سلامت جسمانی و روانی می‌برد. آیا شده تا نصفه شب تلویزیون نگاه بکنیم و بیدار باشیم و بعد تا نزدیک ظهر روز بعد خوابیده باشیم؟ وقتی بلند می‌شویم، چه حسی داریم؟ انگار کتک مفصلی خورده‌ایم و اعصابمان هم خرد است. این خواب، خواب پربرکت و پراستفاده و ارزشمندی نیست. فرض کنیم ما اصلاً روح نداریم و حیوانیم. همین حیوانات را ببینید کی می‌خوابند. ساعت بیولوژیک آن‌ها فعال است.

۴۳. وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمَعِدَةُ بَيْتُ كُلِّ دَاءٍ وَالْجَمِيَةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ فَأَعْطِ نَفْسَكَ مَا عَوَّدَتْهَا (طب النبی (صلی الله علیه وآله)، ص ۱۹).

۴۴. نور، ۳۵.

البته مقدار خواب هر فرد متفاوت است و به حسب سن، مزاج، طبع و تحرکاتش متفاوت می شود؛ ولی باید خواب را طوری تنظیم کنیم که سر اذان صبح آن مقدار خوابمان تأمین شده باشد.

خداوند این سه استراحت را قبل از سه وقت نماز قرار داده است. این زمان ها زمان های ویژه است. در روایت هم آمده است: «قُومُوا إِلَىٰ نِيرَانِكُمُ الَّتِي أَوْقَدْتُمُوهَا عَلَىٰ ظُهُورِكُمْ فَأَطْفِئُوهَا بِصَلَاتِكُمْ»^{۴۵} (زمان اذان بلند شوید و آتش هایی را که درست کرده اید و به جان خودتان انداخته اید، با نماز خاموش کنید و خودتان را اصلاح کنید.) برای اینکه نماز بتواند آتش های باطنی را فرو بنشانند، به نشاط اولیه نیاز دارد. وقتی این سلاح نماز کارکرد نداشته باشد، زندگی به سمت رشد حرکت نمی کند و در مقابل شیطان بی دفاع می شویم. این نکته اول.

نکته دوم اینکه برنامه خواب بعد از ظهر را در آلمان در کارخانه ای به مدت نیم ساعت اجباری کرده بودند. دیده بودند بین ۴۰ تا ۶۰ درصد قوای تحلیل رفته دوباره بازیابی شد. به یک ساعت که رساندند، کارگران توانستند با ۱۰۰ درصد قوا مثل اول صبح کار کنند با همان نشاط اول صبح. اینجا دین خودمان همین را گفته است؛ ولی ما معطلیم که دیگران بروند استفاده کنند و ما پشت سر آنها راه بیفتیم. تا همین چند وقت پیش خواب قیلوله را مسخره می کردند و خیلی ها می گفتند: «این ها همه اش می خواهند بخوابند!» به هر حال خداوند سه وقت بهره وری معنوی و بیداری، برای خلوت قطعی ما در نظر گرفته است که آنها را با طلا نباید عوض کنیم:

۱. قبل از طلوع آفتاب؛

۲. قبل از غروب آفتاب؛

۳. سحر (نیمه شب به بعد).

وقت شناسی نشانه عقل است. این سه وقت در خودسازی اثر اساسی دارد. ما چه مصیبتی داریم! با این وضعیت خواب، هم نیمه شبمان و هم بین الطلوعینمان هر دو از بین رفته است. با این وضعیت کار که معمولاً تا سه و نیم عصر کار می کنیم، قبل از غروبمان هم از بین رفته است. طوری زمان ها را تعریف

۴۵. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، باب فضل الصلاة، ص ۲۰۷.

کرده‌ایم که در روزمرگی غرق بشویم و اصلاً فرصت خلوت و محاسبه نداشته باشیم. عاقل وقت مناسب برای فعالیت دنیوی و اخروی‌اش را می‌شناسد.

حتی اثر کار دنیوی در این ساعات بیشتر است؛ خصوصاً وقت سحر و نیمه‌شب. قرآن می‌فرماید کسی که می‌خواهد به خلاقیت برسد، نباید سحر را از دست بدهد. اتفاقاً کتابی را چند سال پیش می‌خواندم که راجع به داستان نویسی و هنر نویسندگی بود. آنجا یکی از توصیه‌هایش این بود که نصفه‌شب‌ها بلند شوید و چیزی بنویسید. بیرون در خیابان‌ها بگردید. مثلاً چیزهایی را که می‌بینید و تجربه‌ها و فکرهایی را که به ذهنتان می‌رسد، بنویسید.

این را قرآن تذکر داده که نیمه‌شب اثر جدی هم در خلاقیت و هم در قوت اراده می‌گذارد. اگر اراده‌مان ضعیف است، نباید نیمه‌شب‌ها را از دست بدهیم. بیداری نیمه‌شب‌ها راه تقویت اراده است. اما وقتی از ثلث سوم به بعد بخواهیم استراحت کنیم، نیمه‌شب از دست رفته است و خیلی هنر کنیم، نماز صبح را می‌خوانیم. قرآن می‌فرماید:

«إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً»^{۴۶}

«ناشئه» یعنی نشو و نماکننده. مبحثی که تازگی‌ها درباره‌اش صحبت می‌کنند، تفکرات نو و اندیشه خلاق است. قرآن می‌فرماید خلاقیت‌هایی که در شب پدید می‌آید، خیلی زیاد و خیلی پایدار است: «و اقوم قیلاً». می‌فرماید این، هم پایدارتر است و هم اراده را تقویت می‌کند. ولی باید توجه داشت که بیداری با خمیازه و بدون نشاط خیلی ارزش ندارد. البته کاملاً بی‌ارزش هم نیست.

خواب بعدازظهر در بیدارشدن نیمه‌شب اثر دارد.^{۴۷} یک ساعت خواب بعدازظهر معادل دو ساعت خواب نیمه‌شب ارزش دارد؛ یعنی وقتی اینجا یک ساعت می‌خوابیم، می‌توانیم دو ساعت از خواب شب را بزنیم. ولی اگر از صبح بلند شده و تا شب هیچ نخوابیده باشیم، مثل جنازه تا صبح می‌افتیم. خواب بعدازظهر، آن کسالت‌های جسمی و خستگی‌های بدنی را به‌طور مضاعف کم می‌کند. بنابراین حتماً اگر

۴۶. مزمل، ۶.

۴۷. وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَعَاوَنُوا بِأَكْلِ السَّحُورِ عَلَى صِيَامِ النَّهَارِ وَبِالنَّوْمِ عِنْدَ الْقِيلُولَةِ عَلَى قِيَامِ اللَّيْلِ (کتاب من لا يحضره الفقيه،

ج ۲، باب ثواب السحور، ص ۱۳۵).

می‌توانیم، خواب بعد از ظهر را ولو شده یک ربع بیست دقیقه داشته باشیم تا بتوانیم از فرصت شب استفاده کنیم.

اگر برنامه‌ریزی متعادل داشته باشیم، این برنامه‌ریزی با رشد انسانی ما تعامل دارد. وگرنه بعدها خسارت‌های عظیم اما نامحسوسی می‌کنیم. این خسارت‌ها نامحسوس است؛ چون از این اوقات بهره نبرده‌ایم تا بدانیم نبودش چه خسارتی است. فرض کنید از این به بعد به ما پرتقال ندهند. همه اعتراض می‌کنیم که ویتامین C بدنمان کم شده است. ولی اگر از این به بعد به ما مثلاً میوه ترگیل ندهند، هیچ‌کس ناراحت نمی‌شود؛ چون اصلاً نخورده‌ایم تا ببینیم چیست. وقتی چیزی را اصلاً تجربه نکرده‌ایم، خسارت از دست دادنش را هم متوجه نمی‌شویم.

شاخصه ۱۸. مراقبت از زبان

مطلب بعد که از فروع این خلوت و جلوت است، مراقبت از زبان است. دو نکته در بحث زبان مطرح است:

یکی زود واکنش نشان ندادن و زود حرف نزدن است. گاهی اوقات هنوز سؤال تمام نشده، فرد مقابل جواب می‌دهد. زود حرف زدن، نشانه کنترل نکردن زبان است. این نکته در جلسه خواستگاری مشخص می‌شود. البته در جلسه اول ممکن است خودشان را باوقار نشان بدهند و این طبیعی است و افراد قصد فریب دادن هم را ندارند. فرض کنید با رئیس جمهور قرار ملاقات داشته باشیم. با زیرشلواری می‌رویم؟ در آن قرار ملاقات اگر کسی مثلاً به آداب غذا خوردن هم عادت نداشته باشد، آنجا مراعات می‌کند. هدفش فریب دادن نیست. هرجایی اقتضای خودش را دارد. این نکته خودش را وقتی که صحبت‌ها گرم شده باشد و بعد خصوصاً چیزهایی مخالف نظرش باشد، نشان داده می‌شود.

به طور کلی، زبان و سیله آشکار کردن مافی الضمیر است، و سیله جولان دادن در جلوت‌هاست. وقتی صحبت نکرده‌ایم، این‌ها درونمان است و با صحبت کردن باطنمان را آشکار می‌کنیم. بنابراین مراقبت از زبان و اینکه اجازه فعالیت به هر کیفیتی را به زبان ندهیم، خیلی مهم است و یکی از شاخصه‌هایش پرحرف نبودن است.

آدم‌های پرحرف آدم‌های کم‌عقلی‌اند. کلاً بین زبان و فکر رابطه‌ای معکوس برقرار است. هرچه فعالیت زبان بیشتر بشود، فعالیت عقل و فکر محدود می‌شود. هرچه زبان بسته با شد، فکر باز می‌شود و جولان پیدا می‌کند. این مسئله دلایل متعددی دارد. در سکوت، فکر فرصت تأمل پیدا می‌کند. وقتی می‌خواهیم تندتند جواب بدهیم، فرصتی برای فکر کردن پیدا نمی‌کنیم. برای همین است که در روایت فرموده‌اند: «قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ».^{۴۸} (قلب آدم احمق پشت زبانش است)؛ یعنی زبانش در ویتترین است و مرتب فعالیت می‌کند و فرصت تأمل ندارد که به قلب عرضه بشود. در نتیجه دلش باید به دنبال زبان بدود. همین است که به یک باره فکر می‌کند: «وای! من چرا این را گفتم؟! کاش این را آنجا نمی‌گفتم! کاش این حرف را نمی‌زدم!» اینجاست که مجبور به عذرخواهی و توجیه حرف‌هایش می‌شود.

اما درباره‌ی عاقل گفته‌اند: «لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ».^{۴۹} (زبان عاقل پشت قلبش است). قلب هم مرکز ادراک و هم مرکز ایمان است؛ یعنی زبان عاقل پشت‌سر یک مرکز محاسباتی خیلی پیچیده قرار دارد. محاسبات مختلفی می‌کند که این حرف را بگویم یا نگویم. برای گفتن، محاسبات لگاریتمی انجام می‌دهد. آدم عاقل این‌طور است.

البته تیپ شخصیتی بعضی‌ها این‌طور است که کم‌حرف‌اند. این مقصودم نیست. منظورم کم‌حرفی از سرِ تفکر و تأمل است، نه اینکه تپش خجول و منزوی و گوشه‌گیر باشد. منظور فردی است که محاسباتش باعث می‌شود حرف‌هایی را حساب‌شده حذف کند؛ یعنی به راحتی زبان باز نمی‌کند. نه اینکه نمی‌تواند حرف بزند. اتفاقاً چه بسا از همه خوش‌زبان‌تر باشد.

پس عاقل به راحتی زبانش را کوک نمی‌کند که بی‌قاعده حرف بزند. در روایت فرموده‌اند چیز بی‌حساب نگو که دروغ باشد، چیزهایی را هم که نمی‌دانی نگو و همه‌ی آنچه را هم می‌دانی، نگو.^{۵۰} کلاً افرادی که در هر مسئله‌ای اظهارنظر می‌کنند، آدم‌های کم‌عقلی‌اند. اتفاقاً قرآن تشریحی به این افراد می‌زند. درباره‌ی یهود می‌فرماید: «هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ

۴۸. نهج البلاغه، به تصحیح صبحی صالح، ص ۴۷۶.

۴۹. نهج البلاغه، به تصحیح صبحی صالح، ص ۴۷۶.

۵۰. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصِيَّتِهِ لِأَبْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَا بُنَيَّ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ (کتاب

من لا يحضره الفقيه، ج ۲، باب الفروض على الجوارح، ص ۶۲۶).

يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^{۵۱} می فرماید آنجا که یک چیزی می دانید، بحث می کنید. چرا آنجا که نمی دانید، بحث می کنید؟ در برخی مجمع های دانشجویی افرادی هستند که اگر اطلاعی هم نداشته باشند، باز اظهار نظر می کنند. یک نفر در خوابگاه بود که اگر می گفתי علم بهتر است، می نشست و می گفت: «نه، ثروت بهتر است» و هزار دلیل می آورد. اگر می گفתי ثروت، باز می نشست و دلیل می آورد که نه علم بهتر است. غیر عاقل زیاد اهل جدل است و دوست دارد بی حساب بحث کند.

لقمان حکیم به فرزندش می گوید:^{۵۲} «پسر، اگر چیزی از تو سؤال شد، زود پاسخ نده. بگذار جوابش کمی در ذهنت بچرخد.» خیلی اوقات اگر آدم روی جواب تأمل کند، به جای یک جواب، دو جواب می دهد یا به جای جوابی سطحی، جوابی عمیق می دهد و کم و کیف نفوذش به مسائل بهتر می شود.

امیر مؤمنان (علیه السلام) درباره یکی از یارانشان^{۵۳} چهارده صفت می گویند:^{۵۴} «كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌّ فِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ...» برادری در راه خدا داشتم... «... كَانَ [يَعْظُمُهُ] يَعْظُمُهُ فِي عَيْنِي صَغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ...» یکی از صفاتی که می گویند، این است: «كَانَ إِذَا [إِنْ] غُلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يَغْلِبْ عَلَى السُّكُوتِ.» بر فرض که کسی در کلام می توانست بر او پیشی بگیرد، در سکوت کردن هیچ کس بر او غالب نمی شد. او پهلوان سکوت بود و در سکوت نفر اول بود. آدم عمیق این طوری است. بعد می فرمایند این حرف نزدنش برای این نبود که بلد نبود؛ بلکه «فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ وَ نَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ.» آن وقتی که لب به سخن باز می کرد، عطش سؤال کنندگان را فرو می نشاند.

کم گوی و گزیده گوی چون دُر کز گفتن تو جهان شود پُر^{۵۵}

حافظ چقدر حرف زده است؟ اما همه جا از حرف های او پر است. یکی از ویژگی های آدم حکیم این است که کم گو و گزیده گو است. منظور از کم گویی به اندازه گویی است، نه بیشتر و نه کمتر. اتفاقاً در

۵۱. آل عمران، ۶۶.

۵۲. الکافی، ج ۸، حدیث اسلام علی (علیه السلام)، ص ۳۳۸.

۵۳. گفته می شود این شخص ابوذر یا عثمان بن مظعون یا کسی دیگر بوده است. اگر می خواهیم برادر حضرت امیر (علیه السلام) بشویم، باید این خطبه را در نهج البلاغه ببینیم و به آن عمل کنیم؛ زیرا او برادر نسبی حضرت نبود و حضرت دارند ویژگی های برادر خودشان را می گویند.

۵۴. نهج البلاغه، به تصحیح صبحی صالح، ص ۵۲۶.

۵۵. خمسة نظامی، لیلی و معنون، بخش ۹- در نصیحت فرزند خود محمد نظامی

روایت آمده است: «إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ.»^{۵۶} وقتی که عقل به تمامیت برسد، صحبت کم می شود؛ خصوصاً آنجاهایی که آدم به هیجان می آید، مثل اینکه جوانی در دوستانش نعمتی و امکاناتی دیده است و فوراً به پدرش زنگ می زند و می گوید شما برای من هیچ کاری نکرده اید. وگرنه در حالت عادی که کنترل زبان مشکل نیست.

میزان حرف زدن در خانم‌ها و آقایان

تحقیقاتی انجام شده که در یک شبانه روز، میزان تکلم خانم‌ها یک سوم از آقایان بیشتر است؛ یعنی می گویند به طور متوسط مردها در شبانه روز ۱۸ هزار کلمه صحبت می کنند و خانم‌ها ۲۷ هزار کلمه. براساس این پژوهش‌ها نباید نتیجه گرفته شود که خانم‌ها بی عقل اند! اینکه حرف زدن خانم‌ها بیشتر است، لازمه وجودی شان است. اتفاقاً به خاطر اینکه بُعد عاطفی و احساسی شان در بُعد عقلانی شان اثر می گذارد، باید حرف زدیشان بیشتر باشد و این بد نیست.

مثلاً ابراز وجود یک مادر، ابزار تربیتش است. می خواهد با بچه اش صحبت کند. می گوید: «سلام عزیزم. به! چه لباس قشنگی! و...» ولی مرد می گوید: «سلام. سمت چیست؟» دیگر حرفی ندارد. پس حرف زدن در زن‌ها ابزار ارتباط برقرار کردنشان است؛ خصوصاً برای تربیت. البته باید توجه کنند که وقتی زیاد حرف می زنند، فرصت اندیشیدن کم می شود و در تصمیم‌گیری‌هایشان تأثیر می گذارد. برای همین است که خانم‌ها باید مقداری روی این قضیه بیشتر کار کنند تا بجا حرف بزنند.

این‌هایی که گفته شد، به این معنا نیست که از این به بعد، تصمیم بگیریم دیگر حرف نزنیم. مثلاً برایمان مهمان آمده و ما صَبَّحْکُمْ بنشینیم و او را نگاه کنیم. مهمان با خود می گوید: «این‌ها چقدر بی ادب هستند! اگر نمی خواستی بیاییم، چرا دعوتمان کردی؟!»

تغییراتِ ساختار شکنانه هیچ وقت مناسب نیست؛ مگر استثنا باشد. حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) وقتی که کسی به خانه شان می آمد، تا زمانی که نرفته بود، با او صحبت می کردند و خودشان سر

۵۶. نهج البلاغة، به تصحیح صبحی صالح، ص ۴۸۰.

صحبت را باز می کردند تا خجالتش بریزد و او صحبت کند. مسئله این است که آدم باید سعی کند بجا حرف بزند.

تمرین سکوت

اصلاً در میان عبادت های امت های گذشته، روزه سکوت بود.^{۵۷} سکوت باعث تقویت روح و رشد معنوی فرد می شود. حرف کثرت زاست و آینه وجود را می شکند؛ ولی سکوت این تکه شکسته ها را جمع می کند و آدم را به وحدت نزدیک می کند.

اسلام چون دین جامعی است و خلوت و جلوت را جمع کرده است، روزه سکوت را حرام شمرده است.^{۵۸} اما در امت های گذشته چون جامعیت اسلام را نداشته اند، این کار انجام می شد. در روایتی از حضرت امام رضا (علیه السلام) هم به سکوت اشاره شده است. امام فرمودند در خلوت و جلوت سکوت درونی داشته باشیم؛ یعنی درونمان شلوغ و غوغا نباشد.^{۵۹}

سکوت مراتب دارد و برایش تا هفت مرتبه ذکر کرده اند. یکی سکوت زبانی است و دیگر سکوت فکری است. مرتبه دیگر سکوت قلبی است.

حضرت امام رضا (علیه السلام) فرمودند^{۶۰} کسانی که در امت های گذشته طالب سلوک معنوی بودند، برای اینکه ببینند می توانند سالک بشوند و به درد این کار می خورند یا نه، خودشان را با ده سال سکوت آزمایش می کردند. اگر می توانستند، آن وقت می فهمیدند مرد این میدان هستند؛ وگرنه می فهمیدند مناسب نیستند و رها می کردند. خلاصه سکوت یک شاخص است.

سکوت؛ افزایش ظرفیت روحی

سکوت افزایش ظرفیت هم می دهد و آن آینه شکسته را جمع می کند. فرض کنید به سراغ کسی رفته ایم که با او دعوا داریم. مرتب سرش فریاد می زنیم؛ ولی او هیچ واکنشی نشان نمی دهد و به ما نگاه می کند. چه

۵۷. مریم، ۲۶.

۵۸. الکافی، ج ۴، باب وجوه الصوم، ص ۸۳.

۵۹. «ان الله يَغْضُ الْقِيلَ وَالْقَالَ و اضاعة المال و كثرة السؤال» (مسند الامام الرضا (عليه السلام)، ج ۱، ص ۲۹۰). (خداوند قیل و قال و

ضایع کردن مال و پرسش بسیار [و بیجا] را دشمن می دارد).

۶۰. كَانَ الرَّجُلُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذَا آزَادَ الْعِبَادَةَ صَمَّتْ قَبْلَ ذَلِكَ عَشْرَ سِنِينَ (الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶).

حالی پیدا می‌کنیم؟ یا مثلاً یک نفر نشسته و یک چاقو برداشته‌ایم که به او بزنی؛ اما او همین‌طور نشسته و بهمان نگاه می‌کند و جُم نمی‌خورد. چه حسی پیدا می‌کنیم؟

در وجودمان از او ترس پیدا می‌شود. برای همین فرموده‌اند^{۶۱} در جبهه جنگ نعره نکش؛ زیرا نعره که بکشی، دل خودت خالی می‌شود و ظرفیت دشمن را بیشتر می‌کند. با آن فریاد زدن، ظرفیت درونی خودت کم می‌شود و ترس بر تو غلبه می‌کند و ته دلت خالی می‌شود.

برای همین است که خداوند در قرآن دو نوع سکوت را ذکر کرده است:

نوع اول سکوت حضرت مریم (سلام‌الله‌علیها): فرض کنید دختر مؤمن و پاک بچه‌دار شده است و دارد سگته می‌کند: «قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مِّنْ سَيِّئَاتِي»^{۶۲} می‌گوید: «کاش مرده بودم و هیچ از من باقی نمانده بود. به چه کسی می‌توانم بفهمانم که من پاک بوده‌ام؟» وضع حمل کرده و بچه روی دستش است. چه کسی متوجه معجزه الهی می‌شود؟ همه خواهند گفت: «تو همه‌جا را به گند کشیدی. تو در معبد بودی. این چه غلطی بود که تو کردی؟!» هیچ‌کس متوجه نمی‌شود.

ما اگر در این موقعیت بودیم، چه می‌کردیم؟ اگر برای ما ملکی آمده بود و بشارت فرزند داده بود و ما بچه‌دار شده بودیم، چه می‌کردیم؟ ازسویی دیگران هم آمده‌اند تا با بیل و داس تکه‌پاره‌مان کنند. قرآن گزارش می‌دهد که خداوند می‌گوید: «فَأَمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنَّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا» مریم، سکوت کن و هیچ جوابی نده و بگو: «من روزه سکوت دارم.» «فَلَنْ أَكَلَّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا» «امروز با هیچ‌کس صحبت نمی‌کنم.»

نکته‌اش این است که سکوت ظرفیت روحی را افزایش می‌دهد. در چنین موقعیتی وقتی حرف می‌زنیم، باید پشت سرش بسیار گریه کنیم، بعد هم جیغ بزنی و بعد هم سرمان را بزنی به دیوار. وقتی که این‌طور واکنش‌هایی نشان می‌دهیم، یعنی ظرفیتمان کم شده است و کارهایی می‌کنیم که مرتب ظرفیتمان را کمتر می‌کند. شاید دیده باشید بعضی‌ها وقتی دعوا می‌کنند، آرام نمی‌شوند. بعد جیغ می‌کشند؛ ولی آرام نمی‌شوند. بعد فحشی می‌دهند؛ اما آرام نمی‌شوند. بعد چیزی را می‌شکنند؛ ولی آرام نمی‌شوند. سرشان را به

۶۱. الکافی، ج ۵، باب ما کان یوصی امیر المؤمنین علیه السلام به عند القتال، ص ۳۶.

۶۲. مریم، ۱۹.

۶۳. مریم، ۲۶.

دیوار می‌زنند که آرام شوند و آنجا هم آرام نمی‌شوند. بیش از آن نمی‌توانند کاری بکنند. مسئله این است که با آن کارهای بیرونی و بیرون ریختن خود، در حال کم کردن ظرفیت خودشان هستند.

این آیه نکته خلی ظریفی دارد که می‌گوید با سکوت، ظرفیت روحی در مواقعی افزایش می‌یابد که فرد موضع حق دارد؛ ولی یا نمی‌تواند طرف مقابل را قانع کند چون قدرت بیان را ندارد و نمی‌تواند توضیح بدهد، یا آن‌ها ظرفیت فهمش را ندارند و برایشان عجیب است و تحت فشارش قرار می‌دهند و با حرف زدن، ظرفیت روحی‌اش کمتر می‌شود. چون هرچه بیشتر جواب بدهد، ته دلش خالی می‌شود و اضطرابش بیشتر می‌شود و تعادل و شخصیتش از هم می‌پاشد و فکرش از هم گسیخته می‌شود. فکر که از هم گسیخته شد، کارهای احساسی می‌کند و پشیمانی به بار می‌آورد.

نوع دوم، سکوت حضرت زکریا (علیه السلام) است که البته روزه اجباری بود. قرآن می‌فرماید: «قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا»^{۶۴} وقتی که می‌خواستیم یحیی را به او بدهیم، سه روز زبانش را بستیم. می‌فرماید: «تو نمی‌توانی سه روز کامل با مردم صحبت کنی.» مردم می‌آمدند و او همین‌طور لال بود و نمی‌توانست صحبت کند. نکته‌اش این است که سکوت توجهات باطنی را تقویت می‌کند. سکوت مساوی است با بریدن از ظاهر. توجه باطنی را قوی می‌کند؛ چون زبان از مهم‌ترین ابزارهای اظهار و ابراز و فرورفتن در ظواهر و ارتباط با بیرون است. زبان ابزار از باطن به ظاهر رفتن است و باطن درونی آدم را آشکار می‌کند. چشم و گوش هم راه‌های ارتباط با بیرون است؛ اما چشم و گوش فقط گیرنده است و زبان بیرون‌ریز است و از درون به بیرون می‌ریزد. به همین دلیل آفات زبان از همه اعضا بیشتر است. اکثر گناهان کبیره متعلق به زبان است.

سکوت فکری

فرض کنید یک گوشه نشسته‌ایم و با هیچ‌کس هم حرف نمی‌زنیم. اما اگر دو تا الکتروود به ما وصل کنند و خطراتی که در ذهنمان است، صدایش بیرون بیاید، چه می‌شود؟ گاهی اوقات ذهن ما بسیار شلوغ است و دارد هزاران حرف می‌زند؛ در حالی که زبانمان بسته است. دقیقاً مثل حالی که در نماز داریم. سکوت فکری یعنی اینکه بتوانیم خطورات ذهنی‌مان را مهار کنیم.

شاخصه ۱۹. طمع نداشتن و دوری از تجمل گرایی

هرکس که خواسته‌های سطح پایین خودش را کم کند، عزت خویش را افزایش می‌دهد و سبک بار می‌شود و در نتیجه رشد خودش را راحت می‌کند. بعضی‌ها فکر می‌کردند حضرت امیر (علیه السلام) چیزی نداشت. حتی بعضی‌ها هم همان موقع این را می‌گفتند: «هَذَا مَنْ لَا مَالَ لَهُ»^{۶۵} (این بنده خدا چیزی ندارد). اما ایشان وقتی که باغشان را فروختند، دوازده هزار دینار شد؛ یعنی حدود شش هزار سکه طلا (معادل ۵۱،۱۸۰ گرم). در تاریخ، نقلی هست که حضرت یک مقدار از این دینارها را روی هم انباشته کردند و بعد به آن افرادی که با جهالت این حرف‌ها را می‌زدند، گفتند تا آمدند و بعد به این مال‌ها با ایشان زدند و فرمودند: «هَذَا مَالٌ مِنْ لَا مَالَ لَهُ!» (این مال کسی است که هیچی ندارد!) بعد هم اتفاق کردند و از آن مال یک دانه نان به خانه نبردند. پیامبر به امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمودند: «يَا عَلِيُّ نَجَا الْمُخِفُّونَ وَ هَلَكَ الْمُثْقَلُونَ»^{۶۶} (سبک باران نجات یافتند و افراد گران بار هلاک شدند).

زیر بارند درختان که تعلق دارند ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد^{۶۷}

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند:

لَنَقُلُ الصَّخْرَ مِنْ قُلُلِ الْجِبَالِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَنَنِ الرِّجَالِ

اگر کوه را بکنم، برای من آسان تر است تا از دیگران درخواست کنم.^{۶۸}

تمرین مهار طمع مادی؛ مهارت مقایسه نزولی

یکی از راه‌های کم کردن طمع، مقایسه نزولی است؛ چون ناکامی مساوی است با نارضایتی از زندگی. ناکامی وقتی پدید می‌آید که محدودیتی مالی یا برآورده نشدن انتظارات را احساس کنیم. در طرف دیگر، رضایت وقتی شکل می‌گیرد که احساس فقدان و احساس ناکامی نکنیم و به داشته‌ها و واقعیت‌های زندگی مان توجه کنیم و نعمت‌های موجودمان را درک کنیم؛ خصوصاً نعمت‌هایی که در سعادت اثرگذارند.

۶۵. الکافی، ج ۶، باب التَّجَمُّلِ وَ إِظْهَارِ النِّعْمَةِ، ص ۴۳۸.

۶۶. بحار الانوار، ج ۷۴، باب ۳: مَا أَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلَهُ آلِي امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام، ص ۴۴.

۶۷. دیوان حافظ، غزل ۱۷۳.

۶۸. دیوان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، در مدح کسب و ذم سؤال، ص ۳۴۰.

خانواده‌هایی بودند که مشکلاتی داشتند. به آن‌ها پیشنهاد شد واقعیت‌های زندگی‌شان را بنویسند؛ بعد ببینند در بین این واقعیات، چند واقعیت وجود دارد که برای‌شان ناملازم است. به شما هم پیشنهاد می‌کنم سعی کنید واقعیت‌های زندگی‌تان را بنویسید و سپس آن‌ها را بررسی کنید. مثلاً بنویسید: «من جوانی ۲۲ ساله هستم. چشمم سالم است. گوشم سالم است. به تقریباً همه بیماری‌هایی که تا الان شناسایی شده و ناشناخته مانده، مبتلا نیستم و...»

می‌دانید چه زمانی می‌توانیم واقعیت‌هایمان را ببینیم؟ وقتی مشکلات به سراغمان بیاید. اینکه «من در خانواده‌ای بودایی نیستم» واقعیت است یا نه؟ گاهی اوقات چیزهایی را می‌بینیم که وقتی بعداً تأمل می‌کنیم، می‌فهمیم چه نعمت‌های پنهانی داریم. خانمی برای مشاوره وقت گرفته بود. وقتی از چستی موضوع مشاوره پرسیدم، گفت: «پدرم به من تجاوز کرده است. حالا باید چه کار کنم؟» ببینید چه مصیبت‌هایی هست! چقدر نعمت در زندگی ما و در اطرافمان پنهان است که خبر نداریم؟
راه رسیدن به این نقطه، مقایسه است. درباره مقایسه نکته‌هایی در ادامه می‌آید.

مقایسه نزولی و صعودی

باید دو نوع مقایسه بکنیم: یکی در مسائل مالی و مادی، یکی هم در مسائل معنوی و انسانی. چون ما انسان‌ها برتر از دنیا هستیم، باید در مسائل معنوی و انسانی، خودمان را با افرادی که بالاتر از ما هستند، مقایسه کنیم. این می‌شود مقایسه صعودی. این نوع مقایسه، کاهنده رضایتمندی است.
حال اگر در مسائل مالی و دنیوی هم این‌گونه خودمان را با بالاتر مقایسه کنیم، خودمان را بدبخت کرده‌ایم. ما که وضعمان و روزی‌مان فرقی نمی‌کند. این مقایسه فقط نارضایتی و زمینه افسردگی را برایمان پیش می‌آورد.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) این دو مقایسه را در حدیثی بیان فرموده‌اند: «خَصْلَتَانِ مِنْ كَاتِنَاتٍ فِيهِ كَتَبَهُ اللَّهُ شَاكِرًا صَابِرًا مَنْ نَظَرَ فِي دِينِهِ إِلَى مَنْ فَوْقَهُ فَاقْتَدَى بِهِ وَنَظَرَ فِي دُنْيَاهُ إِلَى مَنْ هُوَ دُونَهُ فَشَكَرَ اللَّهُ فَإِنْ نَظَرَ فِي دُنْيَاهُ إِلَى مَنْ فَوْقَهُ فَأَسِفَ عَلَى مَا فَاتَهُ لَمْ يَكْتُبَهُ اللَّهُ شَاكِرًا وَلَا صَابِرًا.»^{۶۹}

۶۹. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۳.

آفات مقایسه صعودی در مادیات

وقتی همواره بالاتر از خودمان را ببینیم، کم‌کم مادیات برایمان ارزش می‌شود. سپس آنچه را هم که داریم، نمی‌بینیم یا کوچک و حقیر می‌بینیم. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «إِيَّاكُمْ أَنْ تَمُدُّوا أَطْرَافَكُمْ إِلَى مَا فِي أَيْدِي أَبْنَاءِ الدُّنْيَا.»^{۷۰} (مبادا به این طرف و آن طرف نگاه کنید که این فرد چه دارد و آن فرد چه دارد!) بعد آن چیزهایی را که او دارد و خودش ندارد، خیلی بزرگ می‌بینند. کلاً آدم حالتش این است. بگذارید مثالی بزنم. وقتی ما می‌خواستیم کنکور بدهیم، حالتمان چگونه بود؟ دعاهایمان چگونه بود؟ «خدایا من همین را قبول بشوم، دیگر هیچ نمی‌خواهم.» بعد از قبولی در کنکور و گذشت زمان، چند وقت بعد که در خانه ماندیم یا رفتیم خواستگاری و جوابمان را ندادند، گفتیم: «خدایا، همین ازدواجم درست بشود، دیگر چیزی نمی‌خواهم.» تازه درست که شد، دیدیم وای، چه مصیبت‌هایی دارد. مثلاً بچه‌دار نمی‌شدیم. دعا کردیم: «همین بچه را به من لطف کن، دیگر چیزی نمی‌خواهم.» کلاً خصوصیت و حالت روحی روانی ما از انسان‌ها این طور است که آنچه را نداریم چون روی به دست آوردنش تمرکز داریم، خیلی بزرگ می‌بینیم. این است که قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَمُدَّنْ عَيْنَكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ ظَهَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^{۷۱}

نامحرم فقط زن و دختر و پسر و... که نیست. هر چیزی که ذهن ما را به خودش منعطف می‌کند و ما را از آن حقیقت نهایی که هدفمان است دور می‌کند، نامحرم می‌شود. یعنی یک وقت هست به این ماشین و آن ماشین نگاه می‌کنیم. این می‌شود نامحرم. واقعاً نباید نگاه کنیم. دوستی داشتم که به جلسه می‌آمد؛ ولی دائم دنبال این ماشین و آن ماشین بود. یک بار به او گفتم: «اصلاً ماشین برای شما نامحرم است. همان طور که از نگاه به خانم نامحرم پرهیز می‌کنی، وقتی نگاهت به ماشین افتاد، سریع چشم‌ت را برگردان.» کسی که این طوری باشد، دائم محزون است؛ چون آن امکان خاص را ندارد. تازه اگر آن را به دست بیاورد، همیشه چیز دیگری هست که ندارد.

۷۰. بحار الانوار، ج ۷۲، باب ۸۱: احوال الملوك والأمرء والعرفاء والنقباء والرؤساء وعدلهم و جورهم، ص ۳۳۵.

۷۱. حجر، ۸۸.

در ادامه، حضرت می‌فرماید: «فَمَنْ مَدَّ طَرْفَهُ إِلَى ذَلِكَ طَالَ حُزْنُهُ وَ لَمْ يَشْفَ عَيْظُهُ»^{۷۲} کسی که این گونه باشد، حزنش طولانی است. دائماً ناراحت است و غیظش شفا پیدا نمی‌کند. حالت درونی‌اش عصبانیت می‌شود و شکرش هم کم می‌شود.

پس نتایج مقایسه صعودی در مادیات عبارت است از: ۱. حزن و ناراحتی؛ ۲. افسردگی؛ ۳. حسرت؛ ۴. حسد؛ ۵. بی‌تابی و کم‌صبری؛ ۶. ناشکری؛ ۷. رکود. چون آرزوهای دراز دست‌نیافتنی دارد؛ بنابراین یأس و ناکامی و ناامیدی سراغش می‌آید و از تلاش به‌اندازه و به‌هنگام باز می‌دارد؛ ۸. انتظاری بی‌پایان. به آدمی خیال‌باف تبدیل می‌شود. در خیالات خودش، یک زندگی خوب آن‌چنانی درست می‌کند؛ یعنی زندگی غیرواقعی و سرابی پیدا می‌کند. چنین شخصیتی «لَمْ يَكْتُبْهُ اللَّهُ شَاكِرًا وَلَا صَابِرًا» است؛ یعنی دیگر خدا او را جزو شاکران و صابران ثبت نمی‌کند.

اما مقایسه نزولی در مادیات به چه معناست؟ یعنی خودمان را با پایین‌تر از خودمان در امور مادی و مالی مقایسه کنیم. در نتیجه:

اولاً می‌بینیم چقدر چیزهایی داریم که دیگران ندارند و به داشته‌های خودمان رضایت پیدا می‌کنیم. ثانیاً شکر می‌کنیم.

ثالثاً نعمت‌هایمان زیاد می‌شود. البته نه صرفاً نعمت‌های مادی‌مان. اصل نعمت‌ها اصلاً این‌ها نیست. رابعاً گستره وجودی‌مان بیشتر می‌شود. یعنی سعه شخصیتی پیدا می‌کنیم: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»^{۷۳} خامساً در ناملایمات صبر می‌کنیم. مثلاً اگر اعصابمان از همه‌چیز خرد باشد و همه‌چیز را بد بینیم و در همین حال یک مگس کنار گوشمان وزوز کند، چه می‌کنیم؟ احتمالاً ناخودآگاه به خودمان سیلی می‌زنیم! اعصابمان خرد است. ولی وقتی همه‌چیز به کاممان است، حالا اگر مگس بیاید و برود، چه می‌شود؟ وقتی بادکنکی پُر پُر است، با یک ضربه کوچک می‌ترکد. وقتی از همه‌چیز نارضایتی داریم، کوچک‌ترین تلنگرها ما را از هم می‌پاشند و صبرمان کم می‌شود. اما وقتی می‌بینیم چقدر غرق نعمت هستیم، نتیجه‌اش قناعت است. نتیجه بعدی‌اش احسان و ایثار است. وقتی می‌بینیم که می‌توانیم الان سه وعده غذا

۷۲. بحار الانوار، ج ۷۲، باب ۸۱: احوال الملوك و الأمراء و العراف و النقباء و الرؤساء و عدلهم و جورهم، ص ۳۳۵.

۷۳. ابراهیم، ۷.

بخوریم در حالی که آن فرد پایین تر از نظر مادی یک دانه اش را هم ندارد، به دیگران احسان می کنیم. آیا برایمان اتفاق افتاده که برویم یک ر ستوران آن چنانی و بیرون از ر ستوران یک مادر و بچه یتیم را ببینیم؟ چه حالی داریم؟ آن قدر خورده ایم که حال نداریم راه برویم. آن ها هم آن قدر نخورده اند که حال ندارند راه بروند. آنجاست که راحت تر کمک می کنیم.

وقتی چشم ر ضایت داشته باشیم، آرزوهای درازمان کم می شود و ر ضایت مندی مان زیاد خواهد شد. دوستی داشتم که شغلش بازرگانی بود؛ ولی می خواست ایدئال زندگی کند. می توانست تجملاتی باشد؛ ولی می خواست متعادل زندگی کند. می گفت: «خانمم مدتی است که خیلی در فضایی تجمل رفته و دائم می گوید: 'این را می خواهم. این گوشی ام را عوض کن و...'» برخی خانواده های نیازمند هستند که تحت پوشش دوستان قرار دارند و این دوستان می روند و به آن ها سر می زنند. بعضی از این خانواده ها واقعاً برای نان شب مانده اند. به آن فرد پیشنهاد دادم: «شما و خانمت مدتی بیاید در این مسیر کار کنید.» یکی دو ماهی می رفتند. بعد از مدتی، از وضعیتش پرسیدم که همسرش چطور است. گفت: «عالی شده.»

حشرونشر با افرادی که فقیرند و خبر پیدا کردن از واقعیت زندگی شان و مقایسه آن ها با خودمان، ما را متوجه خیلی چیزها می کند و خیلی از حالات درونی و طغیان هایمان را اصلاح می کند. علم پیدا می کنیم که خیلی از مصرف هایمان زیادی و نیاز کاذب است، نه نیاز واقعی. کاهش انتظار از مصرف دنیوی نتیجه این توجه است.

زمانی که به خواستگاری رفته بودیم، می خواستند برایم ساعت بخرند. خانم ساعتی دیده بود و می خواست آن را بخرد. آن زمان که قیمت ساعت ۵ هزار تومان بود، این ساعت ۸۰ هزار تومان بود. وقتی ماجرا را به من گفتند، گفتم: «من النگو که نمی خواهم دستم کنم. ساعت می خواهد زمان را نشان بدهد. بقیه اش مال تزیناتش است؛ در نتیجه می شود النگو.» بعضی ها النگوی ساعت دار می خرند!

حشرونشر با افراد بالاتر باعث می شود هرچه هم مصرف کنیم، اصلاً به چشمان نیاید. احساس می کنیم: «من چقدر کم مصرفم!» می گوییم: «من که اصلاً کاری نمی کنم. بین او الان ماشین گرفته و میلیارد ها تومان هزینه کرده. اینکه ما الان ماشین دویست میلیون تومانی گرفته ایم، چیزی نیست.» با خودمان فکر می کنیم که چقدر قناعت کرده ایم ماشین دویست میلیون تومانی خریده ایم و داریم خیلی فقیرانه زندگی می کنیم. احساس عقب ماندگی می کنیم. بعد نتیجه اش این می شود که توقعمان زیاد می شود،

ناشکری می‌کنیم و چون می‌خواهیم آن را به دست بیاوریم، روحیهٔ ذلت‌پذیری را در خودمان ایجاد می‌کنیم. برای رفع توقع و تأمین خواسته‌های خودمان به هرکسی رو می‌زنیم و به هرجایی و هر کاری دست می‌زنیم. در حقیقت شخصیت‌فروشی می‌کنیم و به شخصیت انسانی خود صدمه می‌زنیم، آن هم برای چیزهای حقیری که اصلاً نیاز نداریم.

مزایای مقایسهٔ صعودی در جهات انسانی

در دستورها و تعالیم دین ما آمده در معنویت و جهات انسانی، با اولیای خدا و با آن‌هایی که از لحاظ علمی، معرفتی، تقوایی، ایمانی و عملی بالاترند، حشرونشر کنیم. در این صورت هرچه رشد کنیم، باز هم احساس می‌کنیم عقب مانده‌ایم. شرح حال آقای انصاری همدانی را که می‌خوانیم، احساس می‌کنیم خیلی عقب هستیم؛ ولی اگر شرح حال دزدی جنایت‌کار را بخوانیم، دائم به خودمان می‌بالیم که چقدر آدم خوبی هستیم!

این مقایسهٔ صعودی در جهات انسانی، چند حُسن دارد:

اولاً عجب و غرور ما را می‌شکند.

ثانیاً سرعت ما به سمت خیر را بیشتر می‌کند.

ثالثاً مواجهه و خواندن شرح حال آن‌ها چون آدم‌های خوبی هستند و راه را رفته‌اند، ما را به آداب الهی مؤدب می‌سازد و تزکیه می‌کند.

رابعاً شوقش به کارهای خیر را بیشتر می‌کند.

اما متأسفانه در جهات انسانی، خود را با مادون مقایسه می‌کنیم. با خود می‌گوییم: «ما که کار بدی نمی‌

کنیم. بین همه جا دارند دزدی می‌کنند. من یک هزارتومانی برده‌ام. این که چیزی نیست!»

یک وقتی در بیمارستان، پزشکِ کُشیک بودم. بعضی‌ها این سربرگ‌های بیمارستان را برمی‌داشتند و نوشته‌های خصوصی خودشان را می‌نوشتند. یک بار به یکی از این پزشکان تذکر دادم. گفت: «ای بابا، مرد حسابی! حالا در مملکت دارند می‌خورند و می‌برند. یک کاغذ کجا را می‌گیرد؟!» این فرد خودش را با بدها مقایسه می‌کرد که چنین عقیده‌ای داشت.

مراقب آفت مقایسه صعودی در امور معنوی باشیم

البته ممکن است به همان آفاتی گرفتار شویم که در مقایسه صعودی در امور مادی مبتلا می شویم. یکی از این آفات که در مقایسه صعودی امور معنوی نیز وجود دارد، افسردگی است.

خاصیت مقایسه صعودی در امور معنوی این است که به ما شوق حرکت می دهد. اگر کتاب تندیس اخلاص یا کتاب در کوی بی نشان ها را خوانده باشیم، حس اینکه چقدر عقب هستیم و باید جبران کنیم، به ما دست می دهد. «عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ يَنْزِلُ الرَّحْمَةُ وَ عِنْدَ قَطْعِ الْعَلَائِقِ عَمَّا دُونَ اللَّهِ.»^{۷۴} (وقتی افراد صالح یاد می شوند، وقت نزول رحمت خداست)؛ یعنی جانمان پر از شوق به رحمت الهی می شود.

البته اگر دیدیم وقتی این ها را می خوانیم دچار افسردگی می شویم، آن وقت حتماً باید مشورت کنیم. هیچ وقت هیچ کار فوق طاقت را نباید بر خودمان تحمیل کنیم تا زده شویم. فردی خدمت استادم آمده بود. مشکلات جدی پیدا کرده بود. می گفت: «من چندین سال عبادت های آن چنانی کرده ام.» استادم که خیلی اهل ادب بودند، در لفافه فرمودند: «آدم نباید چیزی را به خودش تحمیل کند؛ چون که آنجا خودش متوجه نیست؛ ولی بعداً متوجه می شود.» این است که در این مواقع، باید مشورت کنیم.

شاخصه ۲۰. مشورت

مشورت یکی از شاخص های عقل است. مشورت جزو واجبات است. مشورت مستحب نیست؛ بلکه واجب است. دلیلش هم این است که در روایت^{۷۵} آمده روز قیامت به بعضی افراد می گویند: «چرا این کار را کردی؟» می گوید: «نمی دانستم.» به او با توبیخ می گویند: «چرا نرفتی یاد بگیری؟!» خوب اگر مشورت مستحب بود، عذر این فرد موجه بود. می گفت: «خدایا، عقل من که نکشید، مشورت هم که واجب نبود؛ پس من معذورم.» ولی می گویند: «معذور نیستی.» یعنی مشورت واجب است. می گویند: «عقلت به این کار نکشید؛ ولی باید این قدر عقلت می کشید که از یکی که عقلش می کشد بپرسی!» پس یکی از شاخصه های فرد عاقل مشورت کردن است.

۷۴. بحار الانوار، ج ۹۰، باب ۲۱: الاوقات و الحالات التي يرجى فيها الاجابة و علامات الاجابة، ص ۳۴۳.

۷۵. بحار الانوار، ج ۱، باب ۱: فرض العلم و وجوب طلبه و الحث عليه و ثواب العالم و المتعلم، ص ۱۶۲.

نکته اینکه آن‌هایی که همه جا می‌گویند: «خودم عقل دارم و عقلم می‌کشد»، همین حرف یکی از نشانه‌های بی‌عقلی شان است. امیرمؤمنان (علیه‌السلام) می‌فرماید: «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَ مَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا»^{۷۶} (کسی که فقط به نظر خودش تکیه کند، هلاک می‌شود و کسی هم که با مردم مشورت می‌کند، در عقولشان شریک می‌شود) و این چقدر کار عاقلانه‌ای است. با مشورت است که این چنین رایگان عقل‌هایی به دست می‌آوریم.

نکته بعد مشورت نکردن با افراد بی‌صلاحیت است. همان‌طور که اصل مشورت از نشانه‌های عقل است، مشورت با فرد شایسته هم از نشانه‌های عقل است. کسی که با هرکه سر راهش قرار می‌گیرد مشورت می‌کند، این نشان می‌دهد هنوز در عقلانیت، کم‌وکسر دارد و باید بیشتر توجه کند.

شاخصه ۲۱. تن ندادن به ذلت

ذلت یعنی در مقابل دیگران سر خم کردن و شکستن عزت نفس در مقابل دیگران، آن هم در جایی که نباید عزت نفسمان را بشکنیم. ولی فروتنی به این معناست که خودمان را برتر از دیگران ندانیم. فرض کنید به منزل شما می‌آیم تا چایی بخورم. شما چای اول را با چه حالی می‌آورید؟ با شوق. چای را می‌نوشم و می‌گویم: «خوش مزه بود. یک چای دیگر هم می‌آوری؟» یک چای دیگر می‌آورید و من می‌نوشم و می‌گویم: «عجب چه سبید! یک چای دیگر هم بیاور.» چایی سوم را با چه حالتی می‌آورید؟ باز هم می‌آورید. باز می‌نوشم و می‌گویم: «یک چای دیگر بیاور!» اینجا اگر در ظاهر هم نگوئید، در دلتان می‌گویید: «چه آدم فرومایه‌ای!» من مهمان، با درخواست زیاد، عزت نفس خودم را می‌شکنم و این مخالف تواضع است. درخواست‌های انسان باید در صورت اضطراب باشد. از ویژگی‌های حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) این است که خلیل‌الرحمان بود. درباره «خلیل» توضیح داده‌اند که یعنی آن‌که: «لَمْ يَرُدَّ أَحَدًا وَلَمْ يَسْأَلْ أَحَدًا قَطُّ غَيْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^{۷۷} (درخواست کسی را رد نمی‌کند؛ ولی خودش هم از کسی درخواستی نمی‌کند).

۷۶. نهج البلاغة، به تصحیح صبحی صالح، ص ۵۰۰.

۷۷. عیون اخبار الرضا (علیه‌السلام)، ج ۲، ص ۷۶.

درباره کسی که زود زبان باز می‌کند و رو می‌زند، باید تأمل کرد. مثلاً رو می‌زند تا وام بگیرد، آن هم برای چیزی که به آن نیاز واقعی ندارد. البته اگر کسی به ما رو زد و زبان به احتیاج باز کرد، باید برای رفع نیازش شتاب کنیم. این مطلب آن قدر مهم است که باید اصلاً طرف مقابل زبان باز نکرده، برای رفع حاجت او اقدام کنیم.

این شاخصه را باید در طرف مقابل، در رابطه او با کسانی که با وی محشورند، بررسی کنیم. شما وقتی با من حشرونشر ندارید، اگر نیازی داشته باشم و خیلی هم فوری باشد، مسئول نیستید؛ چون با من حشرونشری نداشته‌اید. اما با هم‌کلاسی خودتان، با هم‌اتاقی‌تان، با هم‌خوابگاهی و همسایه این‌طور نیست. در روایت آمده است که اگر کسی نیازی داشت و نیاز را به زبان آورد، واجب است نیازش را رفع کنیم. اگر رفع نکردیم، گناه کرده‌ایم و اگر هم رفع کردیم، ثوابی نداریم؛ چون باعث شده‌ایم زبان باز کند.^{۷۸} این نشان می‌دهد ارتباطات انسانی باید بیشتر از این باشد؛ یعنی اگر بی‌دقتی کردیم و نیازش و حالش را نفهمیدیم، تاجایی که او مجبور شد به زبان بیاورد تا ما بفهمیم، آن وقت دیگر اجری نداریم. البته اینکه اجر نداریم، به معنای صفر بودن اجر نیست؛ بلکه یعنی به نسبت اجری که باید، بسیار ناچیز خواهد بود. می‌گویید باید می‌فهمیدیم تا نمی‌گذاشتیم به زبان بیاورد و آبرویش بریزد و عزت‌نفسش را بشکند.

سرّش این است که مگر ما انسان‌ها به گردن هم حقوقی نداریم؟ این همه نشست و برخاست کرده‌ایم، برای چه بوده؟ افرادی که با هم حشرونشر دارند، باید به این دقت کنند. منظور آن‌هایی است که همکارند، همسایه‌اند، هم‌کلاسی‌اند، هم‌خوابگاهی‌اند. مثلاً باید از خود پرسیم: «وقتی همه میوه خریده‌اند، این رفیقم چرا میوه‌ای نمی‌خرد؟» این‌ها را که می‌بینیم، باید دقت داشته باشیم و دائم پیگیری کنیم که اگر نیاز شدیدی داشتیم، درک کنیم و بفهمیم و آن را برطرف کنیم. خیلی اوقات حالات و رفتار افراد، نکاتی را بیان می‌کند؛ اما کمی دقت می‌خواهد. این مسئله تکلیف است. آدم مسئول نمی‌تواند سرش را پایین بیندازد و بگوید: «به من چه!» نمی‌توان بی‌اعتنا بود. در قبال رفیقمان، هم‌کلاسی‌مان و هم‌ارتباطمان وظیفه داریم. ارتباط حق ایجاد می‌کند. حقش این است که در بزنگاه نیازها، قبل از اینکه اعلام کند، به او کمک کنیم.

۷۸. ... وَ تُشْخِصُ بَدَنَكَ فِي قَضَاءِ حَاجَتِهِ وَلَا تُحَوِّجُهُ إِلَى أَنْ يَسْأَلَكَ (الخصال، ج ۲، ص ۳۵۱).

حوادثی که در اطراف ما اتفاق می افتد، هیچ کدام اتفاقی نیست. این ها برای ما تدوین شده است؛ یعنی اگر عقربی نیشمان زد، این برنامه ریزی شده و برای ما بوده. برنامه مان این بوده که عقربی بیاید و ما را نیش بزند؛ یا کسی بیاید و سرمان را کلاه بگذارد، یا کسی در خیابان به ما تنه بزند و برود. هیچ کدام از این ها اتفاقی نیست. اگر این چند اصل را کنار هم بگذاریم که:

۱. خداوند قادر مطلق است.

۲. همه اتفاقات عالم به اراده حق تعالی محقق می شود.

۳. خداوند رؤف و رحیم و عادل است و ساعت ساز بیکار نیست که ساعت هستی را کوک کرده باشد و برود پی کارش. همین الان دارد آن به آن مشیت می کند.

در نتیجه، هر حادثه ای برای ما تنظیم شده است؛ یعنی این فقط برای ماست و رؤف رحیمی با برنامه ریزی و با حساب و کتاب آن را تنظیم کرده است و هیچ چیز اتفاقی نیست. مثلاً در ماشینی نشسته ایم. مسافر دیگری سوار ماشین می شود و شروع می کند به بدویراه گفتن به روحانیان. این واقعه برای ما پیام دارد. باید بینیم برای ما چه پیامی در این داستان بوده. برای ما چه دارد؟ این اتفاق بی حساب و کتاب نیست. از بین دو سنگ آسیاب، باید آرد خودمان را بگیریم. آن هایی که پیام حوادث را نمی شنوند، پیام هیچ پیامبری را هم نخواهند شنید. پس باید حوادث و رفتارهای اطرافیان را با این دید نگاه کنیم که حرف ماورای آن ها را بشنویم و طبق آن عمل کنیم.

نهایتِ اهتمام شریعت غراء نبوی تربیت انسان هاست. چقدر این دین زیباست! هیچ دینی این قدر حرف ندارد. مسیحیت را نگاه کنید. از ابتدا تا انتهای تعالیمش چند حرف کلی است که چطوری طلاق بگیرید و چطوری ازدواج کنید. واقعاً چقدر در آن حُسن و زیبایی است؟ اما اسلام با تعالیم کاربردی و نه کلی، نهایتِ اهتمام را برای گسترش محبت و اخوت و رحمت دارد.

البته گاهی اوقات هم هیچ پناه و ملجأی جز خداوند پیدا نمی کنیم. مثلاً زمانی که اگر اطرافیان موقعیتمان را بفهمند، ما را می شکنند. در این وضعیت، مؤمن متوکل فقط باید از خدا بخواهد و معنایش این است که خداوند می خواهد خودش مستقیماً بنده اش را پذیرایی کند و در آغوش بگیرد. آنجا خدا می

خواهد بنده متوسل و مستغیث بالله بشود و منقطع الی الله باشد تا خدا به کرمش او را بی نیاز کند و از طرفی شخصیت آن بنده هم حفظ بشود.

شاخصه ۲۲. ترجیح دادن اهم بر مهم

در بخش کارکردهای عقل گفته شد عقل پنج کارکرد دارد که یکی از آن‌ها ترجیح است. در مسئله ترجیح، پنج ملاک وجود دارد که سه ملاک الزامی و دو ملاک اخلاقی است. از ملاک‌های الزامی، ترجیح اهم بر مهم است. ترجیح اهم بر مهم نشانه عقل ماست. شاخص بعدی ترجیح بدون جایگزین است بر دارای جایگزین. و سومی ترجیح فاسد بر افسد است. دو ترجیح بعدی (ترجیح مخالف تمایلات بر موافق و ترجیح سخت بر سهل) اخلاقی است؛ یعنی باید ظرفیتشان را هم داشته باشیم.

وقتی ترجیحات درستی نداشته باشیم، تصمیماتمان غلط می شود و این تصمیمات غلط، چه راجع به خودمان و چه راجع به دیگران، بازتابش هم به خودمان می رسد و هم به دیگران. اگر دقت کنیم، می بینیم که ما دائماً هزینه تصمیمات غلط خودمان را می دهیم.

این از مهم ترین چیزهایی است که عقل را نشان می دهد و بسیار مهم است. در زندگی، دائماً تصمیم هایمان مبتنی بر ترجیح هایمان است. مثلاً می پرسیم: «چرا این کار را کردید؟» می گوید: «چون به نظرم بهتر بود.» بهتر بود یعنی چی؟ یعنی اهمیتش بیشتر بود.

خود قضاوت ما درباره اهم و مهم، نشان دهنده مدل ارزش گذاری مان است. این خود راهی است برای تشخیص عقل. مثلاً کسی اشتباهی کرده؛ ولی دعوایی جدی با او راه می اندازیم. یکی از دوستان می گفت: «در پمپ بنزین، کسی به بچه اش یک شیشه ای داده بود که بنزین بگیرد و بیاورد تا در موتورش بریزد. معلوم بود که وضع مالی خوبی هم ندارد. شیشه از دست بچه سُرخورد و افتاد و شکست. وقتی پدرش دید، یکی توی گوش این بچه زد.» این پدر این قدر دقت ندارد که آن بنزین چقدر مهم است و این سیلی چقدر مهم تر است. آثار سوء این سیلی را دیگر با میلیون ها تومان نمی شود برطرف کرد.

ملاک اهم و مهم

فرض کنید می خواهیم پایان نامه ای بنویسیم. استاد راهنما می گوید: «این موضوع مهم نیست.» بر چه اساسی اهم و مهم‌ها را تشخیص بدهیم؟ یا مثلاً مقداری بودجه محدود برای کار فرهنگی داریم. از طرفی

هم شبهات و هابیت هست، هم مسائل مربوط به حجاب و عفاف. ما هم نمی‌توانیم در هر دو سرمایه گذاری کنیم. الان در کدام یک سرمایه‌گذاری کنیم؟

ترجیح اهم بر مهم چند ملاک دارد. یکی از آن‌ها براساس برهان خلف است. برهان خلف یعنی از آن طرف قضیه وارد شویم و بگوییم اگر نباشد، چه می‌شود؟ مثلاً اگر در مقابل نفوذ وهابی‌ها کار نکنیم، چه می‌شود؟ اگر راجع به حجاب کار نکنیم و افکار بی‌حجابی نفوذ کند، چه می‌شود؟ برای مثال، اگر بی‌حجاب باشند، نهایتاً مؤمن فاسق و مجرم و گنه‌کار می‌شوند. اما اگر امامت و ولایت حذف بشود، اصلاً ایمان حذف می‌شود و از سطح ایمان سقوط می‌کنیم. یعنی باید ببینیم در هریک از این کارها، کدام یک آسیب‌ساز و خطرناک و مشکل‌سازتر است؛ در نتیجه آن مهم‌تر است.

مثلاً گاهی در زندگی‌ها، مادر می‌بیند بچه‌اش مشکلی دارد. اگر اینجا به پدر اطلاع بدهد، به بچه‌اش آسیبی می‌زند و اگر اطلاع ندهد نیز همین‌طور. نمی‌داند چه کند و معمولاً اطلاع نمی‌دهند تا جایی که آن مشکل ریشه‌دار شود. در واقع این مادر همین ترجیح اهم بر مهم را ندارد. گاهی اوقات مادر برای حفظ آبرو یا جلوگیری از تنبیه، به پدر نمی‌گوید. این خودش نشان می‌دهد که نزد این فرد، حفظ آبروی ظاهری مهم‌تر است از سلامت روانی و باطنی و صلاح فرزندش. موردی بود که به همین منوال از رفتارهای بچه‌گریزی نکرده و به پدر اطلاع نداده بودند؛ در نتیجه بچه کلاً از دست رفت.

اویس قرنی در ماجرای دیدار پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و برگشتن نزد مادرش، بین اهم و مهم، اهم را انتخاب کرد و رستگار شد؛ چون قوه عاقله قوی داشت.

مثلاً پسری به خواستگاری دختری می‌آید که هم پول‌دار است، هم خوش‌تیپ، هم خوش‌چهره؛ ولی در برخورد با مسائل دینی کمی لاابالی است. عموماً به معیار دین‌داری که می‌رسد، می‌گوییم: «درست می‌شود. ان شاء الله خوب می‌شود»؛ ولی از آن طرف معمولاً نمی‌گوییم: «فقیر است و پول ندارد؛ ولی کار می‌کند و درست می‌شود»؛ بلکه اگر نادار باشد، او را رد می‌کنیم. این خودش نشان‌دهنده اختلال افکار است که اهم و مهم را تشخیص نمی‌دهیم. در حقیقت داریم مهم را بر اهم ترجیح می‌دهیم و این مساوی است با بی‌عقلی.

ترجیح اهم در جانب‌داری از افراد در خانواده

جانب‌داری از افراد، یک نمونه است. با چه میزانی از کسی دفاع می‌کنیم؟ عمدتاً براساس عواطف، طرف کسی را می‌گیریم. مثلاً خانمی هم بچه دارد و هم شوهر. نوعاً وقتی مسئله‌ای پیش می‌آید، مثلاً شوهر با بچه بدرفتاری می‌کند، خیلی اوقات طرف بچه را می‌گیرد. درباره پدرها هم همین‌طور است و به جای مادر، طرف بچه را می‌گیرد. می‌گویند: «بچه‌ام را چه کار داری؟!» عاطفه پدری یا مادری عمدتاً باعث می‌شود طرف فرزند را بیشتر بگیرند؛ درحالی‌که با این کار سازمان خانواده از هم می‌پاشد. حق چه می‌گوید؟ شرع چه می‌گوید؟ می‌گوید طرف همسرت را بگیر. آن هم اهم است و هم مقدم. با رعایت نکردن این اهم رفتاری باعث می‌شوند بچه ناسپاس شود. بچه دیگر آن خانواده را خانواده نمی‌داند. کلاً پرداختن به فرزند، در طول همسر است و نه در عرض او.

شاخصه ۲۳. ترجیح مورد بدون جایگزین بر مورد دارای جایگزین

فرض کنید در بیابان گیر کرده‌ایم و فقط یک لیوان آب داریم. هم باید نماز بخوانیم و هم تشنه‌ایم. چه کار می‌کنیم؟ آب را می‌نوشیم؛ چون وضو گرفتن بدل دارد و آن تیمم است. ولی نوشیدن آب بدل ندارد و نمی‌توانیم سنگ بخوریم و رفع عطش کنیم. حالا اگر مثلاً چیزی داشتیم که رفع عطش می‌کرد، مثلاً چند تا کاهو داشتید، آن وقت وظیفه‌مان چه بود؟ باید وضو بگیریم؛ چون هر دو تایش تأمین می‌شود. فردی آمده بود و می‌گفت: «من در اداره‌ای دولتی معاون مدیرکل استان هستم. جایی به من پیشنهاد شده که پستش بالاتر است. مانده‌ام چه کنم. آنجا هم می‌شود خدمت کرد.» مانده بود چه کار کند. از او پرسیدم: «اگر از اینجا بروید، کسی هست به جایتان؟» گفت: «اگر از موقعیت فعلی بروم، کسانی که احتمال دارد جایگزین من بشوند، لاابالی‌اند و درباره وقف‌ها مراعاتی ندارند که بخورند یا هدر کنند. ولی در موقعیت جدید افرادی هستند که بتوانند کار را انجام بدهند.» اینجا جایگزین ندارد؛ گرچه آنجا پستش بالاتر باشد. البته گاهی مسئله پیچیده‌تر می‌شود و تک‌عاملی نیست. ممکن است جایی پستش بالاتر باشد و جایگزین هم داشته باشد؛ ولی آن مقداری که این می‌تواند بهتر کار کند، قابل قیاس نیست. در این مواقع صرفاً با یک ملاک نمی‌شود کار کرد.

فرض کنید امام زمان (علیه السلام) آمده‌اند و ما می‌خواهیم یک یخچال برای حضرت ببریم. چه می‌کنیم؟ من این وسط می‌گویم: «بگذارید یخچال را من ببرم.» هم یک عالم ثواب دارد، هم راه انداختن کار مؤمن است و روایت‌های فراوانی^{۷۹} در این باره وجود دارد. یخچال را تنهایی می‌برم و کرم آسب می‌بیند و بعد گرفتار عمل جراحی دیسک می‌شوم و بعد هم شش ماه در خانه می‌افتم و می‌گویم: «پس چه شد مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا؟!»^{۸۰} اینکه ده برابر بدبختی برایم درست شد!»

آقای که حدود بیست‌سی سال در خارج کشور زندگی کرده بود، می‌گفت: «من در خارج زندگی می‌کنم. آنجا خیلی کار تبلیغی می‌کنیم. چند مسیحی را مسلمان کرده‌ایم. بچه‌شیه‌ها را دور هم جمع می‌کنیم و... آیا این کار ما خوب است یا بد؟» این روایت را هم می‌خواند که «لَا يَهْدِي اللَّهُ بَكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا.»^{۸۱} (اگر به واسطه تو یک نفر هدایت شود، از دنیا بهتر است.) یا «الذَّاكِرُ فِي الْغَافِلِينَ كَالْمُسْتَشْهِدِ بَدْمَةٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.» (کسی که در بین اهل غفلت، اهل ذکر باشد، مانند کسی است که در راه خدا شهید شود و خون دهد.) ما که اینجا در مشهد نشسته‌ایم، تابه‌حال چند نفر را هدایت کرده‌ایم؟ او می‌گفت: «آنجا تا حالا ده نفر را هدایت کرده‌ام.» این خیلی پیچیده است. پاسخ همین یک سؤال بیش از یک ساعت شاید طول کشید. بایک ملاک نمی‌شود این سؤال را حل و فصل کرد. گاهی اوقات مسائل چندوجهی است. البته در خصوص سؤال آن فرد، اصل اول این است که به او بگوییم: «آنجا را رها کن و بیا؛ البته با شروط خاص خودش.» چرا؟ چون مثلاً اگر اینجا با شد، خودش بهتر رشد می‌کند؛ ولی چون به آنجا رفته، رشد خودش کند شده است. برخی آنجا می‌روند و زحمت هم می‌کشند و بانی خیر برای تبلیغ هم می‌روند؛ اما خودشان بی‌دین می‌شوند و می‌گویند: «خدایا، این چه بود؟!»

به‌طور کلی پیش‌فرض تمام کارهایی که می‌خواهیم بکنیم، چه واجب و چه مستحب، این‌هاست:

۱. عاقل باشیم.

۷۹. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۳، بَابُ الْإِهْتِمَامِ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَ النَّصِيحَةِ لَهُمْ وَ نَفْعِهِمْ.

۸۰. انعام، ۱۶۰.

۸۱. جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، ص ۱۴۷؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۱۲۲، حرف اللام. شرحه: فیض القدير، ج ۵، ص ۲۵۹، حدیث ۷۲۱۹؛ تفسیر الرازی، ج ۲، ص ۱۸۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۹۸؛ با تفاوتی در انتهای حدیث: منیة المرید؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۴: وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَهْدِي اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ.

۲. بالغ باشیم.

۳. اختیار داشته باشیم.

۴. قدرت داشته باشیم. آیا قدرتش را داریم که این یخچال را برداریم؟

به این‌ها شروط عام تکلیف می‌گویند. در بین این‌ها، علم داشتن به تکلیف شرط نیست. نمی‌توانیم بگوییم: «من نمی‌دانستم روزه واجب است؛ پس روزه نگرفتم»؛ چون باید به دنبال علم به تکالیف می‌بودیم. به عبارت دیگر، باید تشخیص بدهیم این کار، باوجوداینکه خیلی خوب است، وظیفه ما هم هست و شروطش را داریم. اگر وظیفه ما بود و انجام دادیم، آن وقت کار درستی کرده‌ایم؛ اما اگر وظیفه نبود، اصلاً کار درستی نبوده است.

شاخصه ۲۴. ترجیح غیردل‌خواه نفس بر دل‌خواه نفس

شاخصه دیگر ترجیح مخالف هوای نفس بر موافق هوای نفسانی است. حضرت علی (علیه السلام) در حکمتی که برادر دینی‌شان را وصف می‌کنند، یکی از ویژگی‌هایش را این طور می‌گویند: «كَانَ إِذَا بَدَّهَهُ أَمْرَانِ يَنْظُرُ [نَظْرًا] أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهَوَى [فَخَالَفَهُ] فَيَخَالِفُهُ».^{۸۲} (وقتی دو کار برایش پیش می‌آمد، خوب نگاه می‌کرد ببیند کدامش مخالف هوای خودش است. آن را انتخاب می‌کرد.) مفهوم مخالف هوا خیلی روشن است. مثلاً در خوراک، در پوشاک، در تعاملات و در ارتباطات، بینیم اهتماممان به دیگران چقدر است و اهتماممان به خودمان چقدر است. روحیه پرداختن به تمایلات، به نفس، اولویت دادن به خود، خود را ترجیح دادن در همین چیزهای کوچک، این‌ها نشان‌دهنده شخصیت روانی افراد است. مثلاً میوه می‌آورند. اندازه میوه‌ها یکسان نیست. بعضی اوقات می‌بینیم این فردی که دارد میوه را تعارف می‌کند، به چه چالشی افتاد که این آقا، این میوه را برمی‌دارد یا آن را. این‌ها چیزهای کوچک است؛ ولی نشان‌دهنده چیزهای مهمی است.

خانمی می‌گفت: «من اصلاً متنفر می‌شدم که غذایی در خانه این آقا بخورم. مثلاً می‌خواست از طرف اداره به مأموریت برود. می‌گفتم: 'خب میوه‌ای چیزی بخر.' می‌گفت: 'من که نیستم. برای چی بخرم؟!'

۸۲. نهج البلاغه، به تصحیح صبحی صالح، ص ۵۲۶.

از موارد بارز ترجیح مخالف بر موافق هوای نفس، دفاع از خود است. در نقدهایی که به ما می‌شود، چطور از خودمان دفاع می‌کنیم. گاهی اوقات انتقاد وارد است. آدم عاقل یک لحظه می‌ایستد و وقتی حرف را شنید، می‌بیند وارد است یا نه. اگر وارد باشد، تشکر می‌کند. مگر نگفته‌اند گفتن اشکالات هدیه است؟^{۸۳} اگر هم انتقاد وارد نیست، تا جایی که می‌شود، دفاع نمی‌کند. اما چون در این مسائل، به ما برمی‌خورد، مدام دست‌وپا می‌زنیم که از خودمان دفاع کنیم. این به هوای نفس خیلی نزدیک است. باید احتیاط کنیم؛ زیرا پشتیبان و عامل محرک در اینجاها معمولاً انگیزه‌های نفسانی است؛ یعنی داریم تقویت نفسانی می‌کنیم. اینجا است که باید کمی تأنی و تأمل کنیم و زود جواب ندهیم و سریع دفاع نکنیم.

این معیاری اخلاقی است. مخالفت با هوای نفس، حاکی از عظمت شخصیت است. خیلی از جنگ و دعواهایی که در ارتباطات به وجود می‌آید، بر اثر همین هواست. حرفی به شخصیتِ و همی ما برمی‌خورد. آنجا است که از خودمان دفاع‌های غیرمرضی می‌کنیم، دفاعی که درست نیست. در توجیه آن هم می‌گوییم: «به من برخورد. قاتی کردم.» بعضاً خودمان هم معترف هستیم که حق با ما نبوده؛ ولی می‌گوییم: «حق با او بود؛ ولی یک‌طوری گفت که من اعصابم خرد شد.»

ممکن است برایمان سؤال پیش آید که اگر دفاع نکردن باعث ایجاد تصور نادرست یا ایجاد زمینه پامال شدن حَقمان شود، چه باید بکنیم؟ باید دقت کنیم که گفته نشد دفاع نکنیم، بلکه باید زود دفاع نکنیم. ببینیم آیا دفاع کردن در اینجا و الان جواب می‌دهد یا نه. چون خیلی اوقات دفاع می‌کنیم و مسئله را خراب تر می‌کنیم. واقعاً ببینیم اگر الان از خودمان دفاع کنیم، مسئله حل می‌شود و اوضاعمان بهتر می‌شود یا خراب‌تر.

دو طرف مشاوره و قضاوت، هیچ‌وقت هر دو از مشاور و قاضی رضایت ندارند. آن کسی که مشاور در مشاوره، طرف او را گرفته، می‌گوید: «عالی بود!» آن کسی که طرف او را نگرفته، می‌گوید: «خیلی بد بود!» همین‌طور در قضاوت، چرا همیشه یک نفر از قاضی ناراحت است؟ چون بالاخره باید یک نفر خوش‌حال باشد. آن دیگری هم باید خوش‌حال باشد؛ چون حقش بوده. از مثال‌های بارزش، استخدای‌هاست. در

۸۳. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَى مَنْ أَهْدَى إِلَى عُيُوبِي. (الكافي، ج ۲، باب من يجب مصادقته و مصاحبته، ص ۶۳۸).

استخدام دو نفر می‌آیند، یکی با آدم آشناست و یکی هم آشنا نیست. امتیازات استخدامی‌شان کاملاً یکسان است. کدام را باید قبول کنیم؟ این ملاک می‌گوید آن که مخالف تمایل است، آن بیگانه را. چه برسد به اینکه آن کسی که بیگانه است، امتیازش بالاتر هم باشد. ولی هزار توجیه می‌آوریم که ما با هم آشنا هستیم و بهتر می‌توانیم کار کنیم و کارها راحت‌تر انجام می‌شود. همه این‌ها توجیهات نفس است.

شاخصه ۲۵. ترجیح سخت بر سهل

ترجیح سخت بر سهل به معنای این نیست که کاری سخت را بی‌جهت انجام بدهیم. مثلاً کمدهای اینجا را برداریم و بگوییم: «خب، الحمدلله یک کار سخت انجام دادم!» این ملاک ترجیح سخت بر سهل در همه جا نیست؛ در جاهایی است که این کار دو طرف دارد و هر دو نیز باید انجام بشود. مثلاً داریم کوه می‌رویم. باید این وسایل مثل دیگ را با هم ببریم. در بین بارهایی که می‌خواهیم ببریم، کدام را انتخاب می‌کنیم؟ این شاخصه می‌گوید: «سخت را انجام بده!» البته قاعدتاً باید در حد توان انسان باشد.

اما عموماً وقتی حقوق و مزایا مساوی است، کار ساده‌تر را انتخاب می‌کنیم. وقتی حقوق بیشتر است، معلوم است که انسان می‌رود زیر بار سخت‌تر؛ چون پول بیشتری می‌دهند. در وضعیت مساوی، مهم است کدام را انتخاب می‌کنیم. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمودند: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا».^{۸۴}

همان‌طور که گفته شد، این سخت‌تر بودن در جاهایی است که دو طرف دارد؛ مثل دو طرف اجتماعی انسانی یا دو طرف کاری؛ یعنی کاری است که یا باید انجام بدهیم یا باید بین افرادی قضاوتی بکنیم. عقل می‌گوید: «کار سخت‌تر را انتخاب کن؛ چون با این کار، رشد بیشتری برای خودت مهیا می‌کنی.» در جبهه‌ها چطور بود؟ مسابقه در همین بود: سبقت در خیر. هرچه بار بیشتر و مسئولیت بیشتر، رشد بیشتر.

انتخاب سخت به‌جای سهل، آثار معنوی و روحی خودش را در همین دنیا نشان می‌دهد. آدم وقتی در بحران قرار دارد، می‌گوید: «یک روزش یک سال می‌گذرد.» خداوند برای ما مثال حضرت ایوب (علیه السلام) را زده است.^{۸۵} چند سال گرفتار بود؟ بچه‌هایش را از دست داد، دوازده پسرش یکی یکی مردند، مال فراوانش رفت، جسم سالم تنومندش رفت. حدود ده سال در بستر افتاد. چیز عجیبی است. نباید انتظار

۸۴. بحار الانوار، ج ۶۷، باب ۵۳: النية و شرائطها و مراتبها و کمالها و ثوابها و أن قبول العمل نادر، ص ۱۸۵.

۸۵. صاد، ۴۱ تا ۴۴.

داشته باشیم اگر نماز شب خواندیم، فردا صبح جبرئیل بیاید بگوید: «چه نماز شبی خواندی! بیا این چک را بگیر و برو خرج کن!» اگر ظرفیت کاری را داشته باشیم و آن را انجام دهیم، نتیجه اش را هم می بینیم و رشد شخصیتی هم پیدا می کنیم. وقتی ساک سبک تر را برداریم، بقیه ما را خودخواه می دانند؛ ولی وقتی کار بیشتر را انجام دهیم، محبوب می شویم. این مربوط به حساب های ظاهری دنیایی است. علاوه بر این، گرما و معنویت و صمیمیت بیشتر می شود.

مؤمن بارش و خرجش کم، ولی پُربازده است. خرج تراشی ندارد: «خَفِيفَ الْمَوْزَنَةِ، كَثِيرَ الْمَعُونَةِ».^{۸۶} از آن طرف آدم بدبخت، آدم پُرخرج کم بازده است. در عربی به چهارپاها می گویند انعام؛ یعنی نعمت اند.^{۸۷} فقط علف می خورند؛ ولی پشمشان و پوستشان و گوشتشان و... استفاده می شود. شیر هم می دهند. حالا انسان بهترین شیر و عسل و غذا را می خورد؛ ولی یک جمله علم هم تولید نمی کند.

یکی از علامت های حماقت و سفاهت همین است که در روایت هم آمده است: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كُلَّهُ عَلَى النَّاسِ».^{۸۸} با دو تأکید می فرماید ملعون است کسی که بار خودش را روی دوش دیگران بیندازد. «معلون است» یعنی از لحاظ شخصیتی در حال انحطاط است کسی که از زیر کار درمی رود و زحمت خودش را روی دوش دیگران می اندازد. برعکس، مؤمن خودش را برای آخرتش به تعب و زحمت می اندازد؛ ولی مردم از دستش راحت اند: «أَتَعَبَ نَفْسَهُ لِأَخْرَجَتْهُ وَ أَرَاخَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ».^{۸۹} به محض اینکه می آید و در محیطی وارد می شود، هرکسی احساس راحتی می کند.

شاخصه ۲۶. ترجیح فاسد بر افسد

از دیگر ترجیحات عقل این است که بین دو چیز که هر دو فسادبرانگیز است و حتماً باید یکی را انتخاب کند، آن را که ضررش کمتر است انتخاب می کند تا هم به خود و هم دیگران، آسیب کمتری وارد شود.

۸۶. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۴۳.

۸۷. مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۱۵.

۸۸. الکافی، ج ۴، باب کفایة العیال و التوسع علیهم، ص ۱۱.

۸۹. بحار الانوار، ج ۶۴، باب ۱۴: علامات المؤمن و صفاته، ص ۲۶۱.

شاخصه ۲۷. گذشت از دیگران

عقل می گوید از خطاهای دیگران و خصوصاً خطاهای سهوی بگذر. بعضی ها مو را از ماست بیرون می کشند. مثلاً در رانندگی روی ماشین یک خش افتاده. نیم ساعت می ایستند و چندین نفر را هم معطل می کنند. این نشان می دهد که حالت خباثت باطنی ظریفی در این ها هست که برایشان اهمیت ندارد صدها دقیقه وقت تلف بشود یا روحیه انسان از بین برود. این سقوطی انسانی را نشان می دهد.

بعضی ها هم شریکشان را زیر ذره بین قرار می دهند. کسی خدمت حضرت امام صادق (علیه السلام) آمد و شکایت کرد که: «شریکم خیلی سخت می گیرد و خیلی معطل می کند و در حساب کشی هیچ بزرگواری و گذشتی ندارد.» اندکی بعد شریکش وارد شد. حضرت فرمودند: «با برادر مسلمانان چه کار می کنی؟» گفت: «آقا، چه کار کرده ام؟! حقم را می خواهم. من که بیشتر از حقم نمی خواهم. دقیق حساب می کنم که حقم را بگیرم.» حضرت فرمودند: «وای بر تو! مگر نشنیدی که اهل ایمان از سوء الحساب می ترسند: ^{۹۰} 'يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ'». ^{۹۱} مگر خداوند بد حساب است که بترسند؟ سوء الحساب چیست؟ یعنی اینکه خداوند مذاقه در حساب بکند، ^{۹۲} مو را از ماست بکشد. سوء الحساب یعنی با عدل کامل برخورد کردن. حضرت فرمودند: «مذاقه نکن و مو را از ماست نکش تا دربارها مذاقه نشود.»

همان طور که برخورد کنی، با تو برخورد می شود: «كَمَا تَدِينُ تُدَانَ.» ^{۹۳} تو صییه «إِرْحَمُ تُرْحَمُ» ^{۹۴} هم به همین بر می گردد. پس عاقل مؤمن این طور عمل می کند.

شاخصه ۲۸. واقع نگری در عین آینده نگری

در فضای عقل و زندگی، هم تفریط و هم افراط وجود دارد. افراطش این است که کلاً دست از ایدئال ها بکشیم و بگوییم زندگی همین است دیگر و صرفاً مشغول به امور روزمره شویم و توجه صرف به واقعیات محسوس بکنیم. برخی افراد وقتی این کار را می کنند، می گویند: «ما واقع گرا هستیم.»

۹۰. الکافی، ج ۵، ص ۱۰۱.

۹۱. رعد، ۲۱.

۹۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۹۶.

۹۳. الکافی، ج ۲، باب القناعة، ص ۱۳۷.

۹۴. الامالی، ص ۲۰۹، المجلس السابع والثلاثون.

تفریط آن، دست کشیدن از واقعیت و صرف توجه کردن به ایدئال‌هاست. این کار ما را به سمت خیال بافی می‌کشاند و خیال‌با ف می‌شویم؛ چون حرکت به سمت مطلوب از روی واقعیت موجود شروع می‌شود. وقتی توجه نداریم که از کجا باید شروع کنیم و به واقعیت موجود توجه نمی‌کنیم، به آن مطلوب هم نخواهیم رسید و فقط در حد فکر خواهد ماند و بعد به خیال‌با ف تبدیل می‌شود.

حق و عدالت آن، جمع بین واقعیت موجود و وضع مطلوب است. آدمی که هیچ ایدئالی ندارد، از سانی منحط است و زندگی‌اش در حد حیوان می‌شود. هستی انسانی‌اش را خراب کرده و جایی نمی‌خواهد برود؛ برای همین است که این فرد به همین زندگی ظاهری‌اش دل خوش است. حیوان نه خوف دارد و نه حزن. اولیای خدا هم خوف و حزن ندارند. انسان‌هایی که بین این انسان و حیوان‌اند، یعنی انسان‌هایی که هنوز ولیّ خدا نشده‌اند، خوف و حزن دارند؛ چون انسان است که با ارزیابی گذشته منفی خود، محزون می‌شود. او تا ارزیابی نکند، اصلاً خراب‌کاری‌هایش به دستش نمی‌آید. ارزیابی که کرد و خراب‌کاری‌هایش را که فهمید، ناراحت می‌شود.

از آن طرف، آینده را که نگاه می‌کند و نمی‌داند آینده‌اش چه می‌شود، نگران می‌شود. این منشأ خوف و حزن، انسانی است. منشأ آن رفتاری انسانی است. خوف و حزن که ایجاد شد، برای برطرف شدن گذشته و آینده با توکل آن‌ها را حل می‌کند. بنابراین کسی که به دریای ایمان متصل می‌شود، خوف و حزنش برطرف می‌شود. این است که حضرت امام سجاد (علیه السلام) در دعای مکارم الاخلاق به خداوند عرض می‌کنند: «وَ عِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفٌ، وَ لِمَا فَسَدَ صَلَاحُ.» (خدایا، آنچه را از دست داده‌ام، تو جبران می‌کنی.)

بنابراین عاقل هم گذشته‌نگر است و هم حال‌نگر و هم آینده‌نگر. او بین هر سه جمع می‌کند. گاهی اوقات شکست از گذشته یکی را فلج می‌کند. حالا این شکست ممکن است شکستی مالی باشد یا اعتقادی یا رفتاری یا شکست‌های مکرر. ده بار توبه کرده و آن را شکسته است. می‌گوید: «من دیگر آدم نمی‌شوم. ولش کن.» او نگاه به آینده ندارد. نگاهش صرفاً به گذشته است. آینده را فقط با گذشته می‌بیند. اما کسی که هر سه سطح وجودی خودش (گذشته و حال و آینده) را می‌بیند، شکست‌های گذشته فلجش نمی‌کند؛ چون به قدرت بی‌نهایت تکیه دارد. بنابراین همیشه امید به اصلاح دارد. بله، درست است که به خودش امیدی نیست؛ ولی به حق تعالی که امید هست. از جانب حق همیشه امید به اصلاح دارد؛ چون

اتکا به قدرت نامتناهی خداوند، هر ناممکنی را ممکن می‌کند. از آن طرف، خوف از آینده هم ندارد. آن‌هایی که از انجام کاری ترس دارند، همین مشکل را دارند.

پس حالت اعتدال، جمع کردن بین واقع‌نگری و ایدئال‌نگری است؛ یعنی ساختن راهی از واقعیت موجود به سمت ایدئال و توجه به اقتضائات امروز اما اسیر اقتضائات نشدن.

مطلب موازی این بحث، فدا نکردن اصول و مبانی برای حل مشکلات آنی و زودگذر است. هم کلاسی‌ای داشتم که مشکلات مادی داشت. آن قدر مشغول حل آن مشکلات شد که سه ترم مشروط شد و اخراجش کردند. این یعنی تعادل نداشتن بین مشکلاتی که الان فشار آورده‌اند و اصول و مبانی زندگی. یکی از اصول زندگی دانشجوی این است که اگر دانشجوی پزشکی است، برود پزشک شود و مشکلاتش را از این طریق حل کند.

یکی از تفاوت‌های نگاه اسلام با نگاه‌های دیگر همین است. دیگران اصلاً اصول ثابت ندارند که به آن پایبند باشند. اصولی که دارند، هم اقتضایی است و هم تغییرپذیر. به همین سبب است که دائم تغییر می‌کنند و ثبات ندارند. برای همین است که خط قرمز خاصی هم ندارند؛ چون هدف معینی و رای خواسته‌های روزمره ندارند. خواسته‌های روزمره همان اقتضائات است. این‌ها دیگر سطح اولیه عقل نیست.

عادل بهینه کسی است که هم برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت دارد، هم میان‌مدت و هم درازمدت. البته برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت وقتی برنامه‌ریزی درازمدت نکرده باشیم، بی‌معناست. برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت با هدف و برنامه درازمدت انجام می‌شود. بدون مقصد، نه کوتاه‌مدت معنا دارد و نه بلندمدت و مسیر معقولی نخواهیم داشت. التزام به این اصول از شاخصه‌های عقلانیت است.

افراط در آینده‌نگری

سعدی تمثیلی دارد که پیرمردی گفت: «می‌خواهم به سفر یمن بروم و از آنجا بُرد یمانی بردارم. بعد این بُرد را به چین ببرم و...» همین‌طور گفت و گفت تا مُرد. در آخر سعدی می‌گوید:

چشم تنگ مرد دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور

نگاه افراطی به آینده مادی باعث می‌شود زمان حال را از دست بدهیم.

شاخصه ۲۹. التزام به احکام شریعت

یکی از نشانه‌های عقل، التزام به شریعت است. متشرّع بی عقل و کسی که به ظاهر عاقل ولی در واقع بی دین است، هر دو نه عقل درست دارند و نه دین درست. هر دو نقصان شخصیتی جدی دارند. ممکن است فردی که دین دار به نظر نمی‌رسد، ظاهراً باشخصیت به نظر برسد و چشم ما را بگیرد و بگوییم: «آدم متینی است»؛ ولی نباید فریب ظاهر را بخوریم. نبودن دین و تدین ضعف بزرگ شخصیتی است که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد. این حاکی از آن است که گره‌های عمیق نفسانی در او هست، گره‌های عمیق عقلی و گره‌های عمیق هوای نفس که این فرد را غیرقابل اعتماد می‌کند.

اما خانواده‌ها بعضاً به این مطلب توجه نمی‌کنند و می‌گویند: «آدم خوش اخلاقی است. باادب است. متین است. باشخصیت است. حالا یک عیب کوچک هم دارد. بعداً درست می‌شود.» این افراد توجیه می‌کنند: «مگر به کسی ضرر می‌زند که نماز نمی‌خواند؟! مگر چه می‌شود؟! آن‌هایی که نماز می‌خوانند و دزدی می‌کنند، آن‌ها بد هستند...» این حرف‌ها یعنی خانواده در جهنم را به روی عزیز خودش، دختر یا پسر خودش، باز می‌کند.

قرآن تذکری خیلی جدی می‌دهد: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُوْمِنَ وَلَآئِمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُوْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ»^{۹۵} با خانم‌های مشرک تا ایمان نیاورده‌اند، ازدواج نکنید. «وَلَآئِمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ»: یک کنیز و خدمتکار بی‌سواد زشت که مؤمن باشد، بهتر از خانم دکتری تحصیل کرده و زیبا و پول‌دار و باشخصیت ولی بی‌دین است؛ گرچه محاسن آن خانم خیلی برای شما شگفت‌انگیز باشد. از آن طرف، عین همان را درباره پسر دانشجوی تخصص پزشکی خوش تیپ خوشگل از خانواده‌ای باکلاس می‌گویید که بی دین است. این‌ها به حساب عقل ما نمی‌آید. برای ما آن جهات ظاهری خیلی شگفت‌آور است.

سپس دلیلش را بیان می‌فرماید: «أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يَبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^{۹۶} این بی‌دینان، خانواده جهنمی درست می‌کنند و بچه‌تان را در آتش می‌اندازند.

این‌ها جهاتی است که برای جوان‌ها به چشم می‌آید؛ چه خوش‌تیپ و خوشگل باشد، چه رفتارش جذاب باشد؛ مثلاً شوخ باشد. هرکس از چیزی خوشش می‌آید. اینجا ست که با سهل‌انگاری بیجا می‌گوید: «حالا حجابش درست می‌شود. این که چیزی نیست. نمازش را می‌خواند. قول داده که دیگر نمازش را بخواند. قول داده سیگار نکشد و...»

تبعات نداشتن التزام به دین در یکی از دو طرف

وقتی طرفین اختلاف ارزشی داشته باشند، یا زندگی به بن‌بست می‌رسد یا رشدشان به بن‌بست می‌خورد. از آنجاکه احتمال اینکه این فرد تغییر نکند هست، اگر طرف مقابل بر ارزش‌هایش پافشاری کند، زندگی‌اش جهنم می‌شود و به طلاق می‌رسد و اگر بخواهد زندگی را حفظ کند، باید از ارزش‌ها دست بردارد؛ یعنی رشدش دیگر تمام می‌شود و معنویتش خراب خواهد شد.

بعضاً در مشاوره‌ها می‌گویند: «این آقا به خواستگاری من آمده و آن زمان من چادر نداشتم و او هم اول من را دیده که این‌طوری‌ام؛ ولی شرط نکرده که چادر بپوشم.» فردی می‌گفت که پسر و دختری در محیط دانشگاه با هم آشنا شده بودند. بعد از ازدواج، پسر کمی تحول معنوی پیدا کرده بود و دختر همان‌طور مانده بود. این پسر به خانمش می‌گفت: «باید حجاب داشته باشی»؛ ولی خانم می‌گفت: «نه، من حجاب نمی‌خواهم؛ چون قبل از ازدواج شرط نکردی. اگر هم بخواهم حجاب داشته باشم، فقط جلوی خانواده تو یک روسری سر می‌کنم؛ ولی قوم و خویش‌های ما بد می‌دانند. اصلاً جلوی اقوام اهانت است. می‌گویند: عیب دارد. یعنی چه جلوی ما حجاب داری؟! مگر ما چشم‌چران هستیم؟! مگر ما می‌خواهیم به تو نگاه بد بکنیم؟ مگر پسر خاله‌ات می‌خواهد تو را بخورد؟»

بعضاً آدم‌های تربیت‌نشده تشر می‌زنند. فرد می‌خواهد کمی خودش و خانواده‌اش را به سمت ایمان نزدیک کند؛ ولی آن‌ها می‌خواهند او را به‌زور به سمت جهنم بکشانند.

جواب این خانم که می‌گوید چون آقا در ابتدا شرط نکرده حالا حجاب لازم نیست، چیست؟ جوابش این است که شرط خداوند مقدم بر همهٔ شروط است. لازم نیست این‌ها را شرط کنند؛ چون این دو نفر به عنوان دو مسلمان با هم ازدواج کرده‌اند. وقتی کسی به‌عنوان مسلمان عقد می‌بندد، شرط ضمن عقد برای او چیست؟ رعایت احکام اسلام است. لازم نیست این‌ها بیان شود؛ چون مسلمان یعنی کسی که محکوم به احکام اسلام است.

گاهی اوقات دختر و پسر مقداری که به هم علاقه‌مند می‌شوند، می‌گویند: «تو هرچی بخواهی، من تغییر می‌کنم. من چادر سر می‌کنم، جلسه می‌روم، نماز می‌خوانم.» این‌ها را گاهی اوقات نمی‌توانند در عمل انجام بدهند؛ چون تغییر به‌رحال سخت است.

جدی نگرفتن تقید به احکام، گاهی اوقات بن‌بست‌های جدی ایجاد می‌کند؛ خصوصاً اگر ارزش‌های الزامی است. فرد باید قبل از ازدواج نشان بدهد که این ارزش‌ها را دارد؛ مثلاً دختر خانم حجابش را قبل از ازدواج مرتب کند و آقا پسر به آن ارزش‌ها پایبند بشود، نه اینکه به‌خاطر ازدواج به این گردن بنهد؛ وگرنه در اولین دعوای دوباره برمی‌گردد به حالت قبل از ازدواج. او باید خودش و برای خودش به این مسائل برسد.

شاخصهٔ ۳۰. داشتن انتقادات صحیح و سازنده

انتقادهایمان باید صحیح و سازنده باشد، نه شکننده. انتقاد شکننده مثل نیش است که طرف مقابل را می‌سوزاند و دعوا درست می‌کند. انتقاد سازنده انتقادی است که اول حُسن‌ها را ببینیم و بعد ضعف‌ها را. قصدمان این باشد که ضعف‌ها را برطرف کنیم، نه اینکه به رخ طرف مقابل بکشیم. برای برطرف شدنش هم باید پیشنهاد بدهیم.

اول عمل؛ سپس انتقاد

به میزانی که خودمان از عیوب آزاد شده‌ایم انتقاد کنیم. این از مصادیق جمع بین خلوت و جلوت است. نقد یعنی بررسی؛ ولی در زبان ما معنای منفی پیدا کرده است. نقد یعنی بررسی قوت‌ها و ضعف‌ها با هم و نه صرفاً بررسی ضعف‌ها. هدف از نقد هم تقویت قوت‌ها و تضعیف ضعف‌هاست. البته در شروط امر به معروف و نهی از منکر، از لحاظ فقهی این جزو شروطش نیست که خودمان عامل باشیم. آن بحث فقهی

است؛ اما از لحاظ اخلاقی و برای تأثیرگذاری، خودمان باید عامل باشیم. این همان است که می‌فرماید آنچه برای خود می‌پسندی، برای دیگران هم پسند و آنچه برای دیگران می‌پسندی، برای خود پسند. اگر به این معیار اساسی توجه نکنیم، انتقادات و تذکراتمان مخرب می‌شود و دیگر تأثیرگذاری ندارد؛ یعنی آن تذکر، به جای اینکه فتنه را کم کند و تأثیر بگذارد، خودش دعوا ایجاد می‌کند و باعث گسترش فتنه می‌شود و نتیجه‌اش این می‌شود که ضعف‌های همدیگر را پیدا می‌کنیم و مرتب به هم می‌گوییم: «تو این طوری هستی» و جواب می‌شنویم: «تو خودت چطور هستی؟! تو خودت نماز صبح را خواب می‌مانی، آن وقت به من می‌گویی نماز بخوان؟!»

این خیلی مهم است و یک نکته تربیتی هم دارد. وقتی داریم تذکر می‌دهیم، یعنی خودمان این کار را بد می‌شماریم و انجام نمی‌دهیم و اگر خودمان مبتلا به آن هستیم، یک حالت نفاق در ما ایجاد می‌شود. اگر دائم تذکراتی بدهیم که خودمان مبتلا به آن‌ها هستیم، خودمان را با دست خود به سمت نفاق می‌بریم و این خیلی خطرناک است؛ زیرا هم موجب خودفریبی و هم موجب نسیان نفس می‌شود. یعنی برای خودمان آسیب دارد. علاوه بر اینکه مشکلی را حل نمی‌کند و دعوا هم ایجاد می‌کند، برای خودمان از نظر نفسانی ضربه‌ای جدی دارد.

اولین کار هر عاقلی رشد دادن شخصیت خودش است، نه دیگران. عاقل می‌گوید من رشد کنم و بقیه هم رشد کنند. رشد دیگران هم مهم است؛ زیرا اگر بقیه رشد کنند، در رشد من مؤثر است. وقتی اینجا همه یک مسئله اخلاقی را رعایت کنند، فضای انتفاع و ارتقا وجود خواهد داشت. بنابراین کسی که می‌خواهد رشد کند، بیش از انتقاد از دیگران، یقۀ خودش را می‌گیرد و موازنه‌ای بین خودش و دیگران برقرار می‌کند. حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) در نامه‌ای به فرزندشان می‌فرماید: «وَاجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ»^{۹۷} (بین خودت و دیگران میزانی از خودت قرار بده)؛ یعنی بیش از پرداختن به دیگران، به خودت پرداز.

۹۷. تحف العقول، ص ۶۸، کتابه إلى ابنه الحسن عليهما السلام.

این است که در روایات مکرراً آمده است: «طَوَيْ لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عِيُوبِ النَّاسِ»^{۹۸} (خوش به حال آن کسی که پرداختن به اشکالات خودش و رفع اشکالات خودش، او را از عیوب دیگران باز می‌دارد). وقتی به عیوب خودمان مشغول باشیم، به طور طبیعی عیوب دیگران را کمتر می‌بینیم؛ بنابراین وقتی کمتر عیب دیگران را ببینیم، به طور طبیعی انتقادمان کم می‌شود. اما منافق برعکس در جلوت خیلی جولان دارد؛ اما در خلوت که می‌رود، آن جنب و جوش و ارزش‌های دینی را کمتر دارد. تظاهراتش در ارزش‌های دینی در جلوت خیلی زیاد است؛ اما در خلوت که می‌آید، هیچ خبری نیست: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يَرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا»^{۹۹} در خلوت، کسل است و اصلاً حال عبادت و نماز ندارد.

شاخصه ۳۱. تناسب ظاهر و باطن

عاقل به میزان آنچه خودش در درون دارد، چیزهایی را اظهار می‌کند. اگر جلوت کسی بیشتر از خلوتش شد، در معرض مرض قلبی انحطاط قرار می‌گیرد. عاقل تا کاری را نکرده، صحبتش را نمی‌کند. مثلاً در کشوری مثل ژاپن، وقتی می‌خواهند ربان را ببرند، خبررسانی می‌کنند؛ اما اینجا بعضاً وقتی می‌خواهند کلنگ بزنند، یا حتی کلنگ نزده، خبررسانی می‌کنند. می‌خواهند بگویند ما قصد داریم کلنگ بزنیم. این، توقع ایجاد می‌کند.

حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌فرمایند: «هر دستوری به شما دادم، خودم بیش از شما به آن کار پایبند بودم. همچنین از هر کاری شما را نهی نکردم، خودم از آن مسئله برکنار بودم.»^{۱۰۰} رطب خورده که منع رطب نمی‌کند. مرحوم آقای حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم، اواخر عمرشان بیماری داشتند و روزه برایشان ممنوع بود. یک روز داشتند در خانه، در ایام ماه رمضان ناهار می‌خوردند که یک روستایی یا الله یا الله گنان سریع آمد داخل و دید به به، حاج آقا نشسته‌اند و نهار می‌خورند! گفت: «حاج آقا را ببینید! ما

۹۸. مجموعة ورام، ج ۱، ص ۱۱۵، باب الغيبة.

۹۹. نساء، ۱۴۲.

۱۰۰. أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتُكُمْ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَاسْتَفِئْتُ إِلَيْهَا وَلَا أَنْهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَاتَّأَمَّ قَبْلَكُمْ عَنْهَا (نهج البلاغة، به تصحيح صبحی صالح، ص ۲۵۰). مشابه این حديث در كتاب تأويل الآيات الظاهرة في فضائل عترة الطاهرة آمده است: «وَاللَّهِ مَا أَمَرْتُكُمْ بِطَاعَةٍ إِلَّا وَ قَدْ انْتَمَرْتُ بِهَا وَلَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَقَدْ انْتَهَيْتُ عَنْهَا.»

روزها می‌رویم سر کار و خیلی گرم است و شغلان هم کشاورزی است و تشنگی غلبه دارد و باز هم روزه می‌گیریم. خلاصه اگر خبری نیست، بگویید ما هم بخوریم.» ایشان برایش توضیح دادند که همان خدایی که گفته روزه برای سالم واجب است، گفته برای مریض واجب نیست و برایش مسئله را توضیح دادند. نقل شده تا آخر عمرشان هر وقت یادشان می‌آمد، از این مسئله گریه‌شان می‌گرفت که نکند یک نفر را از لحاظ ایمان، ضعیف کرده باشند. آسیب‌های عالم بی‌عمل خیلی زیاد است.

شاخصه ۳۲. پرهیز از جدال در گفت‌وگوها و رعایت حدود مرز آن

بعضی‌ها در گفت‌وگوها عاشق جدال‌اند. کناره‌گیری از جدال هم به این معنا نیست که تا مطلبی بیان شد، بگوییم بحث نمی‌کنیم. این هم حدی دارد و فرد عاقل حدود را می‌داند. گاهی اوقات حرف حقی است که طرف مقابل قبول نمی‌کند و لجاجت دارد. اینجا باید گفت‌وگو کنیم و مدافع حق باشیم. البته این حدود مرز دارد.

مرز جدال این است که اگر گفت‌وگو بیشتر بشود، نه تنها تأثیری مثبت در طرف مقابل نمی‌گذارد، بلکه برای ما هم ذهنی منفی ایجاد می‌کند و سلامت ذهنی مان به هم می‌ریزد. وقتی با کسی بحث می‌کنیم، مرتب خطوراتی در ذهنمان می‌آید. اگر مشغله و خواطر و اشتغالات ذهنی ایجاد بشود و صدمه ذهنی و قلبی به ما بزند، آنجا باید از گفت‌وگو خودداری کنیم؛ چون قلب و ذهن مؤمن طوری نیست که هر چه خواست بیاید و هر چه خواست برود. قلب ما ارزشمندترین دارایی ماست. قلب را لازم داریم. نباید بگذاریم هر چیزی آن را پر کند. این درگیری‌ها و جدال‌های بیش از حد، خطورات و مشغولیت و موانع ذهنی ایجاد می‌کنند و ما را اذیت خواهند کرد. حتی در تذکر دادن حق هم اگر از یک حدی بیشتر درگیر شویم که گرفتاری و منع و تکلیف برایمان پیش می‌آید، باید دست بکشیم؛ چون می‌خواهیم تذکر به حق دهیم، ولی این منع ذهنی منافی حق است. این برمی‌گردد به مراقبت از نفس که خیلی مهم هست.

آدم عاقل مشغول است و بیکار نیست که دائم بخواند تذکر بدهد. حضرت امیرمؤمنان می‌فرمایند: «شُغِلَ مِنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ أَمَامَهُ.»^{۱۰۱} (کسی که آتش و رضوان در مقابل خودش دارد، بیکار نیست و مشغول است.) کسی که کنکور بی‌نهایت در پیش دارد که نتیجه‌اش مثبت یا منفی بی‌نهایت است، فرصت ندارد.

۱۰۱. نهج البلاغة، به تصحیح صبحی صالح، ص ۵۸: و من هذه الخطبة و فيها يقسم الناس إلى ثلاثة أصناف.

وقتی کنکور داشتیم، چه کار می‌کردیم؟ اگر بیش از حد به دیگران پردازیم، از خودمان می‌مانیم و این مساوی است با ضرر. اصل، خود ما هستیم.

البته این مطالب نباید منجر به این شود که امر به معروف و نهی از منکر را رها کنیم. منظور، تعادل بین خود و دیگران است. آن وقتی که مشکلی را متوجه شدیم و مأمور شدیم تذکر دهیم، امر کردن مستحب نیست؛ بلکه واجب است. اگر به مقدار کافی به خودمان توجه کنیم، کمتر متوجه عیوب دیگران می‌شویم و وقتی هم که متوجه شدیم، تکلیف امر به معروف و نهی از منکر داریم، منتها تکلیف تجسس نداریم. بنابراین هرچه بیشتر در خودمان فروبرویم، کمتر متوجه عیوب دیگران می‌شویم.

حتی معصومان (علیهم‌السلام) هم اول به خودشان می‌پرداختند. روزی مردی نزد حضرت امام صادق (علیه‌السلام) آمد و گفت: «این اسب مال من است و مال شما نیست.» حضرت فرمودند: «نه، مال من است.» گفت: «نه، مال من است. اگر قبول نمی‌کنید، برویم دادگاه.» حضرت از اسب پیاده شدند و اسب را به او دادند. اطرافیان گفتند: «آقا، این مرد چقدر جسور بود! شما باید هرچی پیش می‌آمد، تا انتهایش می‌ایستادید.» حضرت فرمودند: «من خودم مشغله بسیار دارم. وقتی محاسبه کردم، دیدم یک اسب این قدر نمی‌ارزد که بروم دادگاه و پیگیر باشم.»^{۱۰۲}

بنابراین گذشت از حق خود در مواقعی که صدمه و عوارض پافشاری بیش از خیرش باشد، اولویت دارد. البته این درباره حقوق شخصی است. درباره حقوق نوعی و حکومتی باید پیگیر باشیم؛ وگرنه نظام جامعه فاسد می‌شود و ما که پیگیری نکرده‌ایم، در فساد کل نظام دخیل هستیم. پس مسئله حق خود و حق جامعه جداست. درباره سیستم جامعه باید احقاق حق کنیم، بلکه تسریع در احقاق حق داشته باشیم؛ اما در حقوق شخصی، اصل بر گذشت است، خصوصاً جاهایی که ارزش درگیری ندارد. این در حقیقت حسابگری عقلانی است، نه انفعال و ترس.

بعضی اوقات افرادی هستند که از هیچ چیز نمی‌گذرند و اصلاً کوتاه نمی‌آیند. مثلاً می‌بینیم تصادف مخه‌بصری کرده‌اند و یک خش روی ماشین افتاده. دو ساعت ایستاده‌اند و همدیگر را معطل کرده‌اند. این نشان‌دهنده حالت انحطاط انسانی است. بعضاً افراد دیگری هم درگیر می‌شوند. بعضاً ده نفر عمرشان و

۱۰۲. برخورد امام صادق (علیه‌السلام) با مدعی اسب ایشان (بهشت کافی؛ ترجمه روضه کافی، ص ۱۲۱).

روحیه‌شان و وقتشان تلف می‌شود تا این فرد به آن خواسته‌اش برسد. همین‌طور در بحث شریک، دیده‌ایم شریک یا هم‌اتاقی می‌گوید: «امروز نوبت توست که ظرف‌ها را بشویی. من دست به سیاه‌وسفید نمی‌زنم.» اگر کسی این‌طوری هست و این روحیه را دارد، نشان‌دهنده این است که عقلش ضعیف است و عقل ضعیف هم کار دستش می‌دهد.

فرد عاقل چیزی را برمی‌گزیند که به نفع نفسش و به نفع خلوتش باشد. نزد عاقل، معیار حرکت‌ها و برخوردهایش و ضریب اهمیت گوهر نفسش، از همه چیز بیشتر است. اگر به این معیار توجه کنیم، این قدر که امروزه در جامعه به هم ایراد می‌گیریم، ایراد نخواهیم گرفت.

درون خلوت و بیرون شلوغ

اگر فردی زیاد به این‌وآن ایراد می‌گیرد، نشان‌دهنده خالی بودن نفس خودش است؛ چون ایراد گرفتن از دیگران، غفلت از خود می‌آورد؛ یعنی دارد فرصت اصلاح را از خودش می‌گیرد. عاقل اصل را بر خودش قرار می‌دهد و اول به داد خودش می‌رسد؛ بنابراین به میزان آزاد بودن از خود، به دیگران می‌پردازد. خود ما گرفتار هستیم و باید جواب و حساب پس بدهیم؛ پس فرصت برای پرداختن به دیگران نداریم. قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيَنْبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^{۱۰۳} (به خودتان بپردازید و از خودتان غفلت نکنید... .) از دشمن نفس و درون خودمان بیشتر بترسیم تا دشمن بیرون.

ادامه «عليكم انفسكم» این است: «لا يضرکم من ضلّ اذا اهتديتم». اگر شما به خودتان پرداخته باشید، دشمن نمی‌تواند به شما آسیب بزند. او وقتی که خودتان خراب هستید، به شما ضربه می‌زند.

تنها راه مصونیت از دشمن

به عبارتی باید از خودمان بیشتر بترسیم تا از آمریکا و اسرائیل. اگر ما مصون شدیم، آن وقت است که آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند؛ وگرنه الان هزار تا غلط می‌تواند بکند. جامعه‌ای که این‌ها را جدی نمی‌گیرد، مصونیت از آسیب نخواهد داشت. جامعه غافل از خود و کور خود و بینای دیگران، در معرض خطر

۱۰۳. مانده، ۱۰۵.

جدی است. شیطان از شعار بدش نمی‌آید و اتفاقاً خیلی هم خوشش می‌آید. از شعار «مرگ بر آمریکا»، «مرگ بر شیطان»، «مرگ بر اسرائیل» خوشش می‌آید. می‌گوید: «بگو، بیشتر بگو! خوب است.» البته این در صورتی است که شعار منسلخ و جدا از باطن و خلوت و شعور باشد. اگر در باطن مصون باشیم و آسیب‌پذیر باشیم، خود این شعار دادن ما یک فریب شیطانی است.

شاخصه ۳۳. توجه به مراتب وجودی خود و دیگران

باید توجه داشته باشیم در چه سطحی هستیم و مخاطبمان را نیز بسنجیم که در چه سطحی قرار دارد و در برخوردها با توجه به سطوح افراد با آنها برخورد کنیم و ظرفیت وجودی و کمال و عمقشان را در نظر بگیریم. باید در حد سطح هرکس با او برخورد کنیم و مطالبه داشته باشیم؛ چون مطالبه زیادتر، از کسی که توان آن را ندارد، او را می‌شکند.

به طور کلی عاقل در ارزیابی خودش و دیگران و سپس در ارتباطاتش، به اندازه خودش قدم برمی‌دارد و به اندازه دیگران از آنها چیزی می‌خواهد. مثلاً از نوجوان کلاس دوم دبیرستان چیزی می‌خواهیم که از دوم دبستانی نمی‌خواهیم. اصطلاحاً با یک چوب زدن و یک جور برخورد کردن باعث می‌شود عده‌ای بشکنند و خودمان هم در این ارتباطات ساقط می‌شویم. به همین دلیل است که در روایت آمده است: «العاقل من عرف قدره.»^{۱۰۴} (عاقل آن کسی است که اندازه خودش را بداند.) این همین تعبیری است که می‌گویند پایش را از گلیم خودش درازتر نمی‌کند. این نشانه عقل است؛ چه در ارتباط با افراد بالاتر از خود و چه در ارتباط با افراد پایین‌تر.

گاهی اوقات فردی که در موقعیت‌های پایین‌تر است، به افرادی که در موقعیت بالاتر از لحاظ علمی، ایمانی، تقوایی و اشراف هستند، مرتباً نقد می‌کند. این نشانه بی‌عقلی است. آنها که همیشه دست به نقد کردن بدون تأمل دارند، آدم‌های بی‌عقلی‌اند.

از آن طرف، آن کسی که با مادون به اندازه او برخورد نکند نیز همین طور است. روایت است که: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمَرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.»^{۱۰۵} (ما پیامبران امر شده‌ایم که با مردم به اندازه

۱۰۴. غرر الحکم، ۱۲۳۸ و ۱۲۳۹.

۱۰۵. الکافی، ج ۱، ص ۵۱.

عقلشان برخورد کنیم)؛ یعنی فردی هم که مافوق است، با مادون تکلیفی زیاده‌تر ندارد و به کشش شخصیتی او توجه می‌کند. در روایت آمده است: «فَإِنَّ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ»^{۱۰۶} (اگر کسی آن مؤمن را شکست، باید آن شکستگی را جبران کند). چرا چیزی به او تحمیل کرده که او نمی‌توانسته انجام دهد؟ مثلاً در باشگاه ورزشی، مربی وزین و دل‌سوز و فهمیده و عاقل به هرکسی به اندازه خودش تمرین می‌دهد؛ وگرنه آسیب‌های جسمانی ایجاد می‌شود.

خیلی از اوقات مصادیق این تحمیل‌ها را هم ذکر کرده‌اند. مثلاً گفته‌اند اگر کسی اشتباهی کرده و خودش هم پشیمان بود، نباید برویم و مرتب سرزنش کنیم. با این کار، فرصت تأمل را از او می‌گیریم. در روایت آمده است: «الْإِفْرَاطُ فِي الْمَلَامَةِ يُشَبُّ نِيرَانَ اللَّجَاجَةِ»^{۱۰۷} (زیاد سرزنش کردن، فرد را در لجاج‌بازی می‌اندازد). او خودش ناراحت است و تا می‌خواهد تأمل کند، به او گفته می‌شود: «دیدی به تو گفتم؟! دیدی به حرفم گوش ندادی؟» بعید نیست او هم در جواب بگوید: «خوب کاری کردم! به تو چه ربطی دارد؟! تو چه کار داری؟! دلم می‌خواهد به خودم آسیب بزنم.»

یا مثلاً فرموده‌اند دختر زودرنج است؛ چه از لحاظ علمی و معرفتی و چه از لحاظ احساسی. در نتیجه در برخورد با بچه‌های کوچک، نباید با دختر و پسر یکسان برخورد کنیم. اگر می‌خواهیم هدیه بدهیم، اول باید به دختر بدهیم.^{۱۰۸} اگر این مقدار دقت نکنیم، روحیه‌اش آسیب می‌بیند. دین با این معیار درباره دختر بچه‌ها، به ما معیاری کلی می‌دهد: به افراد حساس توجه بیشتری بکنید؛ چون با برخورد سفت و محکم و زمخت می‌شکنند. در احکام شرعی هم این مطلب آمده است. مثلاً درباره مرتد اگر مرد باشد، حکم اعدام ذکر شده؛ اما مرتد زن اعدام نمی‌شود؛ چون عواطفش دخیل شده و نمی‌شود آن برخورد شکننده‌ای را که با مرد می‌شود، با این خانم کرد.

۱۰۶. الکافی، ج ۳، ص ۱۱۵.

۱۰۷. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۱۲.

۱۰۸. مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْأَمَالِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ سُلَيْمٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ بِشْرِ عَنْ سَالِمِ الْأَفْطَسِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَاشْتَرَى تَحْفَةً فَحَمَلَهَا إِلَى عِيَالِهِ كَانَ كَحَامِلٍ صَدَقَةٍ إِلَى قَوْمٍ مَحَاوِيحَ وَ لَيْدًا بِالْإِنَاثِ قَبْلَ الذُّكُورِ فَإِنَّ مَنْ فَرَّحَ ابْنَتَهُ فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ، وَ مَنْ أَقَرَّ بَعِينَ ابْنٍ فَكَأَنَّمَا بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَنْ بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (وسائل الشيعة، ج ۲۱، ص ۵۱۴).

شاخصه ۳۴. گذشت و کرامت

آدم‌هایی که از خطاها زود می‌گذرند و کمتر به خطاها توجه می‌کنند و به نیمه خالی کمتر نگاه می‌کنند، عاقل‌ترند. از طرفی یکی از شاخصه‌های عقل، انتقاد بجا است و افرادی که به محض اینکه چیزی به ذهنشان رسید و سنجش نکرده انتقاد می‌کنند، آدم‌های بی‌عقلی‌اند. تحمل این افراد خیلی جانکاه است. این جور افراد، خصوصاً که عقلشان هم کمتر باشد، زودتر و بیشتر انتقاد می‌کنند؛ چون هرچه سطح فکرشان نازل‌تر باشد، مسائل بیشتری است که با فکرشان نمی‌خواند. ائمه (علیهم‌السلام) درگیر این چنین افرادی بودند. مثلاً به حضرت امیر (علیه‌السلام) می‌گفتند: «تو چرا این کار را کردی؟»^{۱۰۹} به امام حسن (علیه‌السلام) می‌گفتند: «تو مذل المؤمنین هستی!»^{۱۱۰} ایشان در برابر چنین افرادی، کمال کرامت و گذشت را به خرج می‌دادند.^{۱۱۱}

به طور کلی، در برخورد با افرادی که زیردست ما هستند، باید با کرامت و گذشت و بزرگواری برخورد کنیم. این را خیلی ساده می‌شود فهمید. مثلاً طرف مقابل، مسئول و فرد اول گروهی دانشجویی است. چگونه با افراد برخورد می‌کند؟ مورا از ماست بیرون می‌کشد و خشک است؟ یا نه، در برخوردهایش بزرگواری هم دارد. در دین ما توقع گذشت از مرد بیشتر است. در حقوق زن در خانواده، از حقوق زن بر مرد این است که اگر خطایی از او سرزد، مرد بر وی ببخشد.^{۱۱۲}

۱۰۹. فَأَنَا نَذِيرٌ لَكُمْ أَنْ تُصْبِحُوا صَرَغَى بِإِثْنَاءِ هَذَا النَّهْرِ وَبِأَهْضَامِ هَذَا الْغَائِطِ عَلَى غَيْرِ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا سُلْطَانٍ مُبِينٍ مَعَكُمْ قَدْ طَوَّحْتُ بِكُمْ الدَّارَ وَاحْتَبَلَكُمُ الْمَقْدَارُ وَقَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْحُكُومَةِ فَأَبَيْتُمْ عَلَى إِبَاءِ [الْمُخَالَفِينَ] الْمُنَابِذِينَ حَتَّى صَرَفْتُ رَأْيِي إِلَى هَوَاكُمْ وَأَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَخِفَاءِ الْهَامِ سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ وَلَمْ آتِ لَا أَبَا لَكُمْ بُجْرًا وَلَا أَرَدْتُ لَكُمْ ضَرًا (نهج البلاغه، به تصحیح صبحی صالح، ص ۸۰: و من خطبة له عليه السلام فی تخويف اهل النهروان).

۱۱۰. تحف العقول، ص ۳۰۷، وصيته عليه السلام لابی جعفر محمد بن النعمان الآحول.

۱۱۱. الاختصاص، ص ۸۲، سفیان بن لیلی الهمدانی.

۱۱۲. سَأَلَ إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ حَقِّ الْمَرْأَةِ عَلَى زَوْجِهَا قَالَ يَسْبُعُ بَطْنَهَا وَيَكْسُو جَنْبَهَا وَإِنْ جَهِلَتْ غَفَرَ لَهَا (کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۰).

شاخصه ۳۵ تا ۴۴. ده گانه عقل در کلام امام رضا (علیه السلام)

حضرت امام رضا (علیه السلام) برای عقل ده شاخصه فرموده اند^{۱۱۳} که به عنوان نگین آن‌ها را مرور می‌کنیم. در ابتدا فرمودند: «مَا عُبِدَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا بِالْعَقْلِ». هیچ انسانی با خدا ارتباط درست برقرار نکرده، مگر با عقل. می‌فرمایند همه ما با خدا ارتباط داریم، منتها ارتباط بعضی‌هایمان ارتباط عبودیت است. در آنجا بنده می‌بینیم و بندگی. البته بعضی‌ها هم ارتباط ربوبیت دارند و خودشان را خدا می‌بینند. سپس حضرت می‌فرمایند: «وَلَا يَتِمُّ عَقْلُ الْمَرْءِ حَتَّى يَتِمَّ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ». اگر ده ویژگی فرد کامل بشود، عقل او تمام می‌شود؛ یعنی تا زمانی که این ده شاخصه در فرد نپاشد، عقلش کامل و تمام نشده است. سپس یکی یکی می‌فرماید:

اول: الخیر منه مأمول

عادل معدن خیر است؛ یعنی وقتی تحقیق می‌کنیم، همه می‌گویند آدم دست‌به‌خیری است. دیگران که با او ارتباط برقرار می‌کنند، همیشه از او انتظار دارند خیری به آن‌ها برساند. خیر هم یعنی فکر صحیح، رفتار صحیح و تذکر صحیح.

دوم: و الشر منه مأمون

یعنی از شر او در امنیت هستند. مردم مطمئن‌اند که از این فرد شری نخواهند دید. مثلاً اگر رازشان را گفتند، برملا نمی‌شود. بعضی می‌گویند: «آقا، خیرت را نخواستیم. نمی‌خواهد کار خیری انجام بدهی. شری نرسان. مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسان.»

سوم و چهارم: یستقلّ کثیر الخیر من عنده و یستکثر قلیل الخیر من غیره

دو نکته اساسی درباره رفتار دارد: کار خیر فراوان انجام می‌دهد؛ اما نمی‌بیند. مثلاً این‌گونه نیست که برای کسی یک چای بریزد و تا ده سال منت بگذارد. او چنین حسی ندارد که: «من چقدر کار انجام داده‌ام!» نه اینکه نمی‌فهمد کار کرده است؛ آن کار در چشم نمی‌آید. از طرف دیگر، کسی که کاری برایش انجام می‌دهد، حسش این است: «چه کاری! چه زحمتی کشید!» جزو شاخصه‌های عقل، شکرگزاری است.

۱۱۳. این روایت در کتاب شریف تحف العقول به نقل امام رضا (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است.

اتفاقاً مشکلی که خانواده‌ای در آستانه طلاق داشتند، همین بود. خانم می‌گفت: «این آقا زبان تشکر ندارد. سفره می‌آورم و می‌چینم. می‌خورد و سرش را می‌اندازد و می‌رود آن طرف می‌نشیند.» دیدن خیر دیگران یکی از شاخصه‌های عقل است. عاقل کسی است که چنین حسی دارد. کسی که کاری انجام داد، می‌بیند.

ما خیلی اوقات برعکس هستیم: یک کار کوچک می‌کنیم و هزار منت می‌گذاریم. اگر در روابط همسری، فرزندی، پدری و مادری و دوستی طالب اصلاحیم، این نکته امام رضا (علیه السلام) کیمیای سعادت است. گاهی اوقات در مقابل یک عمر زحمت کشیدن پدر یا مادرمان یا همسرمان، با یک کار ناپسند همه خوبی‌هایشان را ضایع می‌کنیم. این نشان‌دهنده نبود عقل است. یکی از ابزارهای دل‌چسب شدن زندگی و شیرین شدن آن همین است: کاری را که برای دیگران انجام می‌دهیم، کوچک ببینیم و کاری را که دیگری برایمان انجام می‌دهد، بزرگ ببینیم.

عاقل به خوبی دیگران بی‌توجه نیست. مثلاً داخل مغازه‌ای رفته و چند سؤال کرده است و مغازه‌دار به او کمک کرده و سؤالش را جواب داده است. او سرش را نمی‌اندازد پایین و بیرون بیاید. تشکر لازم است. شکرگزار بودن از دیگران لازم است؛ ولو اینکه کار کوچک باشد. مثلاً ماشین در خیابان راه داده که رد شویم. باید تشکر کنیم.

پنجم: لَا يَتَبَرَّمُ مِنْ طَلَبِ الْحَاجَةِ

اگر دنبال چیزی هست، آن قدر پیگیری نمی‌کند که خودش و همه چیز را ضایع کند. نمی‌خواهد به هر قیمتی به هر چیزی برسد.

ششم: وَلَا يَسْأَمُ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ طَوْلَ عُمُرِهِ

به طور کلی، بین عقل و علم ارتباط وجود دارد. عاقل در طلب علم نمی‌گوید: «دیگر از ما گذشته. کی حال دارد؟! دیگر عمر ما تمام شده و پیر شده‌ایم.» این جمله را باید از قاموس زندگی مان پاک کنیم. هیچ چیز نگذشته است. تا زمانی که جناب عزرائیل نیامده، همه چیز برقرار است.

هفتم: الْفَقْرُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى

فقر نزد عاقل محبوب‌تر از غناست. نه اینکه دوست داشته باشد برود گوشهٔ خیابان گدایی کند؛ بلکه حسِ نداشتن را بر دارایی ترجیح می‌دهد؛ یعنی به نداری راضی است. وقتی چیزی را از دست می‌دهد، همهٔ زندگی‌اش تعطیل نمی‌شود. در نتیجه در فکر و ذهنش این نیست که دائم بخواهد زندگی مادی‌اش را گسترش بدهد.

هشتم: وَ الذُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْعِزِّ

ذلت نزدش محبوب‌تر از عزت است. منظور از ذلت در اینجا در مرکز توجه نبودن است. اینکه به او توجه نکنند، برایش خوشایندتر است، تا اینکه همه به او توجه کنند؛ در نتیجه این جملات برایش مطرح نیست: «فلانی این‌طوری گفته! کی پشت‌سر من غیبت کرده؟! فلانی رد شد و به من سلام نکرد! از مسافرت آمدم و شما به دیدنم نیامدید! مریض شدم و به دیدنم نیامدند!» این جملات یعنی همیشه دنبال توجهات دیگران بودن.

زیر بارند درختان که تعلق دارند ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد
کسی که این‌طوری است، اولین سودش را خودش می‌برد. همه انتظار دارند به آن‌ها توجه بشود؛ ولی کسی که عاقل است، انتظار توجه ندارد. دیگر نمی‌گوید: «این همه خوبی کردیم، یک نفر تشکر نکرد! چند وقت است اینجا هستیم، هیچ‌کس سراغ ما نیامد!» نوعاً این‌گونه است که اگر توجه دیگران را از ما بگیرند، دیگر زندگی‌مان چیزی ندارد. حضرت می‌فرماید فرد عاقل کسی است که زندگی‌اش از توجه یا بی‌توجهی دیگران متلاطم نمی‌شود. اگر به او توجه نشود، احساس ر ضایت می‌کند؛ نه اینکه احساس به بن‌بست رسیدن بکند.

نهم: نَصِيبُهُ مِنَ الدُّنْيَا الْقَوْتُ

یعنی هرچه در زندگی به او می‌رسد و برایش کفایت می‌کند، به همان بسنده می‌کند.

دهم: أَنْ لَا يَرَى أَحَدًا مِنَ النَّاسِ إِلَّا قَالَ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي^{۱۱۴}

هرکسی را می بیند، به ذهنش می رسد که: «این از من بهتر است.» این شاخصه شاه کلید است و حضرت فرمودند چه شاخصه ای است این شاخصه دهم!

دیگر شاخصه های عقل

تاکنون در باره ۴۴ شاخصه عقلانیت گفت و گو کردیم. در متون دینی ما غیر از این شاخصه ها، شاخصه های دیگری بر شمرده اند که در اصلاح فردی و انتخاب ها بسیار تأثیرگذار است. در اینجا صرفاً به بیان فهرستی از آن ها یا توضیحی مختصر بسنده می شود.

شاخصه ۴۵. خوش فهمی

عقل با خوش فهمی ارتباط دارد.^{۱۱۵} بعضی چیزها را ده بار می گویی و طرف نمی فهمد؛ اما برخی هنوز مطلب را کامل نگفته ای، آن را می گیرند. البته این رابطه یک طرفه است؛ یعنی هر خوش فهمی لزوماً عاقل نیست؛ بلکه یکی از زمینه های آن را دارد و این زمینه ممکن است بازیچه شیطان بشود و به شیطنت به جای عقلانیت بینجامد.

شاخصه ۴۶. جلب رضایت وقتی به کسی آسیب زده

گاهی اوقات کسی خطایی می کند و بعد هم طلبکار است. مثلاً دوبله پارک کرده؛ ولی اگر یک بوق پشتش بزنند، می گوید: «چه خبر است؟! بیا برو دیگر!» به جای اینکه بگوید: «آقا، ببخشید!» کسانی که

۱۱۴. متن روایت در کتاب شریف تحف العقول صفحه ۴۴۳ چنین آمده است: لَا يَتِمُّ عَقْلُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ حَتَّى تَكُونَ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ يَسْتَكْبِرُ قَلِيلُ الْخَيْرِ مِنْ غَيْرِهِ وَ يَسْتَقِيلُ كَثِيرُ الْخَيْرِ مِنْ نَفْسِهِ لَا يَسَامُ مِنْ طَلَبِ الْحَوَانِجِ إِلَيْهِ وَلَا يَمَلُّ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ طُولَ دَهْرِهِ الْفَقْرُ فِي اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى وَالذُّلُّ فِي اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْعِزِّ فِي عَدُوِّهِ وَالْخُمُولُ أَشْهَى إِلَيْهِ مِنَ الشُّهْرَةِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَاشِرَةُ وَمَا الْعَاشِرَةُ قِيلَ لَهُ مَا هِيَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَرَى أَحَدًا إِلَّا قَالَ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ اتَّقَى إِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ رَجُلٌ خَيْرٌ مِنْهُ وَ اتَّقَى وَ رَجُلٌ شَرٌّ مِنْهُ وَ أَذْنَى فَإِذَا لَقِيَ الَّذِي شَرٌّ مِنْهُ وَ أَذْنَى قَالَ لَعَلَّ خَيْرَ هَذَا بَاطِنٌ وَ هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ خَيْرِي ظَاهِرٌ وَ هُوَ شَرٌّ لِي وَإِذَا رَأَى الَّذِي هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ وَ اتَّقَى تَوَاصَعَ لَهُ لِيَلْحَقَ بِهِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ عَلَا مَجْدُهُ وَ طَابَ خَيْرُهُ وَ حَسَنَ ذِكْرُهُ وَ سَادَ أَهْلُ زَمَانِهِ.

۱۱۵. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ وَ الْعَقْلُ مِنْهُ الْفِطْنَةُ وَ الْفَهْمُ وَ الْحِفْظُ وَ الْعِلْمُ... (الكافي، ج ۱، ص ۲۵). (پایه شخصیت انسان عقل است و هوش و فهم و حافظه و دانش از عقل سرچشمه می گیرند.)

این روحیه را دارند، نشانهٔ ضعف عقل عملی شان است. در کتاب غرر الحکم از امام علی (علیه السلام) روایت شده است: «الْمَعْدِرَةُ بُرْهَانُ الْعَقْلِ»^{۱۱۶} (پوزش [از خطا] دلیل خردمندی است).

شاخصهٔ ۴۷. عجزول نبودن

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که هریک از عقل و جهل ۷۵ سرباز دارند. در آن روایت، شتابزدگی و بی ثباتی و بی قراری را از سربازان جهل معرفی کرده اند و ضد آن را که تأنّی و تَبَتُّ با شد، از صفات عقل دانسته اند.^{۱۱۷} تعدادی دیگر از شاخصه های عقل را از همین روایت و روایات دیگر ذکر می کنیم.

شاخصهٔ ۴۸. حرص و طمع نداشتن

شاخصهٔ ۴۹. حلم و بردباری

شاخصهٔ ۵۰. اهل مطالعه بودن

شاخصهٔ ۵۱. خطر نامعقول نکردن

شاخصهٔ ۵۲. پشیمانی مکرر نداشتن

کسی که مکرر پشیمان می شود، دارد مکرر اشتباه می کند و این نشانهٔ نقص عقل است.

شاخصهٔ ۵۳. احساس شکست نداشتن در تنهایی

عاقل در تنهایی ها احساس شکست نمی کند. وقتی تنها شد، مثلاً پروژه ای را انجام داد و همه او را ترک کردند و سرزنشش کردند، او احساس شکست نمی کند؛ در نتیجه مأیوس هم نمی شود.

شاخصهٔ ۵۴. نداشتن احساس یأس

عاقل مأیوس نمی شود و در شکست ها دوباره شروع می کند. عاقل خصوصاً وقتی شروع می کند، پیگیر راه حل های جدید است.

۱۱۶. غرر الحکم، حدیث ۴۹۷.

۱۱۷. الکافی، ج ۱، ص ۲۰.

شاخصه ۵۵. کلام مستحکم

عاقل حرف‌های کم‌اشکال می‌زند. بعضی‌ها وقتی حرف می‌زنند، دائم باید دنبال اصلاح کردن حرف خودشان باشند: «نه، منظورم این نبود؛ منظورم این بود.» به این فرد باید گفت خب، منظورت را درست بگو. حرف مستحکم زدن نشانه عقل است: «الْجَمَالُ فِي اللِّسَانِ وَالْكَمَالُ فِي الْعَقْلِ.»^{۱۱۸}

شاخصه ۵۶. کنجکاوی بیجا نداشتن

درصد بسیاری از کسانی که معتاد شده‌اند، می‌خواسته‌اند آن ماده مخدر را امتحان کنند.^{۱۱۹}

شاخصه ۵۷. عمل به گفته‌ها

گفته‌های عاقل مطابق رفتارهایش است.

شاخصه ۵۸. کنترل کردن خود در عصبانیت‌ها

افراد به میزان داشتن قدرت کنترل کردن خود در عصبانیت‌ها، قدرت عقلانی دارند.^{۱۲۰}

شاخصه ۵۹. میانه‌روی

مثلاً این جور نباشد که تا پول درشتی دستمان آمد، همه را مهمان کنیم. اعتدال در خرج کردن و در تفریح، خصوصاً در مواقعی که برایمان مطلوب است و چیزهایی که از آن‌ها لذت می‌بریم، از نشانه‌های عقل است.^{۱۲۱} یک روز که غذا خوب است، اگر سه تا ژتون هم بدهند، نباید هر سه تا را بخوریم؛ چون نشانه بی‌عقلی است.

۱۱۸. بحار الانوار، ج ۱، باب ۱: فضل العقل و ذم الجهل، ص ۸۱.

۱۱۹. تعدادی از این ملاک‌ها نیز از انتظاراتی است که خداوند از مؤمنان در قرآن دارد و از آنجاکه ایمان از شاخصه‌های کلی عقل است، این‌ها هم از شاخصه‌های عقل شمرده می‌شوند؛ مثل: لَا تَجَسَّسُوا (حجرات، ۱۲)؛ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (احزاب، ۷۰)؛ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (صف، ۲).

۱۲۰. الکافی، ج ۱، ص ۲۰، حدیث جنود عقل و جهل.

۱۲۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۰، حدیث جنود عقل و جهل.

شاخصه ۶۰. وفا به وعده

سه ویژگی از احکام بین المللی اسلام است که نشانه عقل هم هست: صدق در گفتار، ادای امانت و وفا به عهد و وعده‌ها: «آیة المنافق ثلاثٌ إذا حدث كذب و إذا وعد أخلف و إذا ائتمن خان.»^{۱۲۲} (نشانه منافق سه چیز است: دروغ‌گویی، پیمان‌شکنی، خیانت در امانت.)

شاخصه ۶۱. احتیاط حاصل از عاقبت‌نگری

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «لیس بناکب عن الصّراط من سلک سبیل الاحتیاط.»^{۱۲۳} (کسی که شیوه احتیاط را در پیش بگیرد، به کژراهه نمی‌افتد.)

شاخصه ۶۲. برخورد همراه با رأفت با دیگران

اگر عقل را به انسان تشبیه کنیم، دهانش رأفت است؛ یعنی آنجا که دهانش باز می‌شود و می‌خواهد به دیگران چیزی منتقل کند، رحمت منتقل می‌کند.

شاخصه ۶۳. تلوّن و تزلزل نداشتن در افکار و رفتارها

بعضی‌ها زود رنگ عوض می‌کنند، نه برای سودجویی؛ بلکه افکارشان متزلزل است. هرکس چیزی بگوید، فکر و رفتار و نظرشان عوض می‌شود. امروز می‌گویند: «حتماً باید این کار را بکنم.» فردا می‌گویند: «اصلاً نباید این کار را بکنم.»

شاخصه ۶۴. حفظ دوستی‌ها

کسی که دائم دوست عوض می‌کند، آدم متزلزلی است. هم انتخاب‌هایش درست نبوده و هم رد کردن‌هایش درست نیست. امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌فرماید: «أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْإِخْوَانِ وَ أَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ صَيَّعَ مَنْ ظَفِرَ بِهِ مِنْهُمْ.»^{۱۲۴} (ناتوان‌ترین مردم کسی است که از به دست آوردن دوست ناتوان باشد و ناتوان‌تر از او کسی است که دوستانی را که به دست آورده، از دست بدهد.)

۱۲۲. جامع احادیث الشیعة، ج ۹، ص ۱.

۱۲۳. نهج البلاغة، به تصحیح صبحی صالح، ص ۴۷۰.

شاخصه ۶۵. آرامش

اضطراب نشان‌دهنده اشکالاتی در عقلانیت است. قرآن کریم آرامش را از نشانه‌های ایمان می‌داند: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ، أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^{۱۲۴} (هدایت‌شدگان کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن [و آرام] است. آگاه باشید که فقط با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.)

شاخصه ۶۶. استفاده از تجارب خود و دیگران

اینکه از یک سوراخ دو بار گزیده نشویم، نشانه عقل است و اینکه یک اشتباه را دو بار تکرار کنیم، عاقلانه نیست. در روایت هم اتفاقاً همین آمده است. اگر عاقل باشیم، ممکن است خطا کنیم؛ ولی ممکن نیست خطایمان را تکرار کنیم: «الْعَاقِلُ مَنْ وَعَظْتُهُ التَّجَارِبُ»^{۱۲۵} (عاقل آن کسی است که تجربه‌ها به او پند می‌دهند.) عاقل دوباره اشتباهش را تکرار نمی‌کند؛ یعنی هم خودرأی نیست و هم مشورت می‌کند؛ چون عقل با دو چیز تقویت می‌شود: علم و تجربه.

شاخصه ۶۷. برخورد ملایم با مخالفان

نباید با کسی که با ما مخالفت دارد، برخورد قهری کنیم. از امام رضا (علیه السلام) پرسیدند: «عقل چیست؟» حضرت فرمودند: «التَّجَرُّعُ لِلْغُصَّةِ وَ مَدَاهَنَةُ الْأَعْدَاءِ وَ مَدَارَاةُ الْأَصْدِقَاءِ»^{۱۲۶} با دوستان مدارا و با دشمنان هم مدارا و انعطاف.

شاخصه ۶۸. تلاش در موقع مناسب

عاقل به دنبال سراب تلاش نمی‌کند؛ برای همین، تلاش‌هایش به نتیجه می‌رسد. این ویژگی به برنامه ریزی و دقت در تصمیم‌گیری برمی‌گردد. مثلاً دانشجویی یک سال کلاسی را همین‌طوری شرکت کند و

۱۲۴ رعد، ۲۸.

۱۲۵. بحار الانوار، ج ۷۴، باب ۸: وصية امير المؤمنين إلى الحسن بن علی علیهما السلام و إلى محمد بن الحنفية، ص ۱۹۶.

۱۲۶. الامالی، ص ۲۸۴.

بعد از یک سال بگوید: «هیچ چیز دست ما نیست و همه اش بر باد رفت!» عاقل هیچ وقت نمی گوید: «زحمت هایم بر باد رفت»؛ چون جایی زحمت هایش را می کشد که مناسب است.

شاخصه ۶۹. اعتماد کامل نداشتن به فکر و تشخیص اولیه خود

یکی از نشانه های مهم عاقل این است که به آنچه خودش فکر می کند و تشخیص های اولیه خودش، اعتماد کامل ندارد: «الْعَاقِلُ مَنِ اتَّهَمَ رَأْيَهُ وَ لَمْ يَثِقْ بِكُلِّ مَا تَسَوَّلَ لَهُ نَفْسُهُ.»^{۱۲۷} عاقل کسی است که نگوید همیشه آنچه می گویم، درست است؛ بلکه احتمال درست بودن نظرات دیگران را هم می دهد. اعتماد کامل به حرف و تشخیص خود از نشانه های خلل عقل است؛ چون ما تمام عقل را نداریم. کسی باید این طور باشد که عقل کل باشد؛ اما کسی که عقل کل نیست و همیشه دریافت های خود را درست می پندارد، ضعف عقل دارد.

شاخصه ۷۰. آرزوپردازی نکردن

آرزوپردازی نشانه ضعف عقل است: «الْجَاهِلُ يَعْتَمِدُ عَلَى أَمَلِهِ وَيَقْصُرُ مِنْ عَمَلِهِ.»^{۱۲۸} عاقل به کار خودش تکیه می کند و جاهل به آرزویش. مثال روشنش افرادی هستند که در شرکت های هرمی و مشابه آن سرمایه گذاری می کنند. هرچه آرزو کمتر باشد، عقل بیشتر است. هرچه تلاش بیشتر باشد، عقل بیشتر است.

شاخصه ۷۱. کوچک ندیدن دیگران

نشانه دیگر عاقل این است که عاقل کسی را کوچک نمی بیند: «الْعَاقِلُ لَا يَسْتَخِفُّ بِأَحَدٍ.»^{۱۲۹} عاقل هیچ کسی را خوار و خفیف و کوچک و ناتوان نمی بیند.

۱۲۷. عیون الحکم و المواعظ، ص ۵۵.

۱۲۸. عیون الحکم و المواعظ، الفصل الاول مما أله الالف و اللام، ص ۱۷.

۱۲۹. تحف العقول، و من کلامه علیه السلام سماه بعض الشيعة نثر الدرر، ص ۳۱۵.

شاخصه ۷۲. در معرض تهمت و غیبت قرار ندادن

نشانه دیگر عاقل این است که خودش را در معرض تهمت و غیبت قرار نمی دهد. مثلاً این گونه نیست که به مکانی فاسد برود و موجب شود مردم پشت سرش حرف بزنند. خودش را جایی قرار نمی دهد که در معرض تهمت و ایرادگیری دیگران است. امام علی (علیه السلام) می فرمایند: «مَنْ وَقَفَ نَفْسَهُ مَوْقِفَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ.»^{۱۳۰} (کسی که خود را در معرض تهمت قرار دهد، نباید کسی را که به او گمان بد برده، سرزنش کند.)

البته گاهی می خواهیم نماز بخوانیم و دیگران می گویند: «چه آدم ریاکاری است!» اینجا دیگر چون وظیفه مان بوده، نباید به سخن دیگران اعتنا کنیم.

شاخصه ۷۳. لا ابالی نبودن

عاقل بی محابا کاری نمی کند. آدم عاقل لا ابالی نیست. یک نفری دانشجوی پزشکی بود و مشهور بود به اینکه آدم احمقی است. دیگران به راحتی می توانستند او را به کارهایی وادار کنند. زمانی دیدم که شیشه های خالی نوشابه یکی پس از دیگری از پنجره کافه دانشگاه به بیرون پرت می شود و می شکند. وقتی پیگیر شدم، فهمیدم دیگران به این فرد گفته اند: «تو عرضه نداری این شیشه ها را بشکنی!» آن فرد هم تحریک شده و یک شیشه های نوشابه را بیرون انداخته و بعد هم هزینه اش را داده. فردا هم کمیته انضباطی او را خواسته بود. این نشانه بی عقلی است.

شاخصه ۷۴. انسان عاقل با کسی که می داند تکذیبش می کند، بیهوده حرف نمی زند

گاهی وقت ها به کسی چیزهایی می گوئیم و او از همان ها استفاده می کند و ما را تخریب می کند. عاقل می داند حرف هایی را که باید بزند، به چه کسی بگوید.

شاخصه ۷۵. درخواست نابجا نکردن

یکی دیگر از نشانه های آدم عاقل این است که از کسی درخواستی نمی کند که او آن را رد کند.

^{۱۳۰}. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۹۰.

شاخصه ۷۶. به کسی که نباید امید داشته باشد، امید نمی‌بندد

مثلاً کسی دوستی پیدا می‌کند و آن فرد به او قول ازدواج می‌دهد و او چنان دل‌بسته آن قول می‌شود که وقتی معلوم می‌شود آن قول پوچ بوده، کل زندگی این دختر یا پسر نابود می‌شود. در فضای ارتباطی کوچک و دانشگاه و... آیا می‌توان این مقدار اعتماد و تکیه کرد؟ اگر به دیواری که در حال ریختن است، تکیه کنیم و بعد فروبریزد، آیا ناراحت می‌شویم که چرا فرو ریخت؟ از ابتدا نباید تکیه می‌کردیم.

شاخصه ۷۷. دائم عذرخواهی نمی‌کند و سرزنش نمی‌شود

عادل آن کسی نیست که دائم خطا کند و مدام عذرخواهی کند. امام علی (علیه السلام) در نامه خود به حارث همدانی فرمودند: «وَاحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ إِذَا سُئِلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَنْكَرَهُ أَوْ اعْتَذَرَ مِنْهُ، وَ لَا تَجْعَلْ عِرْضَكَ غَرَضًا لِنَبَالِ الْقَوْلِ.»^{۱۳۱} (از هر کاری که اگر از کننده آن درباره‌اش بازخواست شود، انکارش می‌کند یا پوزش می‌خواهد، پرهیز و آبروی خود را آماج تیرهای سخن [مردمان] قرار نده).

شاخصه ۷۸. برای اصلاح شدن به سرزنشش نیاز نیست

«إِنَّ الْعَاقِلَ يَتَّعِظُ بِالْأَدَبِ وَ الْبَهَائِمُ لَا تَتَّعِظُ إِلَّا بِالضَّرْبِ.»^{۱۳۲} حیوان را باید بزنند تا مسیرش را عوض کند.

شاخصه ۷۹. غضبش را به زبان نمی‌گوید

جاهل است که به محض عصبانیت، هرچه هست، به زبان می‌آورد: «غَضَبُ الْجَاهِلِ فِي قَوْلِهِ وَ غَضَبُ الْعَاقِلِ فِي فِعْلِهِ.»^{۱۳۳} جاهل هنوز کاری انجام نداده، با گفتن قبلی‌اش این کار را می‌فروشد؛ اما عاقل صد بار اعلام پیش از موعد ندارد. خوب بررسی می‌کند و در عمل غضبش را بروز می‌دهد. با تصمیم، غضبش را انجام می‌دهد. کاری را که باید انجام دهد، انجام می‌دهد.

۱۳۱. نهج البلاغة، نامه ۶۹.

۱۳۲. غرر الحکم، حدیث ۳۵۶۰.

۱۳۳. بحار الانوار، ج ۱، باب ۴: علامات العقل و جنوده، ص ۱۰۶.

شاخصه ۸۰. عالم به زمانه خویش است

«عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ.»^{۱۳۴} (بر عاقل لازم است که زمانه خودش را بشناسد.) یکی از معانی اینکه زمان را بشناسیم، این است که مردم را بشناسیم؛ وگرنه خود زمان، خصوصیتی ندارد. شناخت زمانه یعنی جامعه و مردم را بشناسیم.^{۱۳۵}

شاخصه ۸۱. محاسبه نفس^{۱۳۶}

شاخصه ۸۲. حجب و حیا^{۱۳۷}

شاخصه ۸۳. پاسخ بهتر به احسان افراد

قرآن کریم می‌فرماید: «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا»^{۱۳۸} (هرگاه شما را سلامی گفتند، شما نیز باید با سلامی بهتر از آن یا مانند آن پاسخ دهید. خدا به حساب هرچیزی کاملاً خواهد رسید.)

شاخصه ۸۴. پافشاری نکردن بر فکر یا کاری که خطا بودنش را فهمیده

عاقل اگر متوجه اشتباهش شد، نمی‌گوید: «ولش کن! حالا که داریم این سیگار را می‌کشیم، اسراف می‌شود اگر الان رهائش کنم. بقیه‌اش را هم می‌کشم.»

این‌ها تعدادی از شاخصه‌های فکری و اخلاقی و رفتاری سنجش عقل بود که به اختصار از آن‌ها گفت‌وگو شد. بیان این مطالب با این هدف بود که خودمان را بشناسیم و بسنجیم و ارتقا بدهیم. این شاخصه‌ها برای سنجش میزان عقل دیگرانی که می‌خواهیم با آن‌ها در قالب کار یا ازدواج تعامل کنیم نیز مفید است. حالا وقت آن رسیده که خودمان را زیر ذره‌بین محاسبه قرار دهیم و به خودمان نمره بدهیم.

۱۳۴. الکافی، ج ۲، باب الصمت و حفظ اللسان، ص ۱۱۳.

۱۳۵. شناخت این شاخصه بحث مفصلی می‌طلبد که در ضمن کتاب مجزایی به نام پایان تاریخ و نبرد نهایی، از آن به اقتضای مباحث صحبت شده است.

۱۳۶. از این شاخصه در سلسله مباحث سیر و سلوک قرآنی در منزل محاسبه، به تفصیل گفت‌وگو شده است.

۱۳۷. از این شاخصه در مباحث انتخاب همسر به اقتضای مباحث، سخن به میان آمده است.

۱۳۸. نساء، ۸۶.

فکر می‌کنید شما چه نمره‌ای می‌گیرید؟